

ص هدی رو



فهرست کتاب

فهرست کتاب

رنلجس بیگ نامی نصارای در انارکلی لاهور از مضافات پنجاب از مملکت هندوستان در تاریخ [۱۸۹۹] میلادی در تشنیع ورد اسلام کتابی نوشته موسوم به ینابیع الاسلام قصص وحکایات قرآن را عنوان نموده تکذیب نماید واظهار داشته هر کس از علماء اسلام بالتصریحات این کتاب جواب بنویسد نسخه به لاهور پیش مصنف الکتاب بفرستد چون کتاب ایشان این خالی از برهان وخارج از میزان منطقی بود قابل اعتنا از علماء اعلام کثر الله امثالهم نشد این ذره بمقدار بمضمون المیسور لا یسقط بالمعسور بحسب رأی فکر فاتر ونظر قاصر این وجیزه را جمع نمود امید از غایت مهربان روزگار ودانشوران ادوار اکر اثر النظر بر این جمله شکسته بسته نمایند چشم از لغزش ونقصان بپوشند ودر نقض ابرام نکوشند اسئل الله ان ینفع بها المؤمنین ویغفر لی ولوالدی قد تم فی العشر الثالث من الشهر الاول من السنة الرابعة من العشر الخامس من المائة الرابعة من الالف الثانی ۲۸ محرم الحرام ۱۳۴۴

فهرست کتاب

فهرست کتاب

رلنجس بگت نامی نصاری در انارکلی لاهور از مضافات پنجاب از مملکت هندوستان در تاریخ [۱۸۹۹] میلادی در تشنیع ورد اسلام کتابی نوشته موسوم به ینابیع الاسلام قصص وحکایات قرآن را عنوان نموده تکذیب نماید واظهار داشته هر کس از علماء اسلام باعتراضات این کتاب جواب نویسد نسخه به لاهور پیش مصنف الکتاب بفرستد چون کتاب ایشان خالی از برهان وخارج از میزان منطقی بود قابل اعتنا از علماء اعلام کثر الله امثالهم نشد این ذره بمقدار بمضمون المیسور لا یسقط بالمعسور بحسب رساء فکر فاتر ونظر قاصر این جزوه را جمع نمود امید از عنایت متعددین روزگار ودانشوران اولو الاکرا اشار النظر بر این جمله بکسر شکسته بسته نه چشم از لغزش ونقصان بپوشند ودر نقض ابرام نکوشند اسئل الله ان ینفع بها المؤمنین ویغفر لی ولوالدی قد تم فی العشر الثالث من الشهر الاول من السنة الرابعة من العشر الخامس من المائة الرابعة من الالف الثانی ۲۸ محرم الحرام ۱۳۴۴



الحمد لله على كل حال وصلى الله على محمد وآله خير الآل اما بعد
فيقول العبد الجاني علي اكبر ابن الشيخ السعيد سليمان حسن آبادي
لما ساقني قضاء ربي اللطيف الى ادارة المعارف فرايت على ساجها
انواعا من التآليف فاذا بينها تصنيف سخيف في انكار الدين الحنيف
ورد القرآن الشريف موسوم بينابيع الاسلام في تنفيد السنن والاحكام
قال لي من في اطاعته اغتنامي وعلى امتثاله اهتمام هل عندك جواب على منتحلي
الحرام ومهتكي الاسلام الا ترى كيف نفد الاخيار ووفر الاشرار
وافل شموس الفضل عن الاقطار وتخشع الابصار لحامل الاوزار
وشاعت الزندقة في الامصار لا يتناهون عن منكر فعلوه بحبس الامطار

وغلاء الاسعار وتراكم الاصار فعزمت على تسويد الاوراق بوجه الاختصار
فانه ما سلم مكثار وقلما اقيل له عثار واغمضت عن اللوم والتوبيخ وتحملت
الاستهداف على التصنيف الا انه ما في قلة البضاعة وعدم اطلاعي على الصناعة
ثم تفكرت قلت المعروف بقدر المعرفة والتكليف على حسب الطاقة وتذكرت
هدية النملة وجوها رجل الجرادة لسدة النبوة فتوكلت على الله واسترشدته
سبل الهداية وجمعت هذه الوجيزة متمتها بتنقيح ينابيع الاسلام في
تنفيد الشرايع والاحكام رتبتها على اربعة ينابيع ومقدمة وخاتمة مبرهنة
بادلة عقلية وحجة كافية من شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر **مقدمة**
اعلم وفقك الله تعالى كه چون از بهار تقدير مقدر عالم امكان ازهار اشجار صور اشيار
ورياحين ماهيات هيولا شكفت واز چراغ تدبير مدبر طبايع واركان مصباح ارواح واشباح
ماهيات ممكنه را بوجود پذيرفت مهندس هيولائی ايوان رفيع البنيان جسمانی را
از جهت ظهور نور معرفت ربانی بعماد قدرت كامله برافراشت ومعمار ابنيه اركان
بناء اجسام عنصريرا برای صدور عبادت سبحانی باساس حكمت شامله مرفوع داشت
كه بفحوای أفحسبتم انما خلقناكم عبثا هر ذره مطلع حكمتی وهر قطره منبع مصلحتی است
پس امتزاج اجرام عاليه باجسام سافله موجب تاكيد حكمتی است وازدواج آباء علوی

با امهات سفلی باعث تولید حکمتی لهذا قامت قابلیهٔ جن و انس را بتشریف
عقل تکلیفی آراست و پیکر صلاحیت این دو صنف عالی را بخلعت سعادت
نظری پیراست این دو جنس قابل را درعروج ذروهٔ معالی قدوهٔ حکمت کُنْ
فَیَکُوْنُ و زبدهٔ سکنهٔ ربع مسکون ساخت و چتر اجتبا، مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا
لِیَعْبُدُوْنِ بر ساطین تکلیف بر سر افتخار این دو نوع شریف افراشت زیرا عقل
موجود در آنها جوهریست که چراغ امتیاز در محفل حق و باطل مذاهب از شمع نظر صائبش
افروزد که مصباح افتراق در مجلس حسن و قبح مطالب در مشکاة تابش سوزد پس جمعی از
ارباب دین که بدیدهٔ براهین رخسار حق را در آئینهٔ یقین دیده اند بقدم عقل مستفاد و جناح حسن اعتقاد
بسر منزل مراد رسیده برخی با هواجس نفسانی و وساوس شیطانی اِنَّ الشَّیَاطِیْنَ لَیُوْحُوْنَ
اِلٰی اَوْلِیَآئِهِمْ پردهٔ جهالت و غوایت بچراغ عقل کشیده در وادی تیه و بیابان ضلالت
مانده چه حاکم دیوان توحید الهی و قاضی محکمهٔ صحت بعثت انبیا، و نبوة نبینا محمد صلی الله علیه و آله
عقل است که در نهاد آفریده بحسب فطرت ودیعه گذاشته ضابطهٔ صحت و سقم اخبار
بر رأیش مضبوط و رابطهٔ امتیاز قلب و رایج آثار بفکرش مربوط چنانچه تا ناظران حواس اجزا قیاس را
در نظرش معروض ندارند بکلک تلقات در لوح محو و اثبات ننگارند پس از معانی و اشکال
هرچه در نظر بصر و صدف گوش جلوهٔ جمال نمودار نماید بمشاطگی عقل کامل انسانی پردهٔ حسن و قبح

از عارضش بگشاید پس بر روان دانشوران پوشیده نماند که بسط نور وجود و نظم
بزم شهود برای تکمیل طاعت و معرفت بوده اَلطَّاعَةُ اَصْلٌ وَفَرْعُهَا الشَّرْع
درختی که بیخ ندارد شاخ خرم نیارد رونق دین حنیف که همه انبیا علیهم السلام بران مبعوث اند
برواج دین و آئین است چنانکه از آغاز کار جهان و ابتدا خلقت جهانیان پیغمبران
پاک روان پایهٔ بعثت گرفته و آئین دعوت نهادند هیچگاه رتبهٔ قرب حق عز و جل
بی شرکت علم و عمل مقدور نگشته و اجراء احکام دین بی زحمت مجاهده مشاهده نشده حضرت
ابو البشر علیه السلام با رتبهٔ نبوة و نسبت ابوت روزگاری خستهٔ نفاق قابیل و فراق
هابیل بود نوح نبی الله علیه السلام با سفاین علم و خزاین حلم عمری در ابلاغ نصایح و تحمل فضایح
بسر برده عاقبت تاب لوم و انکار قوم را نیاورده بحر غیرت بجوش و سفینه در خروش
آمد تا موج طوفان بفوج طاغیان برانگیخت روی زمین را از ارجاس کفر و کین پاک
کرده امر دین استقامت یافت حضرت خلیل علیه السلام با خلعت خلت و پاکی
فطرت معالم حق بر معاشر خلق القا میکرد چندانکه شرح کافی میداد جرح وافی میدید
لاجرم دست مجاهده گشوده قصد بیت الصنم نموده معبد را فارغ از معبودین باطل نموده
عرصهٔ نار نمرود گشت تا نسیم رحمت از گلشن عزت بر اهتزاز آمد معجز ظاهر نمود
حضرت موسی علیه السلام حجتی چون آفتاب روشن در دست داشت در دعوهٔ قوم

افاضهٔ انوار هدایت میکرد بغایت ظلمت غوایت اضائه میشد تا برای تسدید دین
آیت خشم پیغمبری را آشکار ساخت بعون یزدانی شوکت فرعونی درهم شکست فرقهٔ کافران
غرق و باطل از حق فرق گردید حضرت مسیح علیه السلام روشن نفس که جان رفته باز پس
دادی و بنفس مقدس علاج اکمه و ابرص فرمودی در مهد صبی بامر خدا اعلام بعثت خود
کرده سالی چند آزردگان رنج ضلال را داروی پند میداد در دلها جرا تدبیر علاج میسر
نکرده عاقبت بمجاهدهٔ یهود عنود اسرار حق و آثار دین مشهور گشت چون نوبت
دعوة بحضرت خاتم الانبیاء سند الاصفیاء سبب خلق عالم شرف نسل آدم سفینهٔ
نجاة نوح و سکینهٔ حیوة روح رسول رب جلیل دلیل راه خلیل گشایندهٔ نطق کلیم طرازندهٔ
باغ نعیم تازگی نفس قدسی زندگی جان عیسی رهنمای رسل پیشوای سبل محمد ابن عبد الله علیه
و آله آلاف التحیة و الثناء که جامع حکم و حکم و خواجهٔ حلم و علم گردش لوح و قلم رسید پرتو
عنایت بگشود و رایت هدایت انداخت بحکم تکلیف که فراخور طاقت هر نفس است
و اندازهٔ قدرت هرکس دست بمجاهدهٔ لسانی و سیفی گذاشته سرهای پر شر را هم سر خاک
کرد تنهای ناپاک را در بر مغاک انداخت تا زمانه اوراق جاهلیت را بخون جاهلین
بشست تا دین حق مایهٔ رونق گرفت علم شریعت راست آراسته گردید
فلنشرع علی المقصود **الینبوع الاول فی التوحید** این سرچشمهٔ همهٔ ینابیع معارف

الهی است هرکه در این ینبوع کبیر کرده بدیهی است این سرچشمه را از براهین عقلیه درست
تنقیه نکرده مقتنی این ینابیع عقل است پس عقلاً برای هر مکلف واجب است اعتقاد
کند بوجود واجب الوجود که غنی بالذات فیاض علی الاطلاق مستجمع جمیع صفات کمالیه فوق
الکمال منزه از جمیع نواقص فوق التنزه قادر و عالم و حی است و مرید و مدرک باقی قدیم
و ازلی هم متکلم صادق نه مرکب بود و جسم نه جوهر نه عرض بی شریک است و معانی
تو غنی دان خالق بدیهی است هر موجودی که حدوث یابد از کتم عدم قدم بعرصهٔ وجود
گذارد بی سبب و علت که اقتضاء او کند نمیشود و هیچ چیز بخودی خود موجود نمیشود
این مطلب در وضوح بجائیست که هرکس اول مرتبهٔ شعور داشته باشد وجدانش بر بداهت
آن شهادة میدهد از این جاست که عقلا هرچه را دیدند از موجب و مؤثر آن سؤال میکنند
پس این آثار عجیبه و اشکال حسنه بوجود صانع واجب الوجود غنی بالذات با دلیل لمی
ناطق زیرا که ما فی الکون را روهم رفته ملاحظ نمائیم میگوئیم از دو احتمال البته بیرون نیست
یا آنست که در مابین آنها موجود ثابتی که از فنا و زوال مصون و محروس بوده است هست
که همه حوادث باو منتهی شود و همه موجودات باو محتاج باشند یا اینکه همچو موجودی یافت
نمیشود بلکه همهٔ آنها از سنخ واحد و بعدم خارجی مسبوقند اگر در موجودات واجب الوجود
ازلی بالذات هست ثبت المطلوب اگر نیست از دو شق خارج نیست یا هر متقدمی

ازکلّن الوجود بر لاحق علّت موجده است وبالعکس دور میشود مثل اینکه پدر پسر را ایجاد
کند وپسر پدر را وهکذا یا اینکه هر مقدّم الحدوث بلاحق علّت موجده است الی آن
لاینتهی تسلسل لازم میآید کلاهما باطلٌ باتفاق العقلاء این تقریر را بیکی از دو وجه توضیح میدهیم
اوّل اینکه رشته همه موجودات که در خارج است منقطع الاوّل باشد باین معنی که عالم
بمجموع اجزائه از اوّل امر معدوم بود پس از آن یکی از موجودات مثلاً صدور یافت وسایر
حوادث بر آن مترتب شد و میشود هیچ عاقل پس از تصور این معنی شک در بطلان آن
نکند زیرا که مستلزم اینست که عالم رو بهم رفته خود بخود بدون سبب وعلّت موجود
شود چون این حوادث محسوسه و موجودات حاضره اگرچه منتهی شود بعللی که فوق اینها ودر
وجود بآنها مقدّمند لکن مفروض اینکه بالاخره انتهی باید بعدم محض پس اوّل چیزیکه فرض
وجود در آن میشود من غیر علّة موجد باشد معلوم شد که این محال است ذات
نایافته از هستی بخش کی تواند شود آن هستی بخش دوّم اینکه منقطع الاوّل فرض نکنیم
بلکه این حوادث محسوسه انتها یابد بعلّتی آنهم حادث وحدوثش مستند باشد بعلّت
دیگر که حادث است وهکذا الی غیر النهایة بنا بر این تقریر رشته وجود از طرف
خارج قدیم وازلی باشد لکن نه اینکه قائم است به موجود واحد قدیم ازلی بالذات
بنابراین عالم قدیم عرضی وازلی زمانی میشود چنانچه بعضی حکما قائلند خلاف عقاید حقّه مسلمین

چون قدمت وازلیت عالم بالغیر است در ذات او ملاک اقتضاء وجود نیست بلکه
وجود آن از غیر است موجب استغناء عالم از قدیم غنیّ ازلی بالذات نمیشود بلکه وجود
آن دلیل میشود بر اینکه این اشراقات متتالیه غیر منقطعه بر فرض ثبوت ظلیه است از
طرف واجب بالذات که فوق این رشته ومتقوّم بالنفس وفاعل بالذات است بنا
باین تقریر حقیر احتیاج بابطال تسلسل نداریم زیرا که غیر متناهی بودن رشته حوادث را از
افتقار ذاتی خارج نمیکند پس متعیّن شد که مبدأ عالم بکلّه واجبی باشد بالذات که حیث اقتضا
وجود در ذات او لذاته ثابت باشد که بعبارت اخری غناء ذاتی او است از علت
پس هریک از موجودات امکانیه بحکم غیریه وعرضیه وجودش ظلّ وجود غنی بالذات است
مرآت وجود واجب الوجودند پس علم بهر وجود غیری وعرضی علم بوجود غنی بالذات
است که علّت موجده است از اینجا شاعر گفته درهرچه بنگرم تو نمودار بوده ای ای نانموده
رخ چه پدیدار بوده دیگری گفته یار بی پرده از در و دیوار در تجلّی است یا اولی الابصار
هرجا که زرم زعرش تا فرش هر سو نگرم زپست وبالا ذرات شهود مست و هشیار
اقرار وجود زشت وزیبا هریک بطلاقتی که دارند گویند که لا اله الّا برگ
درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار نظر اصلی
از این وجیزه اشاره به اغلاط صاحب ینابیع است توحید او را عیناً از کتابش نقل کنم

بر ذوی الالباب و مدققان اسرار حقایق مخفی و پوشیده نماند که چنانکه زیب و زیبائی
حیرت انگیز حکمت آمیز کائنات سماویه و موجودات ارضیه بی سبب و بی علت از
عدم بوجود هرگز نیامده بلکه از دست قدیر مسبب الاسباب واجب الوجود خدای
قادر مطلق سبحانه و تعالی شأنه صدور یافته انتهی از ملاحظه کلامش معلوم میشود که سرچشمه
اول خراب آنست که از ینابیع معارف الهی انکار میکند زیرا که در این مقدار که عالم را
موجد است و برای حکمت خلق نموده تمام ملل و نحل شریک و قائلند موجد باید اثبات
ذات مقدس واجب غنی بالذات فیاض علی الاطلاق مستجمع جمیع کمالات فوق الکمال
و از او تعالی نفی ضد و ند و شریک کنند باخصر وجه بیان کنم واجب الوجود بحکم عقل سلیم
برای او تعالی شأنه تصور شریک و سهیم محال است زیرا که اگر شریک باشد اراده آنها
مخالف است یا موافق و در صورت مخالفت هردو یا قادر باجرای اراده خودشان است
اجتماع نقیضین میشود یکی میخواهد شب بکند یکی روز عقلاً محال است اگر یکی قادر است آن
دیگری عاجز میشود واجب الوجود باید قادر علی الاطلاق باشد اگر قادر است بر دفع اراده
همراهش و نمیکند سفه و خلاف حکمت لازم آید اگر قادر نیست عاجز است اگر موافق باشند
یکی میکند آن دیگری مهمل و عاجز صرف باشد اگر هردو با هم میکنند لازم آید که هردو ناقص
باشند زیرا که اجتماع علتین تامتین در معلول واحد عقلاً ممتنع است اگر هیچکدام اقدام نکنند

باز هردو تا مهمل میشوند و حال اینکه موجودات محسوسه شاهد صدقند که مدبر و مسبب یکیست
پس باید واجب الوجود غنی بالذات قادر فیاض علی الاطلاق متصرف و لاشریک
باشد مَنْ اَرادَ التَّفْصیلَ فَلْیُراجِعْ عَلَی الْکُتُبِ الْمُفَصَّلَةِ اَنْتَ الَّذی
لا تُحَدُّ فَتَکُونُ مَحْدُودًا وَلَمْ تُمَثَّلْ فَتَکُونُ مَوْجُودًا کَلَّتِ الْاَلْسُنُ عَنْ
تَفْسیرِ صِفَتِکَ وَانْحَسَرَتِ الْعُقُولُ عَنْ کُنْهِ مَعْرِفَتِکَ ای مگس عرصه سیمرغ
نه جولانگه تست

الیَنْبُوعُ الثّانی فی اِثْباتِ النُّبُوَّةِ العامَّةِ

ادله عقلیه
داله بوجوب ارسال رسل و انزال کتب زیاده است ما قناعت کنیم بذکر سه
دلیل مختصر اول تیمناً آن دلیل است که در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام
نقل میکند قریب باین مضمون زندیقی بخدمت حضرت مشرف شده عرض
کرد از کجا شما اثبات پیغمبران میکنید و میگوئید ضروریست بر خدا تعالی مبعوث کند
پیغمبرانرا فرمودند که چون ما ثابت کردیم به براهین عقلیه و نقلیه و شواهد قطعیه که
از برای ما خالقیت حکیم و صانعیت علیم که متعالیست از مشاهده و مکالمه با جمیع مخلوقات
و مخلوقات او نمیتوانند باو برسند بنحویکه باو ملامسه نمایند یا باو گفت و شنید نمایند
چون آن خالق حکیم و لطیف است البته مخلوقات و بندگان خود را ضایع نمیگذارد
پس باید پیغمبران بایشان مبعوث نماید که خالق ایشانرا بایشان بشناسانند و اوامر و نواهی

را باایشان تبلیغ نماید و ایشانرا دلالت کنند بر چیزیکه باعث مصلحت و خیریت ایشان
در آن باشد و هدایت کنند ایشانرا بآنچه باعث بقای ایشانست و صلاح دنیا و آخرت
ایشان در آن است و آن پیغمبران و رسولان برگزیدگانند و جناب الهی بر ایشان
جمیع حکمتها را آموخته است و ایشانرا بحکمت بر بندگان خود برانگیخته است و هر چند
با سایر مردم در خلقت و صورت بشریت شرکت دارند اما از جانب خدای تعالی
مؤیداند به نفوس قدسیه و مخصوصند بمعجزات باهره و کرامات قاهره که غیر او با ایشان
در این امور شرکت ندارد و هرگاه ثابت شد که وجود پیغمبر واجب شد و ضروریست
باید در هر دهر و هر زمانی پیغمبری یا نائب او باشد تا زمین از حجت خدای تعالی خالی نباشد
دوم اینکه بادلهٔ عقلیه و نقلیه ثابت است که خدای تعالی نوع بشر را که اشرف مخلوقاتست
عبث و خالی از حکمت خلق نفرموده البته تکلیف بایشان معین فرموده لازم است
اعلام فرمایند هر نفس نه مستقل در ادراک تکلیف است و نه قابل وحی و الهام و نه ممیز
خیر و شر پس اگر خدای تعالی پیغمبر مبعوث نفرماید که مصالح عامه را تعلیم وخود شرا بشناساند
خلاف حکمت و اغرا به جهل است در حق خدا سبحانه محالست دلیل سیم اینکه نوع
انسان که اشرف اکوان و احسن اشکال است در تعالی و ترقی محتاج بعلم و عمل در انتظام
امور معاد و معاش مفتقر بتمدن که بالطبع لازمهٔ این جنس شریف است در تحصیل لوازم

وجود و بقاء نوع از لباس و مسکن جلب منفعت و دفع دشمن و مضره بمعاونت و مشارکت
همدیگر محتاج چون ترکیب این نوع از قوای مختلفه از سبعیت و بهیمیه و شیطانیه و ملکیه واضح
و ظاهر است اختلال و اختلاف امزجه هر فرد با دیگری روشن و باهر است لهذا اجتماع ایشان این
در یکمقام موجب نزاع و جدال تزاحم آرا و اهوا منشاء حرب و قتال سبب هرج و مرج میشود
پس اگر در میان ایشان قانونی درستی نباشد ضعفاء از ستم اقویا در شدت مظلومین از ظلم
ظالمین در زحمت زیردستان از جبر و تعدی زبردستان در تعب و محنت میباشند همیشه در منازعه
و مشاجره شعلهٔ فساد شعله‌ور امر تمدن و اجتماع مختل شناعت قتل و نهب شایان موجب هلاک
و استیصال نوع بشر میشود پس بحکم عقل لازم است بر خالق حکیم رئوف و رحیم که از برای ایشان
در منازعات رافعی و در محاکمات قاضی عدلی که در صفات کمالیه از طبقات رعیت ممتاز و برگزیده
نصب فرماید با قانونی که جامع جمیع احکامات و باحتیاج نوع است تا موجب آسایش رعیت و ارشاد
هدایت بندگان باشد از جریان عادت پادشاهان روم و زنگ و سلاطین ختا و فرنگ معلوم
است همینکه مملکتی را مسخر و منطقهٔ بحیطهٔ تصرف در آورند در نصب حکام و ولات و عسکر
و قضات مستعجل و بی درنگ و مسامحه در این باب را خلاف سیاسی و مملکت داری میدانند بلکه
حال هر صاحب گله بارهٔ خود همین است اگر آنرا بی راعی و شبان توی صحرا و بیابان بلا حارس
از سباع دیگران بگذارد هر ذی شعور او را ملامت موجب خسران و ندامت صاحب گله میشود

سبحان الله چگونه پادشاه حق حکیم مطلق آفریننده مهربان دانای آشکار و نهان این
جمع کثیر و جم غفیر از نوع مختلفة الاهواء والآراء را بی سر و فرمان فرما و حاکم لازم الاقتداء
و این گله کثیر الاعداء را در چنگال گرگان درنده طباع رها فرماید تعالی عن ذلک علواً کبیرا
پس بحکم صریح عقل نوع بشر در آسایش و تعیش محتاج بقانون است تا بزرگ و کوچک
قوی و ضعیف اعلی و ادنی بمقررات آن قانون رفتار از تخطی و تخلف در حقوق
همدیگر محفوظ و مصون باشند این قانون باید موضوع الهی باشد زیرا که خدا تعالی بهمه جهات مصالح
و مفاسد حاضره و آتیه الی ابد الدهر احاطه دارند به بندگانش از تمام مخلوقات مهربان تر
همه ایشان در نظر مقدسش یکسان بهیچوجه بآنها حاجتی ندارد غنی علی الاطلاق است
غیر از مصالح عباد نظری ندارد ابداً عقل اجازه نمیدهد که واضع این قانون و تأسیس
فصول او را بعهده بندگان بگذارد چون انسان از مصالح و مفاسد بی اطلاع بلکه بسا
باشد مصلحت را مفسده و بالعکس منظور دارند بسا باشد فعلی از یکجهت حاوی
مصلحت میشود از هزاران جهت منشأ فساد پس تفویض جعل قانون بعهده مخلوق
خلاف حکمت و موجب اختلال امور تمدن است زیرا که عقول و افهام مردم مختلف
و مراتب ادراکات بالبداهه متفاوت پس قانون موضوعه بحسب آراء مختلف میشود
در نظر جمعی ظلم بفکر بعضی عدل است مجعول خود را پسندیده و مجعولات غیر را تنقید می کند

تشاجر و نزاع که برای رفع آن محذور نوع بشر محتاج بوضع قانون بودند عود میکند علاوه
از این محذور تحصیل اکثریت آراء نوع بشر متعذر چون اجتماع آنها ممتنع است بر تقدیر
تسلیم ادراکات جهات واقعیه با عقول قاصره غیر ممکن است علاوه از محذورات محذور
دیگر دارد زیرا که هر صنف در جعل قانون مصلحت شخصیه و نوعیه خود را ملحوظ داشته حقوق
سایر طبقات را ضایع و مهمل میگذارد چنانکه از بعضی وکلاء پارلمان مشهود است این هم
مستلزم تفویت مصالح عامه است پس عقل حاکم است که وضع قانون باید از جانب
خدا تعالی باشد و همچنین عقل حاکم است که از نوع بشر یکنفر را بکمال عقل و نورانیه اختیار
و باخلاق پسندیده و صفات حمیده اجتبا نموده از جمیع کمالیه آنحضرا بجمیع نوع بشر امتیاز داده
و بصفات ملکوتیه موصوف داشته از جانب خود بتبلیغ این قانون مأمور فرماید تا بجنبه ملکوتی
تلقی احکام نموده و بجنبه بشری تبلیغ و تعلیم کند بدیهی است این منزله رفیعه و مرتبه جلیله بمجرد دعوی
مسموع و پذیرفته نمیشود لهذا مدعی النبوة از جانب خداوند مؤید بآیات بینات و معجزات
باهرات باشد تا احدی از نوع بشر بمقام منازعه و دعوی همسری و همچشمی نتواند بیاید در عموم
عدم نسخ این احکام موضوعه و استمرار آئین الی یوم الدین بر پیغمبر واجب است از جانب خدا و حکم او
نصب خلیفه که حافظ شرع باشد و مردم را از ظلمات جهالت و ضلالت بشاهراه هدایت بانور
علم و طاعت دعوت و دلالت کند همان اوصاف و شرایط که در پیغمبر ملحوظ است در امام هم

منظور همان مقدار که موجب جعل قانون و بعثت انبیاء است موجب نصب امام و جانشین
است حرفاً بحرف چنانچه در نبوة خاصه محتاج بمعجزه ایم هکذا در امامت و خلافت خاصه هم
محتاجیم نظر باختصار قناعت باین سه دلیل بکنیم **الینبوع الثالث فی اثبات
نبوة نبینا محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله** **دلیل اول** این معترض
یا کاذبست یا صادق بهر دو تقدیر مدعی ما ثابت است زیرا که اگر کاذبست عقل
تصدیق کاذب را اجازه نمیکند اگر صادق باشد صدقش محتمل است عقل حکم بوجوب بحث
و فحص از دلیل میکند ما مسلمین پس از فحص قطع بصحت نبوة آنجناب نموده ایم چه باریتعالی شانه
در کتب منزله و انبیاء در اسفار و صحف به نبوة حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله خبر داده
و اوصاف حمیده آن بزرگوار را معین فرموده و تمام عقلا و صاحبان فضل و کمال و اساتید و اساطین
قرون و ازمان و مالکان سریر و سلطنت عهود و ایام بالاتفاق نبوة آن وجود مقدس را
تصدیق بموجب تجربه و اختبار از همه صاحبان دین و شریعت افضل و اشرف دانسته اند عقل
هیچ ذی شعور اجازه نمیکند که بجماعت نصاری را تصدیق همه اینها را تکذیب بکنیم تفصیل عبارات
اسفار و اناجیل شریفه در ضمن دلائل آتیه بیان میشود پس خود معترضین این تکذیب را نمیتوانند بکنند
دلیل دویم قرآن مجید که مشتمل است به تمام فنون فصاحت و بلاغت با وجود اختصار
محتویست بر جمیع اصول معارف و حقایق با همه ایجاز منطویست بر همه فنون اسرار دقایق

بنحویکه همه حکماء سابقین و عرفاء حاضرین سعی و اهتمام در استخراج دقائق معارف حقیقیه و جد و جهد لا کلام
در استنتاج نتایج از مقدمات یقینیه به عشری از اعشار و باندکی از بسیار نتوانستند رسید همچو معجزه که در هر
عصر الی ابد الله هر موجود برای انبیاء سلف مشهود نگشته تفصیل معجزیتش را در ینبوع رابع بیان کنم
دلیل سیم آن خوارق عادات و معجزات باهرات که در عصر خود از آن ذات مقدس اتفاق
افتاده بتواتر آنها بما ثابت که هیچ صاحب عقل نمیتواند انکار بکند مثل شق القمر و رد الشمس و تسبیح
کردن حصاة در دست مبارک و جاری شدن آب زلال از میان انگشتان مبارک و تکلم حیوانات
با آنجناب سرور کائنات و نالیدن استون حنانه از مفارقت آنحضرت و سیر نمودن جمع کثیر از طعام قلیل
و حرکت کردن درخت بامر مبارک ایشان و غیر از مذکورات که قریب هزارها از این خوارق عادات
علی رؤس الاشهاد از آن وجود مقدس ظاهر گشته همه عقلا خواه در امور عادیه و خواه در امور معادیه و معاشیه
تواتر را و لو تواتر بالمعنی باشد قبول و بمقتضی آن حکم کرده اند مثلاً از وضع تجارات بلاد نائیه و وقایع صقاع بعیده
با جمعی قلیل بلکه اشخاص معدوده اطمینان قلبی یافته فوراً حمل مال التجاره باخبار خرید میکنند و هکذا از سلب امنیت
مملکتی و بروز امراض در ولایتی باخبار جماعتی تحرز میکنند نیست این عادت مگر بجهة سکون و طمأنینه نفس
باخبارات و اعلانات جمعی که مواضعه و تواطی بکذب آنها عادتاً محال باشد عقل حاکم است در این صورت
بعمل بهمین اخبار اگر خصم بگوید که عمل به خبر متواتر از مسلمات و مستقلات عقل است ولی در معجزات نبی
مسلمین تواتر نیست جواب میگوئیم با اینکه طریقه عقلا را در معاملات و سایر عادات فهمیدی که

باعلام چند نفر معدود یقین کرده به مقتضی آن عمل میکنند هکذا تجری الامور فی کل الدهور
جناب شما معترض تواتر را بچند نفر میدانید آیا چندین ملیان نفوس در صدر اسلام که مشاهده معجزات
آن سرور نموده باعقاب واخلاف بالمشافهه و بالمکاتبه رسانیده‌اند چطور متصور است که صاحب
عقل و شعور متردد باشد وحال اینکه همه ایشان را شما معترضین در توحید خداوند رب العالمین تصدیق و در
مجاهده با کفار و عبده اوثان مقبول در زهاده و تقوی محمود میدارید پس اگر با وجود این کثرة
مخبرین یقین نمیکنید معجزات انبیاء سلف خصوصاً حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام را بچه عنوان
اثبات میکنید کدام تواتر آن انبیاء بالاتر از تواتر ما مسلمین است بتقریر همین دلیل عقلی حضرت رضا علیه السلام
بجاثلیق در مجلس مأمون عباسی احتجاج فرمودند قریب باین مضمون ای جاثلیق آیا تو به نبوة عیسی علیه السلام قائل
هستی یا نه عرض کرد البته هستم اگر نباشم کافر هستم فرمودند با دلیل یا بی دلیل عرض کرد البته با دلیل فرمودند
دلیل شما چیست گفت آیات و معجزات آنجناب فرمودند آیا خود معجزه او را دیده عرض کرد نه بلکه
باخبار متواتره بمن رسیده است فرمودند هرگاه باخبار نصاری که امت عیسی علیه السلام هستند معجزه عیسی ثابت شود
چرا باخبار مسلمین معجزه محمد صلی الله علیه و آله ثابت نشود چه چیز است که موجب تفاوت است انتهی اگر شما معترضین
بما بگوئید معجزه حضرت عیسی ما بین نصاری و شما مسلمین مجمع علیه است و معجزات حضرت محمد ص مختلف فیه است
ما قبول نداریم جواب میگوئیم بنا بتقریر خودت بر تو لازم است از عیسی دست کشیده به نبوت اقرار نموده بدین
شریف حضرت موسی متمسک باشی چون معجزات حضرت موسی ما بین یهود و نصاری مجمع علیه است و معجزات

حضرت عیسی مختلف فیه بلکه از موسی دست کشیده بدین حنیف حضرت ابراهیم علیه و علی نبینا و الائمه علیهم السلام
راضی باشید بهمین تقریر و هکذا الی ان لا نری نبیاً و لا رسولاً فنکون ممن لم یقل ببعثة نبی
قط ولا انزال کتب اعاذنا الله تعالی **دلیل چهارم** به معترضین میگوئیم پیغمبر واجب الاطاعه
غیر از حضرت محمد ص هست یا نیست در هر دو صورت نبوة حضرت ثابت میشود اگر بگوئید نیست بحکم
عقل و اتفاق خصم قائلیم بوجوب بعثت نبی تا تبلیغ احکام نموده رعیت مهمل نماند بنابراین فرض بجز آنحضرت
مدعی نبوده و مظهر معجزه نیست پس نبوة منحصر بذات آنحضرت مقدس باشد اگر بگوئید هست چنانکه اعتقاد ما و خصم همین است
آنوقت میگوئیم اطاعت غیر محمد ص واجب است با دلیل یا بی دلیل اگر بگوئید بی دلیل واجب است با اینکه خصم
و ما آنرا باطل میدانیم مطلب ثابت میشود زیرا که در جائیکه بوجوب اطاعت انبیاء دلیل نمیخواهند در اطاعت
پیغمبر ما هم دلیل نمیخواهد اگر بگوئید البته با دلیل انبیاء لازم الاتباع اند میگوئیم کدام دلیل و حجة در انبیاء
سلف علیهم السلام هست که در پیغمبر ما نیست و کدام کس از شما معترضین شرفحضور پیغمبران یافتید و معجزه
ایشان را مشاهده و از مائده حضرت عیسی خورده‌اید یا کمه و ابرص شما دست مبارک بر سر اکشید شفا یافت و حال اینکه
ما مسلمین از مائده منزله محمدیه که قرآن مجید و علیکم یوم القیمه شهید است نتلذذ منه فی آناء اللیل
والنهار الحمد لله علی هدایته لدینه **دلیل پنجم** از جانب خالق عباد نبی
صاحب معجزات برای تبلیغ احکام و ارشاد خلق براه راست و رشاد فرستاده یا نفرستاده شق
دوم بحکم عقل سلیم باطل در صورت ارسال رسل آن رسول مبلغ غیر از آن پیغمبران که اظهار

نبوة کرده اند یا اینکه در زمرهٔ آنها است صورت اول بحکم عقل و اتفاق خصم باطل است
چون بر نبی اظهار دعوت و ایستادگی در تبلیغ احکام و تحمل مضار و مشاق عباد لازم است
صورت ثانی بر دو قسم متصور میشود یا اطاعت همهٔ مظهرین دعوت و حجة واجب است یا اینکه
اطاعت بعضی کفایت میکند در شق اول مدعی مسلمین ثابت میشود چون حضرت رسول هم از جملهٔ
آنها بلا فصل و تمیز چون اطاعت همهٔ انبیاء در یکزمان غیر ممکن است بجهة تناقض احکام و تعاقب
زمان پس اطاعت همهٔ پیغمبران بنوع ترتیب واجب خواهد شد هر اوان در قسم دوم یا اطاعت
بعضی لاعلی التعیین است باین معنی مکلف مختار است بهر یک از ایشان اطاعت کند از عهدهٔ تکلیف بر آمده
مستحق ثواب و مستوجب نجاة از عقاب خواهد شد پس ما مسلمین در اطاعت حضرت ختمی مرتبت علیه السلام به مقتضی
تکلیف رفتار نموده ایم یا اینکه اطاعت بعضی معین است اگر بدون دلیل باشد بیان کردم که باطل است
و اگر با دلیل و حجة باشد آن نیست مگر معجزات که خدا تعالی این برگزیدگان را اختصاص داده طریقهٔ علم بآنها
نیست مگر نقل متواتر تواتر عبارتست از اخبار جمع کثیر از چیزیکه او را بعلم حسی دانسته اند و مخبرین در کثرت
بحدی بالغ باشند که تبانی و تواطی ایشان بر کذب عادة محال باشد پس این معنی در اخبار معجزات پیغمبر ما
ثابت است اگر خصم بما مسلمین گوید که شما در نقل معجزات حضرت عیسی و موسی و سایر الانبیاء علیهم السلام با یهود
و نصاری مشارکت دارید بخلاف معجزات حضرت محمد صلی الله علیه و آله که مسلمین منفردند جواب میگوئیم
نقل مسلمین معجزات و سایر حکایات انبیاء سلف علیهم السلام را بواسطهٔ اخبار نبی صادق در قرآن مجید که وحی منزل

از خدا است در صورتیکه رجوع بادلهٔ عقلیه و فحص و امتثال باحکام اخبار و اطاعه نموده نبوة حضرت ختمی
مرتبت را رد کردید ما مسلمین هیچوجه بیقین بوجود موسی و عیسی نداریم کجا مانده که بنبوة آنها دلیل و نقل
معجزه بکنیم اگر خصم منصف باشد بعنوان مقاوله و مجادله نظر نکند بلکه از روی اد القلبیه آلهی بخودی خود
نفس را مخاطب سازد که در این زمان معارف فرجام که صیت اسلام بگوش همه کس رسیده آیا از پی فحص و مطلب
جد و جهد لازم است البته بحکم عقل و بقاعدهٔ امن از ضرر فحص بر خصم واجب است از تواریخ بدو اسلام و وقایع و حکایات
مابین ایام از آن زمان الی الآن مراجعه کرده و بفلسفهٔ احکام و سنن مذهب اسلام اطلاع یابد حکم بیقین حاصل
میکند از آنجا است که از صدر اسلام تا این زمان از ملل و نحل فوج فوج نفوس مذهب اسلام را قبول نموده اند
بخلاف مسلمانان که اسلام را ترک کرده مذهب دیگر اختیار میکنند غایة ما فی الباب بعضی از جهال اهل اسلام
قانون مذهبی را بتمامه مراعات نمیکنند بر تقدیر تسلیم آنهم از بی اطلاعی و عدم مبالاتی است عجب از خصم
غیر منصف است که بوقایع رستم اسکندر قیصر کسری و خسرو و سایر سرگذشت دهر یقین دارد
به معجزات باهرات و بینات قاهرات حضرت ختمی مآب یقین نمیکند مثل خصم ما مثل آن صاحب سمع
و بصر است که چشم و گوشش را بگیرد هزاران نفوس غوغا کنند از تعامی و تغافل دست نکشد دلیل [illegible]
چون آن فخر حرم بطحا آن ماه طالع از مکه و منی آن نجم لامع از زمزم و صفا در هنگامیکه یتیم و بی معین و
یار و طفل بی لشکر و انصار جوانی بلا تادیب معلم و جابر و بدون تدرس شرایع و احکام که با صرف
عمر و اعوام برای مجتهدین عصر و انام غیر میسر قیام جمیع عرب و عجم را از کرام و لئام و تمامی ترک و دیلم

ذوی الشرور والخصام بتوحید خداوند الملک العلام دعوت بی‌مهابا علم نبوت برافراشته
کوس دعوت بنواخت باین امر عظیم و فیض جسیم که مخالف طریقه همه طوایف بود نموده و وضع
کرد برایشان تکالیف کثیره و نهی کرد ایشانرا از اخلاق رذیله در زمانیکه جمیع عالم را کفر و شقاوت
فرو گرفته و جمیع فرق بنی آدم را جحود و قساوه احاطه نموده چه عرب مشغول بعبادت اصنام عجم
پرستیدن آتش یهود در ضلالت جحود و نصاری در جهالت اتراک و دیالمه در خونریزی
زنج و فرنگ در فتنه انگیزی بودند بعضی عبادت شمس و قمر و برخی سجده گاو و خر بالجمله تمام
عام و خاص از جادهٔ معرفت منحرف از مبدء و معاد منصرف در همچون زمانی مذاهب همه
ایشانرا فاسد و باطل انگاشت در ابطال و اضمحلال بدع و سنن ایام جاهلیت دامن همت بکمر
زده تنها مقاومت با جمیع عالمیان نمودند سلاطین عرب و عجم درصدد جنگ و جدل برآمدند
و ابطال ترک و دیلم بخونریزی و قتال کمر بستند احبار یهود آهنگ مکالمه و لجاج نمودند و
قسیسین نصاری بمباحثه و احتجاج کردند حکماء دهریه بمقام برهان و فلسفه برآمدند و ملاحدهٔ سوفسطائیه
بنای مد و جزر گذاشتند فصحا و بلغاء تقاول و تراجح بمیان درآوردند بالجمله گروه مختلفه بر سر آنحضرت
هجوم آوردند هر یکی بنحوی بنای منازعه و مجادله با آنسرور کائنات گذاشتند خصوصاً اقربا
آنجناب که در غایت بغض و عداوت و مهربان او در نهایت کینه و شماتت آن ذات مقدس
جمیع این طوایف مختلف الاهواء را مغلوب و هر یکرا در فن خود مجاب و مخذول و برهمه ایشان

غالب و فائق آمد سلاطین بنی آدم گردنکشان امم طوعاً و کرهاً داخل دین حنیف اسلام شدند صیت دعوت
ایشان مشتهر در کل مواضع و امصار نور هدایت منتشر از جمیع ممالک و اقطار ریشهٔ کفر و عناد را کنده و
شیوهٔ کفر و فساد را از میان عباد برانداختند ظلمانیانرا نورانی و جسمانیانرا روحانی اساس شریعت و دین محو شدهٔ
انبیاء را احیا نموده که مشتمل بر حکم و مصالح جمیع طوایف و مبانی حلال و حرام همه فرق و احزاب بر دقیق
حکمت و مصلحت قرار داده که از زمان آنسرور کائنات الی انقراض عالم مدققان اسرار محققان خفایا
و ابکار سرموئی ایراد نتوانسته نکنند در نزد اولوالالباب خالی از شک و ارتیاب پر واضح و آشکار است
که در شخص یتیمی باین کیفیت مسطوره قدرت باین عجیب معجزه غیر متصور است مگر بتائید الهی و توجه سبحانی
که پس از اندراس شرایع سابقه و انطوای احکام ملل سالفه و طغیان نوع انسان و شیوع معاصی و کفر و ادیان از جا
لجمان رفته طلوع اوامر و نواهی الهی را شیوع داده روز بروز امر شریف گرفته عباد را از قید
ضلالت و عناد برهانید چنانکه فلسفه ترتیب انبیاء اولوالعزم و شریعت همین است چون شریعت حضرت
عیسی بمناسبت خروج بولس منحوس گشته مندرس جماعت نصاری تابع بدعتهای آن ملعون بولس که تا حال
معمول در آنها است مثل ختنه و سایر احکام که بنص توریه و انجیل ثابت حرام کرد در فصل پنجم کتاب که
این ملعون بولس به تبعه خود که ایشانرا غالتش میگویند نوشت ای برادران من محکم باشید و در آنچه من بشما
گفتم بار دیگر گردنهای خود را ببستگی احکام شریعت کج مدارید زیرا که من بولسم بشما میگویم خود را
ختنه نکنید عیسی که خداست بشما نفع نخواهد داد زیرا که من شهادت میدهم که هر که خود را ختنه کند قرضدار

میشود که باید همه احکام شرع را بجا آورد در فصل اول کتابی که بجماعت کلوسین که از جمله پیروان او بودند
مینویسد ای پیروان من باخبر باشید مبادا کسی شما را فریب دهد گناهان و زیادتیها را بشما بخشید
زیرا که محو نمود آن احکامیکه برای ضرورت بدستخط نوشته شده بود که آنها را از میان برداشته
با خود در آن داریکه بر آن چارمیخ کشیده شد انتهی در فصل ششم که بجماعت کالتس از پیروان او
نوشته هر کس عامل دین و احکام دین است در زیر لعنت است زیرا که مسیح خدا آزاد کرد ما را
از لعنت احکام دین بسبب لعنتی گردن خود زیرا که در احکام دین نوشته شده لعنتی است هر کس که
بدار کشیده شود در فصل دوم کتابی که باهل روم نوشته میگوید بسبب اعمال شرعی هیچ بشری
در نزد خدا عادل شمرده نخواهد شد بلکه بشریعت ثبوت گناه میشود اما حال عدالت خدا در خارج شریعت
نمودار شده است انتهی اکثر طوایف نصاری طریقه منحوسه پولس را گرفته از دین عیسی بری شدند
بعد از آن جرانیم نامی که سیصد و هشتاد سال بعد از حضرت عیسی خروج کرده در زمان دمس پاپا
طریقه پولس را ترویج نموده احکام دین بالکل متروک گشت سحق را بزبان تجویز ختنه و غسل را حرام
شراب و گوشت خوک را حلال کرد ناخن و شارب نگرفتند الی الآخر که الآن معمول جماعت نصاری
بوده از دین مسیح بجز اسم عیسی یاد ندارند در خاتمه مشروحا بیان میشود در چنین زمان پیغمبر
آخر الزمان دعوت نبوت نموده اساس دین حنیف را استوار داشت بدیهی است نزد عقلا که امر بحقیقت
و اساس بنیان باین استحکام و نورانیت که روز بروز در تعالی و ترقی است نمیشود از روز رحلت

خود و اولاد و اصحاب او علیهم السلام ذوات مقدسه و مراقد مطهره ایشان محل فیوضات و مهبط کرامات
و استجابت دعوات مشهد خوارق عادات بینهایات بوده و هستند بسیاری از خاص و عام به توسلات
ایشان به نیل مرام و خلاص از آلام و اسقام یافته اند بالضروره عقل حکم میکند اینها از جانب خدا است
دلیل هفتم حضرات انبیاء در کتب سماویه بشارت ظهور حضرت ختمی مآب عدد اولاد او
و ازواج و علائم و صفات آن ذات مقدس را معین کرده اند اجمالا تفصیل مختصری از طویل بشرح تحریر
و بیان تقریر بیاورم **الاول** در سفر اول توریه در آخر پارش لخ لخا خداوند تعالی در حکایت حضرت
ابراهیم پیغمبر باید اول ایشماعیل شمعتیخا هینه برختی اوتو وهفرتی اوتو وهربیتی
اوتو بم اد ماد و شمغات سار نسی ایم یولید اوقتیو لقوی کادول یعنی
ای ابراهیم از بابت اسمعیل شنوانیدم ترا اینک آفرین آفرین کردم و بیرومند و بزرگوار و بسیار کردم
او را بسبب ماد ماد یعنی احمد احمد و از آن احمد بهره مند دوازده بزرگ و امام که پیشوایان شوند
بر قوم عظیمی انتهی بعضی از علماء تصریح باین تفسیر گفته اند اسم مبارک آنحضرت در توریه بطریق
صحیح مورمود است و بطریق دیگر ماد ماد است و در توریه بلغت عبری مئد مئد است
بنا باین تفسیر دلالت این پاسوق بر مطلب اصح و صریح در مدعی است **بشارة دوم**
قسیس سل خطاب به برنابا از حواریین از انجیل قدیم چنین مینویسد ای برنابا بدانکه گناه
اگرچه صغیر باشد خدا جزای او را خواهد داد زیرا که خدا از گناه غیر راضی است تا پیغمبر باشد هر کس

چنین گمان کند من که مسیحم مصلوب گشته ام لیکن این اهانت و استهزاء در دنیا باقی خواهد ماند تا آمدن
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله پس چون آن بزرگوار بدنیا بیاید مؤمنین را آگاه خواهد فرمود و این شبهه
از قلوب مردم مرتفع خواهد شد مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلٰكِن شُبِّهَ لَهُم انتهی کلام التفسیر انجیل برنابا
از اناجیل قدیمه است در کتب قرن ثانی و ثالث از قرون مسیحیه ثبت شده است این انجیل دویست سال
بلکه زیاده قبل از بعثت بوده و خود برنابا از عظماء حواریین است و از اوصیاء حضرت عیسی و احوالش
در کتاب اعمال رسولان نوشته شده است و فنیس سل بقرآن مجید شرح نوشته در تفسیر آیه شریفه سابقه
این نقل را کرده بشارة سیم در سیمان دوم حکایات پیغمبر سلام الله علیه و آله که او را در لغت فرنگیان
بارک گویند چنین مینویسد کوامراد نای سورات عود معط هی وانی مرعیش ات
هشاهیم وات ها ارض وات هیام وات هیجارو ناه وهیرعشی ات کل
هیکوهیم اویای حمدت کل هیکومیم اوم ات آت هیت هزکاوو ذامر ذونای
مواوودت لی کاذولی بهیه کوذ هبیت هزها احران بین بومرهاریشانان امراز
نای سواووت وهاتحتی لیس مملاحوت وهیشمد نی حوذق مملخوت هکویم رها
فحتی مرکاو او دوجها ویازده انتهی یعنی سهل مانده است که من بحرکت آورم آسمانها و زمین را
و دریاها را و اطراف عالم را و تغییر دهم عجم را و بیاید آنکسیکه جمیع عجم در انتظار او باشند و پر سازم این خانه را
از خوبیها خانه آخرین به از خانه اولین است و من سرنگون خواهم نمود در آن زمان تختهای پادشاهان را

و جبروت پادشاهان عجم را خواهم شکست انتهی هر کس که از تواریخ مختصر اطلاعی دارد میداند که کسری جبر
و سلطان عجم و سرنگون کردن پادشاهان مختصر بآنجناب ختمی مآب است خانه آخرین بهتر از اولین است
مکه زادها الله شرفا که قبله آخرین است از بیت المقدس بهتر که قبله اولین است بشارة چهارم آنکه
پاراش است که حضرت موسی در وقت رحلت خود بر قوم خواند و یومر ازو نایی میسینا باوذ
میسعیر لامو هوفیع مهر پاران انتهی یعنی موسی گفت که خدا آشکار شد از سیناء یعنی از طور سینا
و درخشید از کوه ساعیر و تجلی نمود و فیض بخشید از کوه پاران انتهی مراد از این یا بوق ظهور حضرات
موسی و عیسی و محمد سلام الله علیهم چه محل ظهور احکام و نزول وحی بر موسی طور سیناست و محل بعثت عیسی
کوه ساعیر است چون آنحضرت با مادرش مریم بواسطه خوف از هرودس پادشاه یهود در قریه بیت اللحم
در قریه بیت المقدس از حوالی مصر و لایت اولاد عیص و قلعه آن درآنجا مبعوث شده مراجعت فرموده در
قریه ناصریه بنای دعوت گذاشت و محل ظهور نور پاک حضرت محمد صلی الله علیه و آله در پاران شد که مکه باشد
چون پاران کوهی است در حوالی مکه دو میل نیم و جمهور مفسرین یهود پاران را بمکه معظمه تعبیر کرده اند و در بعضی
نسخ اناجیل پاران را فاران نوشته ولی در معنی تغییری ندارد و در آخر این سوره میفرماید با او خواهد بود
هزاران هزاران مقدسان و در دست او خواهد بود شریعت آتشین این اشاره بکمال شریعت
و صاحب قوه قدسیه بودن شریعت آتشین را تعبیر کرده اند علماء و احبار یهود به جهاد فی سبیل الله
بشارة پنجم فرمایش حضرت شعیای نبی سلام الله علیه میفرمایند در فصل ۲۴ کتاب خود

عیص برادر حضرت یعقوب و معاند بود

هن عبدی اتماخ بو بهری واضاه نغشی ناتتی روهی عالاو میشپاط لگوئیم وحی
لا یلبصعق ولا یبسا ولا یشمیع بجوص قولو قانه واصوص لا بهشبور وپشتاه خهاه
لا یخنباه لا بوحی تشپاط لا یلبهه ولا یاروص عد نا یشیم یا ارص میشپاط ونور
سوایلیم بهبلو انتهی یعنی اینک بنده من تکیه میدهم او را راضی است جانم میدهم الهام خود را
باو حکم طوایف بیرون آورد فریاد نکند و بلند نکند و نه شنواند آواز خود خورد شده گان را نشکند
و فتیله گان نیم سوز را خاموش نکند براستی بیرون آورد حکم را ضعیف نشود و تعجیل نکند و نگریزد
تا بنهد در زمین شریعت خود را و بشریعت او جزیره ها هم امید وارست انتهی طریقه استدلال در این
آیه پیغمبر ما را بنده نام برده موافق قرآن سبحان الذی اسری بعبده الخ دوم میفرماید تکیه
میدهم او را یعنی بتائید من و با سباب ظاهره دعوت او پیشرفت میکند سیم راضی است جانم
در قرآن فرموده یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة خطاب اولا بآنجناب است
چهارم میدهم الهام خود را باو یعنی جبرئیل نازل میکنم پنجم حکم طوایف بیرون آورد یعنی
شریعتش بر همه عالم شرفا و غربا باشد اختصاص بطایفه نیست وما ارسلناک الا کافة للناس
ششم فریاد نکند یعنی انه لعلی خلق عظیم در قرآن هفتم و بلند نکند آواز خود بشنواند بآنها
آواز خود یعنی در خدمت آن پیغمبر باید باادب باشید در قرآن میفرماید لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی الآیه هشتم خورد شده را نشکند یعنی ضعفا و صغار را پامال نکند چنانچه در امر

جهاد توصیه میفرمودند نهم شریعت را براستی بیرون آورد یعنی صاحب صراط مستقیم و منهاج قویم
باشد نه مایل بظاهر صرف که شرع غربی موسی و نه باطن محض که شرع شرقی عیسی علیهما السلام بلکه جامع
بین الامرین است لا شرقیة ولا غربیة اهدنا الصراط المستقیم دهم ضعیف نخواهد اگر انصاف بدهی
از بدو طلوع آنجناب که مجملا گذشت ملاحظه فرمائی معلوم شود هیچوقت هجوم دشمن حضرت را ضعیف نکرده
با قوت دل و نصرت رب جلیل بتدبیر ابطال بی بدیل و ترویج احکام با تعطیل نگذرانید یازدهم تعجیل نکند
یعنی در عذاب خواستن برای منکرین و جاحدین وما ارسلناک الا رحمة للعالمین دوازدهم نگریزد
تا نهد شریعت را چنانچه در احوال غزوات آنسرور مشهور است فرار از دشمنی ابدا نکرده است
در غزوه احد و حنین که لشگر اسلام شکست خورد تنها وجود مقدس و امیر المؤمنین علیه السلام مقاتله
فرمودند تا نصرة الهی نازل شد آن غلبه جستند الی آخر بشارة ششم از جمله آیات کتاب شعیا نبی
علیه السلام که حضرت رضا علیه السلام در مجلس مامون استدلال فرمودند مضمونش مینویسم یعنی صورت دو سوار می بینم
یکی بر خر سوار است و دیگری بر شتر که دنیا بنور آنها دو سوار روشن شده و شیر را در جلو شتر می بینم که نعره میزند
و میگوید من پاسبان دینم و نگهدارنده منم انتهی بدیهی است پیغمبر خر سوار غالبا حضرت عیسی است
و رسول شتر سوار غالبا حضرت ختمی مآب است و مراد از شیر حضرت امیر علیه السلام که ملقب باسد الله
است بشارة هفتم از امالت نبوة حبلد در صرف سیم میفرماید یعنی محمد صلی الله علیه و آله بزرگ صاحب اقتدار
چوب خواهش کرده شده که فروشنده بوده را کایا اعابا باد مبطمع هویاو یهیه کللیلیا

۲ [illegible]

واو باشد جمله وکل و بهتر از همه ۲ بشارة هشتم از همین کتاب در حرف عین میفرماید عفقا غزاو ناقل
عزیزا و و باطلاه کوزا و دی شلطت شیما وکذا انتهی یعنی باطل کند یعنی شریعت او
سهل سهت نابود کند عزیزانرا و باطل کند بت را و مسلط شود بآسمان و بگذرد یعنی معراج میکند
باقتدار بشارة نهم در حرف صاد میفرماید صبهراشاها وسپاها شاطا وشا معا
وعرف بها انتهی یعنی روشنائی درنگ کند یا ماه دو پاره شود و درنگ کند و مرشود و بکال اول
برگردد انتهی معجزه رد شمس و شق قمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله متواتر است اول سفر اشاره
باول آخرش اشاره بدوم افأنت تنقذ من فی النار الآیه کسی که از نور هدایت دور
و از کتب پیغمبران مهجور باشیچ رهار مشهور شد البته انکار بدیهیات میکند بشارة دهم در فصل نهم
کتاب دانیال مذکور است وهائیش کبرئیل أشودامئی لحادون انتهی یعنی جبرئیل بحضرت
دانیال خبرداد که بعد از چندین سال پیغمبران مبعوث خواهد شد و مرتبه دیگر اسلام بنا گذاشته خواهد شد
و وصی سردار او شهید خواهد شد و از امت او نیست هرکه منکر او باشد انتهی بجز پیغمبر ما و وصی او
سردار شهید حضرت امیرالمؤمنین در سایر انبیاء اشاره ندارد بشارة یازدهم در فصل دوم در حرف شین
میفرماید شبا سبیقا ومشیقا عفاد ومعقا عیقا وبیقا ومیشقعا انتهی یعنی
شش نفر جوان آزرده مند از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام در یکروز کشته شوند و چسبیدگان بآنها برحمت افتد
انتهی مراد صحاب سید الشهداء روحی له الفداء یالیتنا کنا معهم فنفوز بالشهادة والبقاء بدانکه در روز عاشورا

۲ [illegible]

پسران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شدند حضرت ابوالفضل علیه السلام عبدالله الاکبر جعفر الاکبر
عثمان الاکبر این چهار بزرگوار از اولاد ام البنین فاطمه بنت حزام بن خالد پسر پنجم عون بن عبدالله
است مادرش اسماء بنت عمیس است که نخست در حباله نکاح جعفر طیار علیه السلام بود عبدالله را از
جعفر آورد بعد از شهادت جناب ایشان ابوبکر بن ابی قحافه تزویج نمود محمد بن ابی بکر شد بعد از آن
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معقوده نموده عون متولد شد با صباحت رخسار ملاحت دیدار میراث شجاعت
از حیدر کرار داشت مجاهده با کفار مقاتله با اشرار نموده نفس نفیسش را به پسر پیغمبر سید الانبیاء والابرار
فدا کرد پسر ششم حضرت حسین سید الشهداء علیه وعلی آبائه و ابنائه آلاف التحیة والثناء خطابه الهی از
وقعه کربلا اختصاص ما بین سفر کتاب آنچه دارد بهمه انبیاء خدا تعالی خبرداده الا اول حضرت آدم حین قال
فی ذکر الخامس ینکسر قلبی قال جبرئیل ولدک هذا الخ دوم حضرت ابراهیم در وقت عبور از کربلا
اسبش رم خورد سر مبارکش مجروح شد عرض کرد الهی از من خطیئه صادر شده جبرئیل نازل شده قال
ما حدث منک ذنب ولکن یقتل هنا سبط خاتم النبیین وابن خاتم الاوصیاء صلوات الله علیهم الخ دیگر
فدیه حضرت اسمعیل خدا تعالی میفرماید من احب خلقی الیک قال یارب ما خلقت خلقا هو
احب الی من حبیبک محمد صلی الله علیه و آله الخ سیم موسی با وصی خود یوشع بن نون بارض کربلا عبور فرمود
پای مبارکش مدمی گشت عرض کرد الهی ای شیء حدث منی اوحی الیه هنا یقتل الحسین الی ان قال
هو سبط محمد المصطفی وابن علی المرتضی الخ در طور سینا وحی رسید یا موسی اعفو عمن استغفر لی

الا قاتل الحسین الی ان قال تقتله امة جده الباغیة الطاغیة فی ارض کربلا وتنفر فرسه وتحجم وتصهل
وتقول فی صهیلها الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها الخ در تاریخ حضرت عیسی علیه السلام
با حواریین بارض کربلا مرور کرد شیری راه را گرفته بود حضرت عیسی مقدم شد فرمود چرا
راه را گرفته عرض کرد بلسان فصیح لم ادع لکم الطریق حتی تلعنوا یزید قاتل الحسین علیه السلام
قال العیسی من یکون الحسین قال الاسد بلسان زلق هو سبط النبی الامی وابن علی الولی
علیهم السلام الخ انسان که اشرف مخلوقات و افضل موجودات و غرض اصلی از ایجاد کون است
از آنجا است که در اداء تکلیف خداوند رحمن طریقه مسامحه و نسیان گرفت کمتر از حیوان که تصدیق
بانبیاء و فضیلت ایشان دارند بوده در دنیا خذلان در آخرة خسران نصیب ایشان خواهد شد
پس معترض این معجزه عیسی که در نزد شما و ما مسلمین متواتر است قبول دارید مطلوب مسلمین ثابت
اگر رد میکنید از دین بری گشتید چه هر که معجزه ثابته پیغمبر را رد نمود خود شرا رد کرده
در کتب و اسفار و اناجیل و اخبار همه انبیاء سلف و احبار تمام عادات و اخلاق و معجزات و سایر
وقعات پیغمبر ما را خبر داده اند چون توریة و انجیل متی و یوحنا و مرقس و لوقا و زبور
و هنوت هیولا کتاب دانیال کتاب زکریا و شعیا و ارمیا و حیقوق و کتاب
وحی از دراس نبی و کتاب نیکیاس نبی و غیر از اینها که نقل عبارت آنها خلاف اختصار
فاعتبروا یا اولی الابصار بشارة دوازدهم در بنی اسرائیل مردی بود ربلی نیحامیس خداوند

عالم پسری باو داد و شش ماهه متولد شد مختون و مسرور و مخلوق در ساعت میلاد بنای تکلم
گذاشته از آتیه خبر داد اسمش ربلی نحمان بود تکلم این کودک که آیات نبوت هیلدبی
بود این طفل که بنا بر تکلم نموده با ترتیب حروف تهجی یکدفعه از الف تا تا قرشت دفعه
دوم از تا قرشت تا الف در حرف قاف میفرماید قفیصا متیعر فاعل بده ساده
سافا کصور فا بیناز وفا انتهی یعنی سر از قفا بریده شود با بلده در کنار نهر مانند
قربانی و زفاف گرفته شود انتهی طریقه استدلال از وقایع کربلا صراحة خبر میدهد که پسر
پیغمبر آخر الزمان را نزد فرات در کربلا یذبح کما یذبح الکبش زفاف کرده شود اشاره است
بافعال بنی امیه علیهم اللعنة یوم تبرکت به بنو امیه که الی الآن تبعه یزید ملعون سیره مستمره
کرده اند لازمه سرور و فرح را در روز عاشورا بیاورند بشارة سیزدهم در حرف دال میفرماید
د ببیاپرشانیر مسابیث کیسا و پیر سامیتیسا و مینحا و یخوسا انتهی یعنی
بدست ها بندها بدست ها صدقه گیرها و بزبان دعاگوها انتهی تفصیل حالات اهلبیت علیهم السلام است
در کوفه و شام و قریب باین مضمون خداتعالی بحضرت موسی علیه السلام در توریة خبر داده میفرماید
ینهب رحله وتسبی نساءه فی البلدان الآخرة بشارة چهاردهم در فصل شانزدهم ابیات نحمیا میفرماید
وانات کر یونا و ملک لباوث کون الا انا شرار امرنا لکون د فقه
لکون دنا ازل ان کرانا لا ازلنا فارقیطا لا اتی لرت کون ان ازل

ای شدو وما درت هونکسیو لعانهنال حطنا ولا هیمین ےعال رد یقرنادن دلوت اب ازلنا ولا توخرتیون لےعال دنیادن وارکونام" هانادن هونشکیر ایت لےلےمی نارلکون الالا شکیبون لے ندها شاما داتے روضاد شرا هوندیرکون بکل شرا الاکر غلل من رعیان نوش الا کل ونیع هوغلل وعیشی دافا نسرکون انتهی یعنی از حرفهای من غصه واندوه سیرگرد دلهای شمارا ولکن من راست سخن را بشما میگویم صلاح وخیر شما در اینست که من از میان شما بردم اگر من نبردم فارقلیط نمیاید وهرگاه من رفتم میفرستم اورا وهمیکه میاید او تنبیه کند نجات دهنده عالم را برگناه وبرخوبی وبر حکم دیوان وهرکه ایمان آورد وتصدیق او کرد نیکی بمن کرده از اینکه مرا از محنت دنیا خلاص کرد ومستعد لقای پروردگار کرد واما حکم ودیوان اینست که نکیه عالم وملاذ وملجای بنی آدم دیوان کرده شده یعنی قضا جاری شده که بباید عالم را بنور وجود خود از نیش وبد وبسیار سخنهای گفتنی دارم که اگر شخصی بود طاقت شنیدن آنرا داشت از تعریف وتوصیف آن تکیه عالم میگفتم اما چون شما حالا تاب شنیدن ندارید از آن سخنها سکوت کردم وهنگامیکه آن نجات دهنده عالم بیاید آن روح حق وحقیقت تعبیر میاید شما را بجهة اینکه آن احمد صلی الله علیه وآله از پیش خود سخن نمیگوید وآنچه بشنود از وحی میگوید وازآنچه خواهد آمد بشما خبر میدهد انتهی بلی استدلال میفرماید خیر شما در آن است که من بروم این کلام دلیل خیریت شرع مقدس وفضیلة

محمد صلی الله علیه وآله است از عیسی وسایر انبیا علیهم السلام بمنطوقه دلالت میکند ونه تاویل دوم میفرماید تا من نروم او نمیآید دلیلست که شرع محمد صلی الله ناسخ شریعت عیسی است والا آمدن حضرت پیغمبر آخر الزمان موقوف برفتن حضرت عیسی نمیشد بعضی معترضین نصاری غلط مبحث کرده میگویند مراد از خیر وفضل که آمدنی است روح القدس است وحال اینکه میگویند روح القدس با حضرت عیسی متحد است پس خیریت چطور متصور است تفضیل شئ علی نفسه نمیشود ورفتن عیسی که صریح میفرماید وآمدن روح القدس چطور معقول است تفکیک شئ عن نفسه محال است معلوم است از علوم عربیه وقواعد ادبیه علمای نصاری بیخبرند سیم آنچه بشنود از وحی است نبی مرسل است این فارقلیط در لفظ فارقلیط نصاری اختلاف کرده اند میگویند پارقلیطوس است اشتباه شده چنانچه صاحب ینابیع معترض است ومیگوید تفسیر با احمد غلط است مثل اینکه شخص عجمی گمان برد که در عربی ما بین غریب وقریب تفاوتی نیست الی آخره واین لفظ را معنی کرده میگوید بی نهایت نامدار ویا بسیار ستوده میباشد انتهی با این معترض میگوئیم کسی که بهتر از عیسی باشد ونجات دهنده عالم شود بآن صفات حمیده که یکی از هزار حضرت عیسی علیه السلام بجهة غیر قابل بودن مخاطبین باین نفرموده البته بینهایه ستوده باشد بگوئیم آن کیست اگر خود عیسی است بطلانش واضح شد اگر بعد از آن آمد با آن علامات که حضرت عیسی معین فرموده بجز حضرت محمد صلی الله علیه وآله در کسی اتفاق نیفتاده وآن اوصاف که حضرت عیسی علیه السلام گمان کرده آنها را هم حاضرین مشاهده

نموده بتواریخ معلوم گشته. اگر انصاف دارید هر روز رجوع بتواریخ و سیر نموده طابق النعل معین
بشود صاحب ینابیع میگوید مانی نقاش در ایام قدیم در ایران برپا شده و
ادعای نبوة کرده گفت من آن فارقلیط هستم مسیحیان ادعای او را قبول نکردند انتهی مانی نقاش
بن فاتن از حکماء عجم است در جمیع علوم حکمی و ریاضی و فنون هندسه و جغرافیا و اسطرلاب صاحب
هنر بود در علم سحر و شعبده بهره مند از آنجمله پیراهنی از بهر خود درست کرده بود هرگاه در بر کردی
نمودار بود چون از تن برآوردی ناپدید شدی در نقاشی و صورتگری مهارة تمام داشت حضرت
آدم و شیث و نوح و ابراهیم و عیسی علیهم السلام را پیغمبر میدانست به نبوة حضرت
موسی قایل نبود چون شنیده بود که حضرت عیسی فرموده که فارقلیط بعد از من پیغمبری
مبعوث خواهد شد بالجمله سفر کرده از کشمیر و هندوستان و ترکستان و چین و سایر ممالک
جمعی فریب داده خودش را به فارقلیطا معرفی نموده و در هر جا به نیرنگی دعوی نبوة نموده
تا به بلاد شرقی رسید در دامنه کوهی غاری پیدا کرد بی اطلاع کسی آذوقه سالی بر آن غار جمع
نمود روزی با پیروان خود گفت که من سفر آسمان خواهم نمود در آخر سال در دامنه کوه
حاضر باشید مردم را متفرق کرد در غار متواری شد یکسال تمام مشغول صورتگری و
نقاشی و ابداع عجایب شده که محیر العقول بود و کتابی جمع نمود ارژنگ نام نهاد و دیگر را
درست کرد انجیل نام گذاشت بعد از تمام موعد اهالی شهر و پیروان آن معدن سحر و شعبده

حاضر شدند مانی در روز میعاد بر اهالی آشکار گشته گفت اینک از آسمان رسیده‌ام
این کتاب ارژنگ معجزه من است و این کتاب انجیل شریعت است هیچ رعاء که همیشه
تابع هر ناعق اند شعبده او را از معجزه تمیز ندادند تابع او شده سر اطاعت نهادند امر او
بیک قوی و پیشرفت نمود مملکت ایران و اغواء ایرانیان را تصمیم نموده از خراسان
و فارس درگذشته در خوزستان به شاپور ابن اردشیر دوچار شد مردم ملک و
خاصان مملکت را شیعه و تابع خود ساخته تا نزد شاپور آمده اظهار دعوة نموده خواست که
خاصان او را بداند قبول دعوة او نمود روزی از حکماء و هنروران علماء مجلس بس بزرگ
تشکیل داده تا با مانی بنای مباحثه گذاشتند بالجمله مانی بکلی عاجز و از تمام آن جمعیت در مانده شد
شاپور گفت ای مانی از کرده خود استغفار کن گفت چطور استغفار کنم این است
انجیل من که شریعت و احکام دین است شاپور گفت حکم خدا در انجیل تو چیست گفت حکم خدا چنان
باشد هیچ مرد با زن نزدیکی نکند تا این نسل منقطع باشد و مردم این جهان بوطن خدا را
بکشند تا هیچ ذی نفس نماند بعد از محاجه زیاد شاپور در خشم شد گفت من سخن تو را عمل میکنم
همانا گفتی ویرانی تن آبادی جان است در قتل تو چه میگوئی مانی گفت ویرانی تن من هم
آبادی روح من است پس شاپور فرمود او را از انجمن براندند و مردم شهر بضرب خشت
و مشت و سنگ و چوب او را کشتند شاپور فرمود پوست از تنش برکندند با کاه

اینها شنیدند در دروازه شهر آویختند و اصحابش را حمله کنند ظهور ثانی در سال پنجهزار و هشتصد و چهار
از هبوط آدم علیه السلام بود ثانی نقاش فاقد صفاتی است که حضرت عیسی ع فرموده و
مخالف انجیل است مسیحیان رد کردند حضرت محمد ص را موافق دیده علماء و جبابره
قسیسین و صاحبان فضل و کمال فوج فوج قبول داخل دین اسلام شدند باقرار خود معترض
در اول دعوای نبوت مسلمان نداشت همه اهالی صدر اسلام از مسیحیان شده از روی
تصدیق و اطلاع پس بر عقاب و خلاف آن مسیحیان لازم که علوم اسلاف خود شانرا
بدست آورده از ضلالت و غوایت برهند علاوه با مسلمین مسلم نمیداریم که فارقلیط بمعنی احمد
نیست زیرا که این بسریانی با کلمه لیثئی است بمعنی پسندیده یا واسطه چون حضرات انبیاء
سلام الله علیهم واسطه مابین خلق و خالقند پس بهمه انبیاء فارقلیط میگویند بواسطه اوصاف و
علایم که در خمسی ماب معین است بایشان اطلاق فرمودند از قبیل اطلاق عام بر خاص .
چهارم میفرماید تنبیه میکند عالم را یعنی باهل شرق و غرب مبعوث میشود جزا دهد بیهود
که بمن ایمان نیاوردند و مراد از جلیل ساختن عیسی بیرون آوردن او است از تهمه صلب که
یهود نسبت بآنحضرت گفتند بشارة پانزدهم در فصل چهاردهم انجیل میفرماید
بحواریین و منت میگذارد که من التماس خواهم کرد از پدر که فارقلیط روح راست دیگر را
بشما بفرستد و معلوم است که لفظ دیگر صریح است در تباین و در اینکه روح راست غیر از عیسی

باشد که شریعت جدیده بیاورد و بآنها حکم کند پس چون نصاری شریعت عیسی را تا قیامت
ابدی میدانند و بدیگری معترف نیستند لازم میآید که همه آیتهائی که از عیسی صادر شده و نقل کردم
از کتاب خودش کذب باشد پس یکی از دو چیز ملزم اند یا تکذیب حضرت عیسی علیه السلام
که کفر است چنانچه کرده اند یا اینکه تصدیق کرده ناچار بموجب فرمایش آنجناب بحضرت محمد ص
ایمان بیاورند بشارة شانزدهم پاسوقی است که در سیمان سیم کتاب حیقوق میفرماید الوه
قیمان یالو وقادوش مهرپاران تلا کیا شامیم هد رایت هیلا توماها
ارض انتهی یعنی رحمت خدا و پیغمبر معصوم از جانب جنوب خواهد آمد و خاص از کوه پاران
همیشه خواهد بود و خواهد پوشانید شرافت او آسمانرا و ستایش و صلوات او پر خواهد کرد
زمین را انتهی بودن مکه زادها الله شرفا که محل بعثة محمد ص است در جنوب بیت المقدس
بدیهی است و پاران مکه است و جمیع مفسرین یهود و نصاری پارانرا در دو میل و نیم مکه
معین کرده اند همیشه بودن عبارت از استمرار شرع محمد است پوشیدن آسمانرا شرافت
او عبارت از معراج او باشد پر کردن ستایش و صلوات او زمین را اشاره است
بمبعوث شدن او بهمه عالم که در هرجا بآنجناب سلام و صلوات در اذان و اقامات در
مساجد و فلوات و در دعا و عبادات میفرستند پر واضحست که این علایم بحضرت محمد
صلی الله علیه و آله راست و آراسته است بشارة هفدهم پاسوق است که در سیمان بیست و هشتم

کتاب شعیا پیغمبر مذکور است میفرماید کی صو لاصا وصولاصا وقولاو قولاو زعیر شا

زعیر شا کی بلعوی سافا و بلاشان احرت یدبر الهاعام هزاش امر الهم زت

همنوخا هنیحو بعایف و زت همرکیعا و لا ابو شموع وهنا یا لهم دبر ادنای

صولاصا وصولاصا وقولاو قولاو زعیر شا زعیر شا لمعن یلخو وکاشلو احور

ونشبا رو ونو قشو ونلکادو انتهی این بشارت ازعلامات پیغمبر آخر الزمان

محمد ابن عبد الله صلی الله علیه وآله هیچیک از قسیسین وحبار قدرت بر رد وانکار پس از مراجعه و استحضار ندارد

یعنی فرمان پس بعد فرمان اندازه کند بعد اندازه اندک آیتی بزبانی باشد که فهمیدن آن مشکل باشد

و بزبان دیگر این مرقوم را آنچه امر کند با ایشان آسایش است برای خستگان و این است

آسایش و شنیدن آن خواهش ایشان نیست وحال آنکه باشد برای ایشان سخن خدا فرمان پس

بعد فرمان اندازه کند بعد اندازه اندک اینجا اندک اینجا باین سبب بر طرف شوند یعنی نافرمانی

ایست شوند و شکسته و تله افتند و گرفته شوند انتهی طریقه استدلال فرمان پس بعد فرمان

اندک اینجا اندک اینجا آه یعنی احکام آن پیغمبر مثل توریه و انجیل دفعه واحده باد نازل نشده

بلکه بتدریج در زمان طویل روز بروز نازل شود چنانچه قرآن بآنحضرت رسول در عرض بیست وسه

سال علی التجاوز نازل شده بحسب اقتضای وقت و استعداد خلق جزء جزء درمکه بعضی ومدینه وبرخی در سفرها

یا اینکه اندک اینجا اندک اینجا یعنی از هر شریعت انبیاء در آن شریعت آخر الزمان میشود چون

شریعت اسلام متضمن شریعت ابراهیم وموسی وعیسی است میفرماید بلغت دیگر سخن گوید آه یعنی

غیر از عبری که زبان شماست فهمیدن آن مشکل است چون لسان عربیه محتاج است بمعرفت

صحت واعتلال واعراب وبنا وفصاحت کلمه وبلاغت متکلم وکلام این معرفت حاصل نمیشود مگر بعنوان

صرف ونحو ومعانی وبیان ولغة بخلاف لسان عبری که بهیچیک از اینها محتاج نیست زیرا آنجا است که کسان

بی بضاعت وبی اطلاع از علم وصناعت از کثرت تلاوت بقرآن مجید ایراد میکنند آنچه گوید آسایش آه

پیغمبر مرسلین بشریعت سهله وسمحه مبعوث شده اصر و تبعه بنی اسرائیل را برداشته تفصیل شرایع امم سالفه

در تاریخ مضبوط است میفرماید شنیدن خواهش ایشان آه چنانچه خلاف خواهش کفار بود سخنان حضرت محمد

حتی در وقت قرائت احکام آن عبده اصنام بگوش خود انگشت ابهام میگذاشتند فلذا بالمشرکین از

سید المرسلین بامر رب العالمین رسید از نهب وقتل آنچه رسید بشارت هیجدهم درهمین بیان از کتاب

شعیا پیغمبر میفرماید کی بلعوی سافا و بلاشان احرت یدبر ال هاعام هزه انتهی یعنی با دیگر

لغت و زبان دیگر با ایشان سخن خواهم گفت انتهی بعد از حضرت شعیا کلام الهی عربی بغیر از پیغمبر

مرسلین بعربی تکلم نفرموده عبری موقوف صاحبان اطلاع از تاریخ میدانند بشارت نوزدهم درهمین بیان

بیست وهشتم از کتاب شعیا پیغمبر میفرماید همر بشم شماعو وهاعیوریم هبیطو لیراوت هعیوریم

کی ایم عبدی وحرش کملاخی اشلاح می عیور کیم شولام وعیور کعبد ادونای زا

لوت ربوت ولو تیشمور یاقوح ازنیم ولو ایشمع یعنی ای کرها بشنوید وای کوران بنگرید

و ببینید که بیت امی و کور و کری مثل این بنده که من بفرستم او را مسلم و فرمان بردار است همه چیز را
می بیند و میشنود نهایت ندیده و نشنیده می انگارد و خدا میخواهد بسبب راستی او بزرگ کند کتاب را
و بعد از این میفرماید وهوعم بازوز وشاسوها فیح بجودیم کولام اویوت کلائیم هحیااوها
یولاو زوان مصیل مثیشا وان اومرها شومی یاخم یازین زوت یقشیب و ایشمع لنا
حود یعنی القوم بنی اسرائیل همه تاراج شده و غارت زده و پریشان احوال و تبلا افتاده یعنی اسیر شوند
و جوانان ایشان در خانها پنهان شوند و غارت کرده شوند و خلاص کننده برای ایشان نباشد و نباشد کسیکه شفاعت
ایشان بکند کیست در میان شما که این را بشنود و گوش کند و طاعت کند بآخرین انتهی صدق این فقرات و وقایع
و صفات بر پیغمبر آخر الزمان صاحب الآیات والمعجزات از اوضح واضحات و ابده بدیهیات است امی
بودن حضرت و از میان تبهان بیرون آمدنش بهر معنی ترجمه شود خود صاحب بنای معترف اگر رجوع
بتواریخ از وقایع اول البعثت اطلاع یابد مجال انکار تطابق ندارد (و مراد از آخرین که میفرماید کیست
که بشنود و طاعت کند بآخرین) همین آخرین است که در اول وحی مذکور شد که پیشینیان آمدند و آینده گان را
پیش از آمدن شما اعلام میکنند از ملاحظه این اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده در آیات اناجیل قدیمه و اخبار و صحف
شریفه که موافق اخبار و آثار حضرات ائمه علیهم آلاف التحیات است فیسین و حیا بر ذوی البصیره و الابصار در
هر دوره و اعصار در جمیع اصقاع و امصار مبهوت العقل و الافکار مغشی الحس و الابصار گشته تا باد رحمت از گلستان
هدایت بشامه فطرت و فطانه وزیده رین قسوه و غشوه سکره و سنه غفلت زدوده از شامت آن

ضلالت رسته بشامت ایمان و ولایت رسیدند تا آن انتهار معترض یا انکار علمای عظام و ایا
اسفار انبیاء کرام که عین انکار صانع است نموده با اینکه بضرورت عقل و نقل مجبور بتصدیق نبی مجبور کانه
علی الطور انا جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا و ان تدعهم الی الهدی فلن
یهتدوا اذا ابدا الحمد لله علی ما هدانا حق و باطل شناسد دل با صفا زهم نیک بد رانگه آینه
از زنگ تمیز بشارة بعثیم جارث ابن اثال که از اعاظم احبار نصاری بود در مجلس بارگاه شتبها
و احبار صیون جمیع برای خلاف مذهبی خود شان برخواسته و جمله از صحف سماویه قرائت نمود و گفت نصیحت
بشنوید و بشنیت با سخن [illegible] تلبیه من انیک سخن عیسی را از بهر تا تذکره کنم که وصی خود شمعون ابن یوحنا را
وصیت کرد و قال ان الله جل جلاله اوحی الیه فخذ یا ابن امتی کتابی بقوة ثم
فسره لاهل سوریا بلسانهم و انی انا الله لا اله انا الحی القیوم البدیع الدائم
لا احول و لا ازول انی بعثت رسلی و نزلت کتبی رحمة و نورا و عصمة لخلقی
ثم انی باعث بذلک نجیب رسالتی احمد صفوتی و خیرتی من بریتی البارقلیطا
عبدی ارسله فی خلو من الزمان ابعثه بمولده فاران من مقام ابراهیم انزل
علیه توریة حدیثة افتح بها اعینا عمیا و آذانا صما و قلوبا غلفا طوبی لمن شهد
ایامه و سمع کلامه فامن به و اتبع النور الذی جاء به فاذا ذکرت یا عیسی ذلک النبی
فصل علیه فانی و ملائکتی نصلی علیه انتهی در جمله ثانیه در همان مجلس خطاب بشتبها کرد که

از اکابر احبار نصاری بود ترجمه‌اش را می‌نویسیم هیچ شمشیری نیست که خطا نکند و هیچ عالمی نیست که سخنش
لغزش نکند و پس آنکس که بر خطای خود گردن نهد از چنگ ضلالت برهد و آنکس که بر خطا استوار باشد هلاک گردد
و دمار از پایش درآورد گفتی ای سید بعد از عیسی ع که پیغمبر آید از کجا باور داریم و در کدام کتاب آسمانی نگریم
مگر نخواندی خبر عیسی را که در میان بنی اسرائیل فرمود چگونه خواهد بود حال شما آنگاه که حاضر شوم نزد پدر آسمانی من
و پدر شما و بعد از زمانی بیاید راست گوئی و دروغ گوئی گفته کنندشان فرمود پیغمبری از ذریه اسمعیل و کاذبی
از بنی اسرائیل آن پیغمبر راست گو مبعوث باشد برحمت و ارشاد و نیز مامور باشد بجنگ و جهاد
و پادشاهی او ابدا پاینده باشد و آن پیغمبر دروغگو را لقب مسیح دجال است و پادشاهی اندک باشد
و خداوند او را بدست من مقتول سازد آنگاه که از آسمان باز آیم انتهی ببشارة بنبوت وی یکم در همین
مجلس که تمام احبار و اشراف نصاری جمع بودند عاقب از جمله رؤسا بود خطاب بحارثه کرد گفت همانا
آنچه یاد کردی از برادر قریش ما نیز گواهی میدهیم و بمعجزات او بصدق میدانیم لکن آیتی دیگر باید که آن
آیه مانند سر است و دیگر آیه چون بدن دانسته باشی که بدن بی سر بکار نیاید اکنون باشد تا آن علامت را
فرض کنیم اگر آن علامت را یافتیم در ایمان با محمد صلعم از تو پیش گیریم حارثه گفت آن علامت کدام است
قَالَ الْعَاقِبُ اَفْلَحَ مَنْ سَلَّمَ لِلْحَقِّ وَصَدَعَ بِهِ وَلَمْ يَرْغَبْ عَنْهُ وَقَدْ اَحَاطَ بِهِ عِلْماً
فَقَدْ عَلِمْنَا وَعَلِمْتَ مِنْ اَنْبَاءِ الْكُتُبِ الْمُسْتَوْدَعِ عِلْمَ الْقُرُوْنِ وَمَا كَانَ وَمَا يَكُوْنُ
فَاِنَّهَا اِسْتَهَلَّتْ بِلِسَانِ كُلِّ اُمَّةٍ مُعْرِبَةٍ مُبَشِّرَةٍ وَمُنْذِرَةٍ بِاَحْمَدِ النَّبِيِّ الْعَاقِبِ الَّذِي

ظهرت

تَطْبَقُ اُمَّتُهُ الْمَشَارِقَ وَالْمَغَارِبَ يَمْلِكُ وَتَبِعَتُهُ مِنْ بَعْدِهِ مُلْكاً مُؤَجَّلاً و از پس
پیغمبر مردمان از در ظلم و عدوان بیرون شوند و فرمان پیغمبر خود را از گردن فرو گذارند و وصی او را که نزدیکترین
اهل است از در فضل و ادب و حسب و نسب بی فرمانی کنند و پادشاهی او را و فرزندان او را
بغصب بستانند چندانکه خانه در عرب نماند جز آنکه بعضی از در رغبت و برخی از خوف فرمان پذیر ایشان باشند
آنگاه پادشاهی از ایشان بگردد و مملکت در تحت فرمان بندگان و غلامان ایشان درآید این گروه نیز کار
بظلم و غلبه کنند از پس ایشان کافران دست یابند و جهان را حوادث و دواهی فرو گیرد چندانکه مردمان
مرگ را از زندگی بهتر شمارند و بزرگان ایشان نیز قومی نالایق باشند لاجرم جز نام از دین حق نماند و
مؤمنان غریب و اندک باشند و در چنین شداید از کرم الهی مأیوس گردند مگر عده قلیل پس خدای تعالی
بعد از نومیدی در یابد شان را یک تن از ذریه احمد سلام الله علیه داد را بپا دارد از جائیکه ندانند و صلوات براو
فرستند آسمانها و فرشتگان و شاد شود از او زمین و آنچه در زمین است از وحوش و طیور و خلایق
و زمین گنجهای خود را و برکت خود را بدو دهد تا چنان شود که در عهد آدم ع بود فقر و مرض و بلائی که
در زمان پیش بود برخیزد و بلاد و امصار ایمن گردد پس زهر هر صاحب زهری و نیش هر صاحب نیشی
و چنگال هر صاحب چنگالی نماند چنانکه دختران خردسال با افعیهای نر بازی میکنند و زیان نبینند
و شیران گاوان را و گرگ گوسفند را راعی باشد و خداوند او را بر ادیان غلبه دهد تا بگیرد مفاتیح اقالیم را
تا منتهای چین و کسی نماند جز دین حق که پیغمبران از آدم ع تا خاتم ص بدان مبعوث شده‌اند چون

عاقبت سخن بدانجا آورد حارثه گفت بگواهی میدهم بدانچه گفتی همه برابر کتب الهی است اکنون
بگوی که این توقف و مماطله از بهر چیست انتهی موضع الحاجة چون سؤال و جواب آن مجلس خیلی طولانی است

بشارة بعثت وحی در کتاب زاجر صحیفه شمعون الصفا وصی حضرت عیسی که بدست ابو حارثه اهل نجران
رسیده بود چنین میفرماید که چون مدتی از زمان سپری شود که مردمان گمراه شوند و قطع رحم کنند و آثار انبیاء
محو شود خداوند فارقلیطا را بعدل و رحمت مبعوث کند گفتند ای مسیح آنکیست فارقلیطا گفت احمد
خاتم انبیاء و وارث مرسلین پیغمبری که خدا بر او در حیوة و مماتش رحمت فرستد برای فرزند طاهر عالم او که
الکنیه شود در آخر الزمان از پس آنکه رشتهای دین گسیخته و چراغهای انبیاء فرونشسته باشد پس او برپای
کند دین را چون روز نخست و خداوند مقرر دارد پادشاهی او و دیگر صالحان را از پی او تا ملک جهان را
فروگیرد انتهی

بشارة بعثت و تتمه پس از اینکه حضرت رسول صلعم چند نفر رسول با مکتوب بدعوت
اهل نجران فرستاد علماء نصاری مثل حارثة ابن اثال و سید و عاقب و جمیع اهالی نجران عموماً نزد ابو حارثة ابن
علقمه که از اکابر علماء نصاری و مقبول القول بود آمدند بعد از مذاکره زیاد بنا گذاشتند جامعه کبیره را بیاورند تا علائم
صحت دعوی حضرت پیغمبر را از او استخراج کنند لاجرم ابو حارثه کتاب جامعه را بگشود از آنجا صحیفه آدم صفی را که محتوی
بر علم ملکوت و علم موجودات زمینی و آسمانی و امور الجهانی بود در آورد در مصباح دوم از فصول آن کتاب
این علائم را بدین گونه یافتند بسم الله الرحمن الرحیم انا الله لا اله الا انا الحی القیوم
معقب الدهور و فاصل الامور سبقت بمشیتی الاسباب و ذللت بقدرتی الصعاب

فانا العزیز الحکیم الرحمن الرحیم ارحم و اترحم سبقت رحمتی غضبی و عفوی عقوبتی
خلقت عبادی لعبادتی و الزمتهم حجتی الا وانی باعث فیهم رسلی و منزل علیهم کتبی
ابرم ذلک من لدن اول مذکور من بشر الی احمد نبیی و خاتم رسلی ذاک الذی
اجعل علیه صلواتی و اسلک فی قلبه برکاتی و به اکمل انبیائی و نذری قال آدم
الهی من هؤلاء الرسل و من احمد هذا الذی رفعت و شرفت قال کل من ذریتک
واحد عاقبهم و وارثهم قال رب لم انت باعثهم و مرسلهم قال بتوحیدی ثم اقفی
ذلک بثلثمأة و ثلاثین شریعة انظمها و اکملها لاحمد جمیعا فأذنت لمن جائنی بشریعة
منها مع الایمان بی و برسلی ان ادخله الجنة انتهی

بشارة بعثت و حجت هم در جامعه باز
در مصباح دوم این جمله را قرائت کردند میفرماید خداوند ذریت آدم ابو البشر را بروی عرضه شناسا
داد ناگاه نوری درخشنده نگریست که مشرق و مغرب را فراگرفت و به ملکوت آسمان برآمد چون
نیک نگران شد نور محمد صلی الله علیه و آله بود و جهان را خوشبوی ساخت و چهار نور دیگر از یمین و شمال و خلف
و امام آن نور هویدا بود که از همه ذریت آدم بآن نور شبیه تر بودند آنگاه نورهای دیگر نگریست که از این
انوار مدد میگرفتند و در بزرگواری شبیه به نور محمد صلعم بودند و بدان انوار احاطه کردند و از پس آن انواری
بشمار ستاره های آسمان نگریست که مکانت آن انوار نداشتند و بعضی از بعضی روشن تر بودند
آنگاه ظلمتی چون شب تار پدیدار گشت که مانند سیل از هر سوی همی در آمد تا زمین را برگشت صورتی

آنگاه ساخت آدم را چیزی فرو گرفت و عرض کرد ای خداوند قاهر و قادر کیستند این بزرگان که
برگزیده از جهانیانند و چه کسند این انوار که او را فرا گرفته اند خطاب رسید که ایشان وسیله تو و شفیعان
خلایقند و ایشان معترفان هستند که شفاعت ایشان در حق خلایق پذیرفته است و این نور بزرگ نور احمد است
اشرف ایشان و اشرف خلایق او را برگزیده ام بعلم خود و اسم او را از اسم خود مشتق ساختم من محمودم و او محمد
و آن دیگر وزیر و وصی اوست که عصمت و برکت خود را از پی او در آوردم و آن دیگر اشرف کنیزان
و وارث علوم من و دختر احمد پیغمبر منست و آن دو دیگر فرزندزادگان و خلیفه ایشانند و نورهای دیگر که
محیط این انوارند وارث علوم ایشانند و من همه را برگزیده ام و معصوم و پاکیزه ام و همه را بعلم خود پیشوائی
داده ام و روشنائی شهرهای خود ساخته ام آنگاه نوری چون ستاره صبح نگریست پس خدای تعالی فرمود به
برکت این بنده بندها را از گردن بندگان برمیدارم و رحمتهای ایشانرا فرو میگذارم و جهان را
پر از عدل میکنم از پس آنکه بجور و ظلم آکنده باشد آدم عرض کرد الهی بزرگ آنست که بزرگ کنی و آنرا که
تو بزرگی دهی سزاوار بزرگیست ای منعمی که احسان تو بنهایت نشود از کجا این بندگان باین مکانت
رسیدند و پیغمبران گرامی شدند خطاب رسید که منم آن خداوند که جز من خدائی نیست بخشاینده و دانایم
میدانم آنچه نیست و آنچه هست چگونه هست و آنچه نیست چگونه نیست و میدانم آنچه در دل
بندگان منست دیدم مطیعتر با من و مشفقتر با خلق من از پیغمبران پس ایشانرا بوصی خود برگزیدم
و حمل حجت و رسالت خود را بر ایشان نهادم و از پس پیغمبران گروهی اختیار کردم بوصایت پیغمبران که

حجت خود را بایشان سپاردم و ایشانرا با پیغمبران ملحق ساختم تا چیزی که سزاوار بندگانم را
رستگاری نمایند چه من از مکنون ضمیر ایشان آگاهم آنگاه مطلع شدم بر دلهای انبیاء و از محمد مطیعتر
با خود و ناصحتر با خلق نیافتم چه اشرف خلق من هست پس او را برگزیدم و نام او را بلند کردم بنام
خود و دل خاصه او را چون دل او یافتم ملحق بدو ساختم و وارث کتاب و وحی و نور خود نمودم و سوگند
یاد نمودم بذات خود که هرکه در آنجهان ملاقات کند مرا و اعتصام جسته باشد بتوحید من و مودة ایشان
هرگز او را عذاب نکنم بآتش دوزخ **بشارة ببعثت نبی ص** در صحیفه حضرت شیث نبی که بارث بحضرت
ادریس نبی رسیده بود چنین است یکروز ادریس در زمین کوفه در معبد خود جای داشت و قوم او بر او انجمن شدند
ادریس ایشانرا آگهی داد فرمود که وقتی در میان فرزندان آدم سخن شد که گرامی تر از همه مردمان کیست گروهی گفتند
پدر ما آدم چه خداوند او را بدست قدرت خود آفریده و مسجود ملائکه ساخت و جماعتی گفتند ملائکه چه هرگز معصیت
خداوند نکرده اند و جمعی دیگر گفتند آن هشت ملک که حمله عرشند و جماعتی گفتند جبرئیل و اسرافیل و
میکائیل را برگزیده و چند تن جبرئیل را اختیار کرده اند که امین وحی است و او را برگزیده آفرینش دانستند
حضرت آدم فرمود ای فرزندان من خبر میدهم شما را از بهترین خلایق سوگند با خدای که چون روح در من
دمیدند و نشستم عرش خدای در چشم من روشن شد در آن نوشته بودند لا اله الا الله محمد رسول الله و فلان
خالص کرده خداست و فلان برگزیده خداست و چند نام را با نام محمد مذکور ساخت آنگاه فرمود هرجا در آسمان نظر
کردم باندازه صفحه یا پوستی نبود جز آنکه نوشته بود لا اله الا الله و برجا این نگارش بود لیکن بحجب خلقت

زکتابه نوشته بود محمد رسول الله و در هر جا این نام مبارک بود هم رقم داشت علی خیرة الله و هر جا
نام علی بود الحسن صفوة الله و الحسین امین الله نیز نگارش بود آنگاه نامی چند بشماری معدود یاد کرده فرمود ای
فرزندان من محمد و این دوازده کس علیهم السلام که با او بودند در نزد خدا بهترین خلق‌اند انتهی بشارة ششم
در صحف حضرت ابراهیم چنین میفرماید خداوند بفضل خود هر کرا خواهد برگزیند و ابراهیم را بخلت برگزید و بصلوات و
برکات خود تشریف داد و قبله و پیشوای آینده گان ساخت و پیغمبری و کتاب را فرزندان او کابراً عن کابر بمیراث نهاد
و تابوت آدم را که جای علم و حکمت بود میراث او ساخت و از این روی از تمام فرشتگان برتری جست و ابراهیم
در تابوت بشمار انبیاء اولوالعزم و اوصیاء ایشان خانه‌ها دید و خاتم محمد در آخر انبیاء نظاره کرد که در یمین او علی علیه السلام
دست در کمر او داشت و در صورت درخشنده بود و چنین نگارش داشت که این نظیر و وصی اوست که نیرومند بنصرة خداوند است
ابراهیم گفت کیست این خلق بزرگوار خطاب رسید که این برگزیده من و گشاینده علوم و خاتم پیغمبران است
و آن دیگر وصی و وارث علوم اوست ابراهیم عرض کرد که فاتح و خاتم چیست خطاب آمد که محمد برگزیده من و
نخستین آفرینش من و حجت من در میان خلایق است و او را به پیغمبری برگزیدم وقتیکه هنوز آدم در صلصال بود
و در آخر زمان او را بعثت دهم که تکمیل دین من کند و بدو ختم رسالت خویش کنم و این علی است برادر او و در میان ایشان
برادری انداختم و ایشان را برگزیدم و بر ایشان صلوات فرستادم و عصمت دادم و برگزیدم ایشان را با نیکوکاران
از فرزندان ایشان از آن پیش که آسمان و زمین و هر چه در آنهاست بیافرینم و این از بهر آن بود که طهارت قلوب
ایشان را میدانستم چه من بندگان خود را نیکو میدانم آنگاه حضرت ابراهیم در دوازده صورت نظاره کرد که در

نور شبیه محمد و علی علیهما السلام بودند عرض کرد الهی مرا از نامهای ایشان آگهی بخش خطاب رسید که این
نور کنیز من و دختر پیغمبر من فاطمه معصومه زهراست و او را با علی وسیله ذریت پیغمبر من و این دو نور
حسن و حسین اند و این فلان تا بحضرت صاحب الامر رسید فرمود این نور من است که بدو رحمت خود را بگسترم
و دین خود را ظاهر سازم و بندگان خود را هدایت کنم بعد از نومیدی ایشان از فریادرس بر ایشان صلوات
فرست ابراهیم گفت الهی درود فرست بر محمد و آل محمد چنانکه ایشان را برگزیده و خالص گردانیده
خالص گردانیدن نیکو پس خداوند خطاب کرد ای ابراهیم گوارا باد کرامت و فضل من ترا که محمد و آل
او را از صلب تو کرده ام و از پشت نخستین فرزندان تو اسمعیل بشارة باد ترا که مقرون میسازم صلوات ترا
بصلوات ایشان و برکات و ترحم خود را بر تو و بر ایشان مقرون میسازم و تقریر داده ام حجت خود را بر
خلایق تا گاهی که مدت ایشان بپایان رود من وارث آسمان و زمینم آنگاه که هیچکس نماند و از آن
پس مبعوث سازم خلایق را برای عدالت خود و افاضه عدل و رحمت خود بر ایشان انتهی بشارة هفتم در
در توریة حضرت موسی در سفر دوم چنین میفرماید اِنّی باعِثٌ فِی الاُمّیّین مِن وُلدِ اسمعیل رسولاً
اُنزِلُ علیه کتابی و اَبعَثُهُ بالشریعة القویمة الی جمیع خلقی اُوتیه حکمتی و اُؤیّده بملائکتی
وجنودی تکون ذریته من ابنة له مبارکة بارَکتُها ثم من شبلین لهما کاسماعیل
واسحق اصلین لشعبین عظیمین اُکثِرُهم جدًّا جدًّا یکون منهم اثنی عشر قیّما اُکمِلُ
بمحمد و بما اُرسِلُهُ به من بلاغ و حکمة دینی و اختم به انبیائی و رسلی فعلی محمد صلوات

الله علیه و آله و امته تقوم الساعة. بشارت هشتم در انجیل در مفتاح چهارم
سفر میفرماید ای عیسی، ای پسر زن بی شوهر ترا بی پدر آفریدم و در جهان علامتی کردم پس مرا پرستش کن
دیگر این کتاب را و بر ... سوریا بخوان که منم خداوندی که جز من خدای زنده و زندگی بخش نیست و تغییر و زوال
در من راه ندارد ای آنکه آوردی یاری من و بر سوی که در آخر زمان فرستم پیغمبر رحمت و جهاد است اول مخلوقین و آخر مبعوثین
است او است عاقب و حاشر بشارت ده بنی اسرائیل را باین پیغمبر عیسی عرض کرد ای مالک زمانها و ای عالم
پنهانیها کیست آن بنده که دوست دارم او را قبل از دیدار گردن خطاب رسید که او است رسول من
که بدست خود جهاد کند گفتار او با کردار و پنهان او با آشکار موافق است میفرستم بدو توریة تازه یعنی
قرآن را چشمهای کور و گوشهای کر و قلبهای دانا را بدو بینا و شنوا و دانا میگردانم و در آن نهاده ام
عیون علم و حکمت و بهار قلوب را خوشا او و امت او گفت آلهی چیست اسم او و علامت او و ملک او
چقدر خواهد بود آیا او را ذریتی خواهد بود فرمود ترا آگهی دهم اسم او احمد است و منتخب آل ابراهیم
و برگزیده اولاد اسمعیل است رویش چون ماه تابان و جبهه اش مهر درخشان بیشتر بر شتر سوار شود هرگاه چشمش
بخوابد دلش بیدار باشد او را برانگیزم در امتی که از علوم بی بهره باشند و ملک او تا قیامت پاینده باشد
مولد او در مکه است زن فراوان کند و اولاد اندک دارد و نسل او از دختر معصومه او است
و از او دو بزرگوار آید که شهید شوند و نسل او از ایشان باشد طوبی برای ایشان و دوستان ایشان است و آنانکه
زمان ایشان را دریابند و نصرت ایشان کنند عرض کرد طوبی چیست خطاب رسید درختی است در بهشت

ساق و شاخ آن از زر و برگ آن از حله و ثمر آن چون پستان دختران دوشیزه و از عسل شیرین تر
و از مشک نرم تر و آب آن از تسنیم است اگر کلاغی پرواز کند تا پیر شود بر فراز آن نرسد و هیچ خانه
در بهشت نیست جز اینکه شاخی در آن خانه سایه بان است انتهی بشارت نهم در انجیل یوحنا حضرت
عیسی میفرماید حقا اقول لکم انه لایصعد الی السماء الا من نزل منها الا راکب البعیر
خاتم الانبیاء فانه یصعد الی السماء و ینزل انتهی صاحب ینابیع میگوید در ضمن اعترافات که حضرت
محمد صلی الله علیه و آله بمعراج نرفته سبحان الذی اسری بعبده لیلا را از خود بافته حضرت عیسی نبی ثابت النبوة
این معترض میفرماید که خاتم الانبیاء بمعراج تشریف میبرد پس فقط تکذیب نبوة نبینا سلام الله علیه را نمی کند
بناظرین محترمین پر واضح شد که این معترض لجوج مکذب انبیاء مرسله و کتب منزله است فعلیهذا اگر
از عهده او بر نیامدیم آنوقت احتجاج میکنیم با او باقوال کهنه و سحره ایام سالفه که در اخبار از آتیه از روی
تجربه مقبول عامه و مشهور زمانه بودند در این وجیزه پنجاه نفر از آن کهنه میتوانم بنویسم نظر باختصار
قناعت بدو نفر از اکابر آنها بکنم یکی ربیعة بن مازن بن غسان معروف بسطیح کاهن است که خداوند عالم
او را از یک قطعه گوشت بلا عظم و لا عصب سوی جمجمه رأسه خلق فرموده در ایام حمل حضرت رسول
وارد مکه شده تمام سیر و تواریخ احوالات او را تفصیلا نوشته یک جمله از کلامش نقل کنم قال
سطیح والدائم الابد و رافع السماء بلا عمد الواحد الاحد الفرد الصمد لیبعثن
من هذا واشار الی عبدالله ابی النبی عن قریب الامد نبی و یهدی الی الرشد

یدمر کل صنم ویهلک کل من لها عبد لا یرفع سیفه عن احد یدعوا الی عبادة
الله الاحد یعینه علی ذلک معین هو ابن عم له قرین صاحب صولات عظام و
ضربات بالحسام ابوه لاشک هذا اشار بیده الی ابی طالب جمیع اهل طوایف
مکه که حاضر بودند گفتند یا سطیح دوست میداریم که صفات پیغمبر را بیان بکنی فقال اسمعوا
منی کلاما صحیحا سیظهر منکم عن قلیل شخص نبیل وهو رسول الملک الجلیل
وان لبیان سطیح عن نعته کلیل وهو رجل لا بالقصیر الاصق ولا بالطویل الشاهق
حسن القامة مدور الهامة بین کتفیه علامة علی راسه غمامة تقوم له الدعا الی یوم
القیمة ذلک والله سید تهامة یزهر وجهه فی الدجی واذا تبسم اشرقت الارض
بالضیاء احسن من مشی واکرم من نشاء حلو الکلام طلق اللسان نقی زاهد
خاشع لا متجبر ولا متکبر ان نطق اصاب وان سئل اجاب طاهر المیلاد وبری
من الفساد رحمة علی العباد بالنور محفوف وبالمومنین روف وعلی اصحابه
عطوف اسمه فی التوریة والانجیل معروف بحبیر الملهوف وبالکرامة موصوف
اسمه فی السماء احمد وفی الارض محمد صلی الله علیه وآله حضرت ابوطالب فرمود
یا سطیح آن شخص که ذکر کردی برپیغمبر یاری کند اورا تعریف کن فقال انه همام ولیث ضرغام
واسد قمقام وقائد مقدام کثیر الانتقام سیفه کاس الحمام عظیم الجولة شدید الصولة

و عمامه ها کبر
تنع آن دعائم منه فی
و غضاهم حبست عنهم السلام
شد را همه و دعائم الدین

کثیر الذکر فی الملاء یکون لمحمد وزیرا ویدعی بعد موته امیرا اسمه فی التوریة بریا وفی
الانجیل الیا وعند قومه علی سلام الله علیه قصیه طولانی است ابوجهل وصحابش اختلاف
در قول سطیح نمودند گفت تمام نسوان و امهات را جمع بکنید تا مادر نبی ومولود مسعود را بشما نشان دهم
تمام زنها را حاضر کردند همینکه آمنه بنت وهب را دید صدا بلند کرد هذه والله الحامل بالنبی
المختار رسول الله وکانی اری من یخالفه قتیلا وفی التراب جدیلا وطوبی لمن
صدق منکم بنبوته وامن برسالته بعد از آن ملتفت شد بفاطمه بنت اسد شهقه زد
بیهوش شد بعد از افاقه از غشوه گفت هذه والله ام الامام الذی یکسر الاصنام
وهو الامیر الذی لیس فی عقله طیش قاتل لشجعان ومبید الاقران الفارس الکمی
والضیغم القوی المسمی بامیر المومنین علی بن عم النبی علیهما افضل الصلوة والسلام
ابن سطیح پیوسته در ارض جابیه سکونت داشت چون ملوک خواستندی از وی خبر گرفته اورا بحیده
بمجلس حاضر میساختند از اخبار آتیه وعما فی الضمیر خبر میداد روزی علس بن حارث اورا حاضر
ساخت تا از آتیه خبر گیرد قبل از رسیدن سطیح چند دینار از بهر امتحان او برگرفت و در تحت قدم
خود پنهان نمود بقصد اختبار چون سطیح رسید گفت ای سطیح بگو از بهر تو چه تهیه کرده ام
قال سطیح حلفت بالبیت والحرم والحجر الاصم واللیل اذا اظلم والصبح اذا
تبسم وبکل فصیح وابکم لقد خبئت لی دینارا بین النعل والقدم پس از این

در جواب آنچه سوال نمود قال سطیح اذا غارت الاخیار وفارت الاشرار وكذب بالاقدار وحمل المال بالاوقار وخشعت الابصار لحامل الاوزار وقطعت الارحام وظهرت الطعام المستحل الحرام في حرمة الاسلام واختلفت الكلمة وخفرت الذمة وقلت الحرمة وذلك عند طلوع الكوكب يفزع العرب وله شبيه الذنب فهناك تنقطع الامطار وتجف الانهار وتختلف الاعصار وتغلو الاسعار في جميع الاقطار ثم يقبل بربر بالرايات الصفر على البراذين البتر حتى ينزلوا مصر فيخرج رجل من ولد صخر فيبدل الرايات السود بالحمر تبيح المحرمات ويترك النساء بالثدايا معلقات وهو صاحب نهب الكوفة فرب بيضاء الساق مكشوفة على الطريق مردوفة بها الخيل محفوفة قد قتل زوجها وكثر عجزها واستحل فرجها فعندها يظهر ابن النبي المهدي عليه السلام وذلك اذا قتل المظلوم بيثرب وابن عمه في الحرم وظهر الخفي فوافق الوسمي فعند ذلك يقبل المشوم بجمع الظلوم فيظاهر الروم بقتل القروم فعندها ينكسف كسوف اذا جاء الزحوف وصف الصفوف ثم يخرج ملك من اليمن من صنعاء وعدن ابيض كالقطن اسمه حسين او حسن فيذهب بخروجه غمر الفتن فهناك يظهر

القروم ای الضروب کنایه از زبردستان قوم

الله مباركا زكيا وهاديا مهديا وسيدا علويا فيفرح الناس اذا اتاهم بمن الله من هدايتهم فيكشف بنوره الظلماء ويظهر به الحق بعد الخفاء و يفرق المال في الناس بالسواء ويغمد السيف فلا يسفك الدماء ويعيش الناس في البشر والهناء ويغسل بماء عدله عين الدهر من القذاء ويرد الحق على اهل القرى ويكثر في الناس الضيافة والقرى ويرفع بعدله الغواية والعمى كانه غبار وانجلى فيملأ الارض عدلا وقسطا والايام حبا وهو علم للساعة بلا امتراء دومی از اعاظم کهنه زرقا ملیکه الیمن حاد البصر بود از مسافت سه روزه میدید سطیح براو کاغذ نوشت احضار مکه نمود قاصد مکتوب را به پیچ عمامه گذاشته بسیج راه شد زرقا از سه روزه راه دید بقوم خود خبر داد قد جائكم راكب قاصد الى بلدكم وارد قد ارسل زمام ناقته والكتاب يلوح في طي عمامته بعد از سه روز قاصد بهمین شکل وارد شد زرقا حرکت کرده بمکه معظمه رسیده این اشعار را خواند :-

اني لاعلم ما ياتي من العجب بارضكم هذه يا معشر العرب لقد دنى وقت مبعوث لامته
محمد المصطفى المنعوت في الكتب نعم قليل سياتي وقت بعثته يرمي معانده بالذل والحرب
يدعو الى غير دين اللات مجتهدا ولا يقول باصنام ولا نصب وقد اتيت لاخبركم بتبيينه
مما رايت من الانوار والشهب هما قليل تريه النيران مضرمة ببطن مكة ترمي الجمع باللهب

زرقا در کهانت استکشاف نمود والا با وجود حجب دیدن ممکن نیست حاشیه

فان اذنبتم والا رحت راجعا   وتندمون اذا ماجا بالعطب   واخو بذاب السيف يعضده
قرن يدانيه في الاحساب والنسب   قريش كلام و اشعار زرقاء را شنيدند امر بنزول كردند عتبه گفت
ای ملکه بگو آیا حاجت داری برآورده بکنم گفت من صاحب فقر و حاجت نیستم بلکه آمدم
تا شما بشارت دهم از مولود مسعود و تحذیر کنم از مخالفت آن این بشارت بر من خیر نیست بلکه وبال است
فقال عتبه یا زرقا وما هذا الکلام اراك توعدين نفسك و ایانا بالوبال
والدمار فقالت یا ابا الولید ومن هو بالمرصاد لیخرجن من هذا الواد
نبی یدعوا الی الرشاد وینهی عن الفساد نوره فی وجهه یتردد واسمه محمد
علیه افضل الصلوة والسلام کانی به عن قریب یولد یساعده علی ذلک مساعد
ویعاضده معاضد ویقاربه فی الحسب ویدانیه فی النسب مبید الاقران ومجدل
الشجعان اسد ضرغام وسیف قصام جسور فی الغمرات هزبر فی الفلوات
له ساعد قوی وقلب جری واسمه امیر المومنین علی سلام الله علیه
بعد ازین کلام بسیاری از وقایع آتیه خبر داد   **الينبوع الرابع في حجية القران الكريم
والكتاب المجيد وكونه معجزا**   بدانکه معجزه خارق عادة است مقرون به تحدی با عدم
معارضه خرق عادة اثبات یا نفی امریست که عادة بر آن جاری نباشد و مراد از مقارنه
تحدی آن است که وقوع معجزه مقارن و مطابق دعوی باشد غرض از عدم معارضه آن است

دیگران مثل آنرا نتوانند آورد بیرون از حیز قدرة بندگان باشد تحقق آن امر ممکن نشود بجز
بقدرة کامله باری تعالی شانه تا دلیل صدق دعوی مدعی النبوة والوصایة باشد جز این معجزه نتوانند
چه تواند بود که نفوس احداث امور غریبه کنند باستعانت ادوات مخصوصه پس آنرا سحر نامند
اگر بقوت بعضی از روحانیات کاری عجیب بیاورند آنرا عزایم گویند اگر بقوة اجرام فلکیه باشد
آنرا دعوت کواکب خوانند واگر با امتزاج قوای سماویه وارضیه باشد آنرا طلسمات نامند
واگر بخواص عنصریه باشد آنرا نیرنجات میدانند واگر بسبب علوم ریاضیه باشد آنرا حیل میخوانند
پس هیچیک از این جمله معجزه نتواند بود پس از اینکه مشیت الهی و اراده یزدانی بارسال رسولی
برای هدایت قومی تعلق گرفت بحکم صراحة عقل عطائی دلیل بصدق دعوای رسول از رب العالمین
لازم است دلیل صدق دعوی انبیاء معجزه است بمقتضی هر زمان آنهم دو قسم است یکی
مخصوص بزمان خود انبیاء علیهم السلام است که حاضرین مشاهده نموده با تواتر باعقاب و اخلاف
اعصار و امصار رسیده یکی مادام الدهر موجود انحصار بزمان مشهود ندارد برای هیچ پیغمبری
این قسم دومی اعطا و انعام نگشته مگر حضرت خاتم الانبیاء علیه وآله وعلیهم السلام که قران مجید است
بچند وجه وجه اول انکه قران با وجود اینکه مرکب است از حروف هجائیه مفرده که هر کس
میتواند از آن حروف تالیف کلام کند باین اسلوب غریب و نظم عجیب تالیف کرده از بدو زمان
الی الآن ممکن نشده و الی الابد ممکن نخواهد شد وجه دوم عدم اختلاف و تناقض در آن کلام مجید است

با اینکه در ازمنهٔ متشتته و بتدریج نازل گشته بدیهی است هر کتابی که با مرور ایام و مضی سنین
و شهور تألیف شود خالی از سهو و نسیان و اختلاف در اسلوب و انتظام نباشد کما قال الله تعالی لَوْ
كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا وجه سیم اشتمال آن است بر اصول
معارف و اسرار دقایق بنحویکه حکمای سابقین و عرفای ماهرین با وجود سعی و اهتمام و جد و جهد
مالاکلام به عشری از اعشار آن احکام نتوانستند برسند و حال آنکه حضرت رسول ص در عصری بود
در قومی نشو نمود که نه تکلیم داشت نه عالم نه تحصیل فرموده بودند نه تغریب وجه چهارم تأثیر
آن است از استماع قصهٔ ولید بن مغیره از اکابر امراء و اعاظم فصحاء بود مشهور است که در وقت
شنیدن آیهٔ شریفه فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ
بدنش لرزید و موهایش راست شد الی القصه و حکایت اصمعی با کنیز در تواریخ مسطور است
وجه پنجم عدم امکان معارضه با آن خود قرآن خبر میدهد که اگر جن و انس جمع بشوند که مثل این قرآن بیاورند
نمیتوانند قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ الآیه چنانچه در سیر و تواریخ مذکور است ابن
ابی العوجاء و سه نفر دیگر از ملاحده جمع شده قرار گذاشتند از هم متفرق گشتند در خانه خود نشسته هر یک
مثل و عوض ربع قرآن مجید را جمع کرده در سال آینده مجموعهٔ هر یک را جمع با قرآن معارضه کنند چون سال
دیگر در مقام ابراهیم همگی جمع شدند یکی از آنها گفت من چون آیهٔ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا
سَمَاءُ أَقْلِعِي را دیدم فهمیدم که با این کلام معارضه غیر ممکن است دومی گفت من چون بآیهٔ

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا رسیدم از معارضه باین کلام مأیوس و نا امید شدم سیمی گفت
من هنوز در آیهٔ شریفه إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا
لَهُ وَإِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنقِذُوهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ متفکر
و حیران مانده ام که کنه و جزالت و فصاحت آن از حوصلهٔ عقل خارج است چهارمی گفت من از زمان
الی الآن در آیهٔ قُلْ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا متفکر و مبهوت هستم این چهار نفر
بهمدیگر در نجوی بودند بی سابقه حضرت صادق علیه السلام بر ایشان گذشت و این آیه را خواند قُلْ
لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ
كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا بر ذوی العقول و کیاست و صاحبان وجدان و فراست پر واضح گشته
که کلامی باین جزالت جامع وجوه فصاحت و حاوی احکام بلاغت و شامل بانسجامات برغم در هیچ وقت
از ایام سالفه از حکماء و فلاسفه و هنرداران علوم عجیبه و صنایع بدیعه مشاهده نگشته با آنکه در ایام جاهلیه
بوجوه ملل مختلفه بموجب آیهٔ شریفه فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ
اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اعلام بمعارضه فرموده الی الآن که از یکهزار و سیصد سال زیاده
میگذرد از زمان نزول و همه دوست و دشمن شنیده قوت و قدرت آوردن یک آیه مثل آیات
قرآن نیافته اند با وجود کثرت عداوت و شدت معاداه که شب و روز در رد دین و تشنیع آئین جد
و جهد داشتند کدام معجزه بالاتر از این میشود بالجمله اعجاز قرآن هم از راه معارضه که خداوند از معارضین

سلب قدرت نموده بالفرض اگر در اعلی مراتب فصاحت نباشد وهم از طریق اشتمال با علی مراتب
فصاحت و وجوه بلاغت به عاقل و بصیر و ناقد و خبیر بالتفات یسیر و توجه غیر عسیر چون آفتاب
روشن و از مافی الکون ابین است در تواریخ وارد شده که در ایام حضرت رسول ص هر که از
فصحا شعری یا کلامی انشا مینمود از خانه کعبه را ذاته شرفا آویخته افتخار میکرد بعد از آنکه آیه یا
ارض ابلعی مائک الآیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله این آیه را از خانه کعبه آویخته
همه فصحا آمده اشعار و کلام خود را تماما برچیدند از ترس رسوائی که ممکن نیست همچون کلام فصیح
انشا کردن از اصمعی منقولست که از کنیزی کلام فصیح شنیدم گفتم قاتلک الله ما افصحک گفت
آیا این کلام را فصیح میشماری بعد از قول خداوند عالم وَاَوْحَیْنَا اِلیٰ اُمِّ مُوسیٰ اَنْ اَرْضِعیهِ
فَاِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ فَاَلْقیهِ فِی الْیَمِّ وَلا تَخافی وَلا تَحْزَنی اِنَّا رادُّوهُ اِلَیْكِ وَ
جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ در تاریخ مسطور است که روزی ولید بن مغیره نزد حضرت رسول ص
مشرف برای امتحان حضرت آیه ان الله یامر بالعدل والاحسان تا آخر برا و خواند عرض
کرد مکرر کن حضرت مکرر خواندند گفت بخدا قسم که حسن حلاوه دارد و شاخهایش میوه
دهنده و ساقش بارآورنده است پس اشخاصیکه از علوم عربیه نحو و صرف و لغه بهره مند
گشته و از معانی بیان و بدیع بهرومند نشده و از حقیقه و مجاز و کنایه نپرداخته بوجوه اعجاز
قرآن کی اطلاع میرسانند آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد اگر کسی

در علم فصاحت و فنون بلاغت بکمال استادی و مهارت و منتهای زکاوت
و فطانت داشته باشد میداند که این قسم اسلوب غریب و نظم عجیب از قوه فصحای عالم و
عهده بلغای بنی آدم خارج است حتی جمعی از فصحای قحطان و برخی از بلغای عدنان از روی
عجز و خسران اعجاز آیات قرآن را بسحر نسبت دادند ان هذا السحر مبین چنانچه در
احوالات ولید بن مغیره نوشته اند بعد از شنیدن آیات شریفه قرآن احوالش آشفته
بدنش لرزه و اعضایش رعشه و خود غشوه گرفت و موهایش در بدن راست شده از خدمت
حضرت برگشت قریش چون این حال را از او دیدند ترسیدند که مبادا باسلام مشرف شود
ابوجهل برادرزاده او بود بر نزد وی فرستادند که از احوالش خبردار باشد آمد و گفت
ای عم مرا سرافکنده کردی و رسوا ساختی بدین محمد آمدی گفت نه و لکن سخن صعبی از او شنیدم
که بدن من لرزید گفت شعر بود گفت نه گفت خطبه بود گفت نه اما حسن و حلاوه دارد که
وصف نمیتوان کرد گفت کهانه است گفت نه گفت پس آنرا چه نام کنیم گفت بگذار تا در آن
فکری بکنیم روز دیگر نزد ولید حاضر شدند گفتند چه فکر کردی گفت جادو است که دل میرباید القصه
چون در عهد حضرت رسول ص خطب و کلام با فصاحت تمام که شمول لفنون بلاغه و استحکام در آن اهتمام داشته
معمول بوده چنانکه در عهد حضرت موسی سحر و در عهد حضرت عیسی طبابت در باین وجوه ماهره
آن زمان مشهور و عیان بوده خداوند عالم بحکمت بالغه سحر سحره و طب فلاسفه را باعطا معجزه ابطال نموده

هکذا با نزال قرآن فصحاء قحطان و بلغاء عدنان و جمیع انس و جان را مجبور به عجز و اذعان
نموده میفرماید قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن الآیه حضرت رسول
در مقام تحدی یعنی منازعه و مفاخره اعلان عمومی میدهد پس قرآن در فصاحت و بلاغت بدرجه رسیده
که از طاقت بشر خارج است مثل احیاء موتی و اعطاء نور بچشم اعمی یا اینکه باین درجه نرسیده قبل از نزول آیات
مثل آن ممکن بود بعد از نزول خداوند عالم از معترضین و منازعین سلب قدرت و توانائی نموده بر هر دو
تقدیر معجزه میشود چه معجزه خارق عادت و خارج از قدرت است مثلاً پیغمبر مدعی باشد که یک مثقال سنگرا
با دو دست میدارم اگر همه انس و جن جمع شوند نمیتوانند آن سنگرا بردارند و چنین هم باشد معلوم
میشود که این امر از جانب خداست که سلب قدرت از سایرین نموده و الا ممکن بود وجه ششم قرآن
و سنن جمیع علوم و اصل آنها است علم کلام بتمامه علم فقه بجملته علم نحو و صرف و لغة باسره علم
هیئت و نجوم ما ذکر و ما لم یذکر از علوم قطره ایست از بحر عمیق ذره ایست از هزاران هزار دقیق
لا یعلمه الا الله والراسخون فی العلم وجه هفتم اخبار و اعلام قرآن است از مغیبات و مکنون ضمائر
منافقین و منافقات من جمله آیه شریفه واذا خلا بعضهم الی بعض الآیه علم الله انکم
تختانون انفسکم الآیه و آیه قالت طائفة من اهل الکتاب امنوا بالذی انزل
علی الذین امنوا وجه النهار واکفروا آخره الآیه و آیه اذا خلوا عضوا علیکم
الانامل من الغیظ الآیه و آیه ولقد علمنا المستقدمین منکم ولقد علمنا

المستاخرین الآیه تفصیل و تشریح این جمله موجب تطویل منافی با وجیزه دارد اگر رجوع
بتواریخ و تفاسیر شود رفع شک و ارتیاب باشد از جمله این آیات است آیه شریفه یریدون
ان یطفؤا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون
هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره
المشرکون الآیه در این آیه شریفه اعلام از غلبه و تظاهر اسلام بجمیع شرایع و ادیان در تمام
عهود و اعوام و استقرار آن در قرون و ازمان و استمرار الی قیام قیامه و میزان فرموده پس
برای تسدید دین و نشر شرایع و آئین در روی زمین حجج معصومین منتخب که از ابطال مبطلین
و تحریف محرفین حافظ و نگهبان باشد حجة ملزمه در اثبات نبوت عامه از ادله عقلیه
در این باب جاری است چنانکه در کتب سماویه و اخبار متواتره بوجوب وجود حجة و خلیفه در زمین
عباد و رعیت الی انقراض اجرام علویه و اجسام سفلیه تصریح شده بملاحظه همین حکمت بالغه باری البریه
جعل خلیفه در صفحه ارض مدهیه قبل از خلق خلیفه نموده میفرماید انی جاعل فی الارض خلیفة حدوث
ممکنات بوجود واجب بالذات باد لاله انیه برهان قاطع هکذا ثبوت و دوام ارضین و سموات
طلوع و غروب انجم و آفتاب بوجود خلیفه با این مخلوقین و عباد دلیل ساطع بیمنه رزق الوری
و بوجوده ثبتت الارض والسماء لاجرم رموز فهمان علوم افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها
و زیناها و ما لها من فروج که همیشه استخراج کواکب یقین را از افق براهین کرده اند و رصد

بندان النجوم والسماء ذات البروج پیوسته نظرات ثابت و سیار قوی دو حواس را از استنباط
منازل قیاس برآورده معلوم نموده اند که چنانچه آفتاب منور را در آسمان مدور بحکم تبارک الذی
جعل فی السماء بروجا در دوازده برج سیر دور تمام است همچنین جواهر ظواهر خلافت الهی
در مخازن شرایع رسالت پناهی بمضمون وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطا امما در دوازده برج امامت مقام
پس ناودیل فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم اشاره است باینکه آب حیوة
عرفان در ظلمات امکان از دوازده چشمهٔ عصمت روان و آفتاب عالم ایمان در آسمان مبادی
برهان از دوازده برج ولایت تابان است بمفاد الشمس والقمر بحسبان خداوند ماه و آفتاب را که
باعث تربیه اجسام سفلیه است بدوازده برج دائر نموده همچنین گوهر شاهوار خلافت را از خزاین احکام
نبوة که علة نظام کیفیة دلائل نفسیه و سبب قوام ماهیة مسائل دینیه است بدوازده برج
سائر نموده وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و چنانکه بفحوای هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا وقدره
منازل لتعلموا عدد السنین والحساب ضابطهٔ جمیع سنین و دهور و رابطهٔ تمام ایام و شهور
از جهة فصول و دهور بدوازده ماه اتمام میپذیرد امتداد ازمنهٔ خلافة رب الارباب در استیفاء
احکام عباد و استغفار ارشاد گناه و ذنوب بدوازده امام نظام گیرد و بایدی سفرة کرام بررة
و بنص و هو الذی جعل اللیل والنهار خلفة لمن اراد ان یذکر او اراد شکورا ساعات لیالی
و ایام در ضبط اتمام شهور و اعوام هریک بدوازده ساعت مقصور است هکذا هادیان

ملت سید الانام جهة استحکام شرایع اسلام بدوازده معصوم و حجة مقصور است در کلام معجز نظام
الائمة من قریش اشاره است و بدانی ذلک نسبت برهانی که واجب است عدد خلفاء سید البشر
محصور باثنی عشر ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و
الارض منها اربعة حرم چه از قریش تا بجناب حضرت رسالت پناهی بجناب ارباب
بینش و آگاهی بدوازده کس تمام است بدین ترتیب محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن
بن مالک بن نضر هر کس را که از اولاد نضر باشد قریش نامند و قریش همین نضر است
پس از خاتم الانبیاء عدد اوصیاء و خلفاء منحصر است بدوازده امام و بالضرورة جناب
رسالت پناهی مرکز محیط مکارم الهی است باعتبار تساوی خطوط مفروضه از مرکز به محیط مقصور
است امام باین عدد ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک همیشه انهار هدایة الهی از
جهة طراوة فکر از اوامر و نواهی از دوازده چشمه روان بود و جناب سبحانی ثمرهٔ هدایة
انسانی را از دوازده شجره عیان فرموده فانبجست منه اثنتا عشرة عینا الآیة تا ختم امامت
بحضرت قائم آل محمد عجل الله فرجه اقامت گرفت و چندی چون جلوهٔ گل در چمن خلافة
الرحمن بر خلق چهرهٔ عیان گشوده و ظلمت از روی جهان و جهانیان زدوده نشست
و از آن پس مانند شاخ گل در کاخ بستان و شمع تابان در حجرهٔ شبستان در خلوة غیبة

نشسته و در بروی بیگانگان بسته و تنی چند از خواص را بار خلعت خاص برگزیده که
گاهی از بستان جویند از طیب افاضه بسط نور و ضیاء کنند تا حدود و شرایع هم چنان جاری
و شایع باشد و مهام و ودایع بکلی مهمل و ضایع نماند لیکن جز بدستیاری خزانه داران
جواهر رموز فاصبر لحکم ربک فانک باعیننا الآیه بغواصی هر عقل لؤلؤ کنایات ثبوت
غیبت حضرت حجة عجل الله فرجه را از بحار آیات قرآنی بر نتوان آورد و جز بیاری
مردی غازیان کنوز وربک الغنی ذو الرحمة الآیه بموشکافی هر فهم رموز و اشارات
ظهور حجة الرحمن را از نجوم برهان عیان نتوان کرد . لطیفه های نهانی درون پرده غیب
برون پرده چه آگاهیش ز پرده سرا است) ان ما توعدون لآت و ما انتم بمعجزین الآیه
کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم جمعی که آئینه قلوب انسانی را از غبار عیوب
حیوانی روشن ساخته و مرآت عقول روحانی را از زنگ فضول شیطانی پرداخته اند
در تمهید مقدمات برهانی محتاج به تصرفی نگردند و از تاویل آیات قرآنی مفتقر به تکلف
نشوند شعر صاف دل از اهل دنیا چشم یاری بسته اند شعله یاقوت باشد بی نیاز
از خار و خس لیکن حکما اصحاب جهالت از اشراق مشائین طریق توفیق اقتباس نور
تحقیق ننمایند و متکلمین ارباب ضلالت از عارفان رموز ولایت التماس اشعه
برهان هدایت نمی کنند فلا یصدنک عنها من لا یؤمن بها و اتبع هواه فتردی الآیه

اگر از میدان قرب و اختصاص توسن اخلاص برانگیزند از خارستان محبت گلهای
راحت بدامن فکر ریزند ناچار گردن اذعان از طوق قرآن نباید پیچید و رقبه قبول را
از ربقه حکم عقول نباید کشید ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا و ایای فاتقون الآیه
فالحمد لله و له المنة والنصب * وعز بالسیف دین المصطفی العرب در این وجیزه
بموجب ادله عقلیه و براهین نقلیه از کتب سماویه سیما اناجیل اربعه که از کرامات حضرات
ائمه علیهم آلاف الثناء والتحیة مصون از تحریف مانده اثبات نبوة خاصه و معجزیه
قرآن نموده رغم انف معاند و خصم جحود و جاحد گردید بر پرید آن باز عنقا گیر شاه
آن سپاه شکن بخودلی بی سپاه تتمه فی بیان حقیقة مذاهب اهل
الکتاب من الیهود والنصاری والمجوس و رد اعتراضات صاحب ینابیع
اما المجوس در اخبار ما وارد است که نبی آنها اسمش جاماسب بود و کتابی باو نازل شده
و اماست نام داشت که در دوازده هزار پوست گاو نوشته بود آن نبی را کشتند و آن
کتاب را سوزانیدند و الآن نبی خود را زردشت میدانند و در باب او هم خلاف دارند
که آیا حضرت خلیل است یا شاگرد او یا مردی دیگر و معجزی از این پیغمبر نقل ندارند
چه رسد بتواتر و در تواریخ است این زردشت حکیم بود در عهد گشتاسب ظهور
کرد اسم کتابش زند و شرح او پازند و شرح شرحش پاپازند است و اعتقاد

ایشان اینست که حق با ابلیس دعوی نمود مدتی زیاد بعد مصالحه کردند و آلات حرب را در نزد قمر رهن و امانت گذاشتند و این جماعت ادعا نمودند بحضرت آدم و شیث هبة الله علیهما السلام که ایشان حلال نموده اند نکاح الامهات و الاخوات و البنات و الخالات و العمات و المحرمات من النساء و برای نماز خود شان وقت قرار نداده اند این اعتقاد افترا بر خدا تعالی و انبیاء علیهم السلام است همچون شرع تشریع نشده و این جماعت بر دو خداوند اعتقاد دارند یکی یزدان دوّمی اهرمن و اعتقاد میکنند که از یزدان خیر و سرور صادر میشود و از اهرمن شر و غم و فتنه واقع گردد و جمیع وقایع در کون را باین دو خدا نسبت میدهند در احداث و اعیان قدریه باین اعتقاد هستند در احداث نه در اعیان و میگویند که خیر بالکلی راجع بخداوند لا شریک است و شر راجع بمخلوق از اینجا است که در اخبار وارد است القدریة مجوس هذه الامة از اینجا معلوم شد معنی قول سید مرتضی علیه الرحمه لا بل مواليد النواصب جددت دين المجوس فاين دين محمد ﷺ اصل این قضیه چنین است که بعضی اهل سنت در خصوص تزویج و تجویز متعه بر امامیه ایدهم الله تعالی تعرض کرده چند بیت نوشته سید مرحوم جواب میدهد عیناً درج شود قال الناصبی قول الروافض نحن اطيب مولد قول اتى بخلاف قول محمد نكحوا النساء تمتعاً فولدن من ذالك

النكاح فاين طيب المولد فاجاب السيد علیه الرحمه ان التمتع سنة مفروضة ورد الكتاب بها و سنة احمد ﷺ و روى الرواة بان ذلك قد جرى من غير شك في زمان محمد ﷺ ثم استمر الحال في تحليلها قد صح ذالك في الحديث المسند عن جابر و عن ابن مسعود التقي و عن ابن عباس كريم المولد حتى نهى عمر عنها بغير دلالة فكدر صفو ذالك المورد لا بل مواليد النواصب جددت الخ چون شافعی تزویج اخوات و بنات و سایر محرمات که مولودات از زنا باشند جایز میدانند زنا را نسب نمیدانند و از آنجا معلوم شد معنی کلام صاحب کشاف ابيح نكاح البنت و البنت تحرم الخ تفصيل اشعار زمخشری چنین است اذا سئلوا عن مذهبي لم ابح به و اكتمه كتمانه لي اسلم فان حنفيا قلت قالوا بانني ابيح الطلا و هو الشراب المحرم و ان مالكيا قلت قالوا بانني ابيح لهم اكل الكلاب و هم هم و ان شافعيا قلت قالوا بانني ابيح نكاح البنت و البنت تحرم و ان حنبليا قلت قالوا بانني ثقيل حلولي بغيض مجسم و ان قلت من اهل الحديث و حزبه يقولون تيس ليس يدري و يفهم

تعجبت من هذا الزمان واهله فما احد من السن الناس یسلم
واخرنی دهری وقدم معشرا علی انهم لا یعلمون واعلم
ومذ افلح الجهال ایقنت اننی انا المیم والایام افلح اعلم

الافلح مشقوق الشفة السفلی و الاعلم مشقوق الشفة العلیا یعنی چنانچه مشقوق الشفتین نمیتواند تکلم بر میم بکند و همچنان روزگار مرا مذکور نداشته مسکوت میگذارد اما یهود اسم است بقوم حضرت موسی ع باعتبار جماعت مونث است قالت الیهود الخ گاهی یاء زائده را حذف میکنند قوله تعالی کونوا هودا او نصاری الخ خود این جماعت مقرند ودر تواریخ ایشان مسطور است که در خرابی بیت المقدس عدد این جماعت بهفتاد نفر رسید و آنها را بخت النصر اسیر کرده به بابل آورد و زبان عبری و خط آن بطول زمان اسر بالمره فراموش گشت و توریة بالکل متروک و نسخه در دست نماند همه نسخ را سوزانیدند بعد از صد سال که جناب عزیر علیه السلام احیا شد بواسطه بنی اسرائیل از قید اسارة رها گشته به بیت المقدس مرخص شدند توریة را از حفظ نوشته و تعلیم زبان و خط عبری فرمودند باین واسطه جناب عزیر را جماعت یهود پسر خدا میدانند بنوة و مرده بعد زنده شدن عزیر ع را نمیتوانند اثبات کنند آحاد غیر مفید علم تواتر معدوم پس طریقه اثبات منحصر است بتصدیق نبینا محمد صلی الله علیه وآله

انجماعت کل یا جل احکام توریة را تبدیل نموده اند از انجمله حرمت گوشت و نان با آنها در سفر لویان در فصل بیست و سیم در آیه چهاردهم چنین میفرماید نان و غله برشته و خوشه های تازه تا خود تان آن روزی که هدیه بجهة خدای خود نگذرانید مخورید و در تمامی مسکنهای شما و قرنهای شما قانون ابدیست انتهی در خصوص گوشت در توریة در سفر مثنی در فصل دوازدهم در آیه بیست و ششم فرموده که باید ذبایح ایشان در بیت المقدس باشد حلال شود والا حرام است خوردن از ذبایح که در غیر بیت المقدس است از انجمله بحکم توریة مادهایکه قربان نکرده اند از حیض و نفاس پاک نمیشوند پس بموجب این حکم همه ایشان ولد الحیض و النفاس میشوند زیرا که حکم آنها قربان است نه غسل پس کسیکه این قبیل خبیث المولد باشد جدیر بآن یبغض الله تعالی و اولیائه و لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود الخ از انجمله حلال کردن دختر برادر است و حال اینکه زن برادر که از برادر اولاد داشته باشد نکاح او را جایز نمیدانند از انجمله احکام حج ایشان است که برای هر مذکر در هر سال سه دفعه باید برود بعذاب آخرت قائل نیستند جزای عمل را در دنیا میدانند از خوب و بد در سفر خروج در فصل بیست و سیم در آیه بیست و پنجم میفرماید خدای عالمیانرا عبادت نما تا آب و نان شما را برکت دهد و ناخوشیها را از میان شما بردارد انتهی در هیچ جا از قیامت و جزای آخرت یاد نبرده انجماعت خدای مدبر و قادر علی الاطلاق را معطل میدانند

یعنی بلکه بعد خلق نموده نه رسید و تغییر ندارد قالت الیهود ید الله مغلولة
غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء
الآیه میگویند که یهودان کل الامور من اول العالم الی الآخره بیک نسق باشد قابل تغییر و تبدیل
نباشد تعالی عما یقول الظالمون و ما قدروا الله حق قدره یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام
الکتاب لا یشغله شأن عن شأن کل یوم هو فی شأن ما مسلمین خدا تعالی را فعال ما یشاء
قادر علی الاطلاق و مختار مطلق میدانیم هرچه خواست و اراده و مشیة او تعالی بدان تعلق گرفت
وجودا عدما محوا اثباتا سلبا ایجابا البته میکند از این جهة در روایات متعدده وارد
است که خداوند تبارک و تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر اینکه عهد و پیمان به بدا را و اینکه
محو و اثبات در تحت مشیت اوست از او گرفت و در اخبار وارد است اگر مردم اجر و ثواب
ایمان به بدا را میدانستند از تکلم کردن در او اصلا دست بر نمیداشتند از آنجاست میفرماید
ما عبد الله بشیء افضل من البداء پس همینکه به تعطیل و حجاب در ذات باری تعالی قائل شدی
به تجدد و تبدل در آنچه از او تعالی صادر میشود ایمان آوردی و به هرچه اراده و مشیت علاقه
گرفت کرد فضل ایمان و اصل اسلام است بالجمله نسبت به ابد و کل علت عظمته باعتبار علم فعلی
او است نه علم ذاتی که تجدد و تبدل راه ندارد اینجماعت معجزات حضرت عیسی ع را انکار ندارند
ولی میگویند نه بواسطه نبوت است بلکه بواسطه اسم اعظم است که حضرت سلیمان ع بلوحی نوشته

در تحت بیت المقدس دفن کرده حضرت عیسی ع او را بدست آورده این خوارق عادات را
نمایش داد غافل از اینکه اگر این مطلب را مسلم داریم دلیل بزرگ نبوة حضرت میشود چون اسم اعظم
در نزد پیغمبر و حجت خدا باشد به دیگران توفیق فهمیدن آن میسر نیست اما جماعت نصاری حضرت
عیسی ع در قریه ناصری قرب مصر ساکن از بیم هرودش وارد بیت المقدس نشدند در آنجا بنای دعوت
گذاشتند از این رو عیسی ناصری میگویند معرب آن نصران است باین ملاحظه پیروان آنحضرت
نصرانی گویند جمع نصاری باشد اینجماعت نصاری فرق مختلفه دارد چنانچه حضرت عیسی ع
در وصیت خود فرمودند شما را آگهی بخشم که از پس آنکه من بر آسمان شدم آنانکه بمن ایمان آورده باشند
هفتاد و دو فرقه خواهند شد و از جمله یک طایفه بر طریق حق خواهند بود و دیگران گمراه خواهند شد
و آن طایفه که راه حق دارند آنانند که ایمان بمحمد ص آورند الخ اشاره باین جمله در ضمن بشارات
گذشت بعضی از نصاری حضرت مسیح را خدای زمین و آسمان میدانند قالوا ان الله هو المسیح
ابن مریم و بعضی از آنها خدا تعالی و عیسی و مریم را سه اقنوم نهاده خدا میدانند و در این باب غلو کرده اند
بجهة بعضی جعلیات که بنی اسرائیل پس از عیسی اختراع کرده اند من جمله اشتباه ایشان است در لفظ پدر
که حضرت عیسی ع فرمود من میروم بنزد پدر آسمانی خیر از من بیاید الخ مقصود حضرت حضور حضرت باری
و مهربان تر بودن او تعالی است از پدر شاهد این مطلب اینکه در جای دیگر خود را فرزند انسان
نام نهاده یعنی حضرت رسول اکرم ص بمناسبت اینکه تمام ما بوی الله از رشحات سحاب کرم اکم

بوجود مقدس است لولاک لما خلقت الافلاک بهرحال بنی اسرائیل ضال مضل شده
اند تا حال از روی تقلید در عقاید جریان دارد بالجمله خدا را دیوس نامند بکسر دال وضم واو و حضرت
عیسی را فیلیس نامند بکسر فاء وضم لام یعنی پسر خدا وارکان عقاید نصاری چهارده است هفت مخصوص
بدیوس وهفت مخصوص فیلیس آنچه مخصوص به دیوس است اول قائل شدن براینکه دیوس قادر
مطلق است دوم ایمان آوردن که پدر است سیم ایمان آوردن که پسر است چهارم
ایمان داشتن که روح پاک است پنجم ایمان داشتن که خالق است ششم ایمان داشتن
بخشنده بهشت است هفتم ایمان آوردن که سلامتی دهنده است این عقاید فاسده را باراء
کاسده واهواء مضله غلط بافی نموده خارج از قاعدهٔ عقلیه قدرة مطلقه با شرکت روح غیر میسر
نسبت ابوه وبنوه با وحدت وجود موجب تناقض وتهافت است صاحب روح کی دارای
صفت خالقیت وبخشندهٔ بهشت دهندهٔ سلامتی باشد بحکم عقل ترکیب افتقار زاید بیاورد
تعالی عما یقول الظالمون . خداوند یکه معبود است وحد * نگوید کس که مولود است والد
کسی را کو نباشد کفو ومانند * بدو نسبت نشاید داد فرزند . آن هفت چیز که به فیلیس مخصوص
میدهند اول ایمان داشتن باینکه او پسر خدا است وازقدرة روح القدس در بطن حضرت مریم قرار گرفت
دوم ایمان داشتن که مریم او را بزائید در حالتیکه باکره بود سیم ایمان داشتن براینکه او را
بردار کردند وجسد شریف او را بخاک سپردند چهارم ایمان داشتن باینکه فرود آید

بجاهای پست وبرآورد اولیاء پیشین که منتظر آمدن او بودند چون اعتقاد فاسده این جماعت است
در زیر زمین طبقه اول مقام ابراهیم وجمیع انبیاء است انتظار حضرت عیسی میکشند وقتی که جسد
او را بخاک سپردند بعد از سه روز ارواح انبیاء وکسان پاک را با خود برداشت نزد پدر رفت
پنجم ایمان داشتن که روز سیم زنده شد وبرخواست ششم ایمان داشتن که بر آسمان رفت
بدست راست پدر خود نشست هفتم ایمان آوردن که در آخر زمان فرود خواهد آمد در میان
نیکوکاران وبدکاران حکومت خواهد کرد انتهی خداوند متعال این فرقهٔ ضاله را از غلو و
عناد نهی وباحسن الجایز براه رشاد ارشاد بتوحید رب الارباب میفرماید یا اهل الکتاب
لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق انما المسیح عیسی
ابن مریم رسول الله وکلمته القیها الی مریم وروح منه فآمنوا
بالله ورسله ولا تقولوا ثلثة انتهوا خیرا لکم انما الله اله واحد
سبحانه ان یکون له ولد له ما فی السموات وما فی الارض الآیه در این
آیه شریفه تغلیب غیر عقلا بر عقلا فرموده زیرا که جمیع موجودات ممکنه وآنچه در آنها است
از صفات وطبیعه نسبت بقهر وقدرة خداوند صاحب الجبروت والعزة بمثابه جمادات
بلا حیثیه وبهایم غیر ذوی الشعور ورویه اند پس عیسی ومادرش باسوی الله داخل در ممکنات
باشند پس مفتقر بالذات وموجود بایجاد واجب بالذات باشند بعد از این آیه شریفه برای

اتمام حجت بر قوم عیسی بیان اینکه در روز جزا مثل سایر عباد مسئول و محکوم بحکم است میفرماید
یا عیسی بن مریم ءأنت قلت للناس اتخذونی وامی الهین اثنین
من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی
بحق پاک و منزهی از اینکه بتو شریک باشد و هرگز نمیگویم چیزیرا که سزاوار او نباشم
ان کنت قلته فقد علمته ما قلت لهم الا ما امرتنی به وکنت علیهم
شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم پس از رفع
حضرت عیسی که سی و سه سال و نیم عمر شریفش بود مدت سه سال و سه ماه و سه روز ایام نبوة
او شد هفتاد و یکنفر بحضرت ایمان آورده انجیل را مفقود و متواری ساختند از خوف یهود مؤمنین
ستور تا طریقه جحد و انکار گرفتند عقول ناقصه در ادراک حقیقه واقعه یاوه مانده تا اینکه بعد از
مدت زیاد لوقا و مرقوس گفتند ما انجیل حفظ داریم برای شما هر شنبه مینویسیم این دو نفر کتابی
مرکب از آیات انجیل و تاریخ عیسی تالیف نموده که خالی از تصرفات نبود اسمش را انجیل و کتاب
سماوی گذاشتند بعد از مدت سی سال متی یکی دیگر نوشت و بعد از پنجاه و دو سال یوحنا انجیل
دیگر نوشت و هر یک بزبانی از عبری و لتینی و سریانی و یونانی فلذا اختلاف زیاد
در مطالب آنها موجود است ابدا دخل بکتاب آسمانی ندارد ولو کان من
عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا سیصد و هشتاد سال بعد از رفع

عیسی جرایم نام طلوع نموده جماعت نصاری او را محل حلول روح القدس میدانند پادریان
کشیشان نصاری تصریح نموده اند که امر دین و مذهب ایشان منتهی باین صاحب جرم است بالجمله
بتحریف و تغییر دین عیسی و تاسیس بدع از او اشاره رفت اناجیل و توریة و بعضی کتب آسمانی را ترجمه
نموده در دیباچه کتابش مینویسد این زمان از کتب سماویه نسخه صحیحه نیست بجهة اختلاف
هفتاد نفر مترجم انتهی در دیباچه خردش ابن شراک میگوید ترجمه میکنم این کتابرا و هر چه میدانم
که بسبب این ترجمه لغتهای عبری کم خواهد گردید بلکه دین موسی و کتب سایر انبیاء بنی اسرائیل
تغییر خواهد یافت بجهة اینکه این کتاب بزبان عوام گفته خواهد شد هر چند من راضی باین نیستم که این
کتاب به لغة دیگر ترجمه شود باعث تغییر و تبدیل احکام آن شود انتهی جرایم و خردش ابن شراک از مترجمین کتب
انبیاء اند در این باب تنها نیستند بلکه بعضی پادریان نصاری از باب تعلیم به پیروان خود در دیباچه ترجمه بعضی
اناجیل چنین میگوید که شما کتاب شمعون و انجیل که خبر میدهد از وقایع آینده دروغ میپنداشته اعتقاد نکنید
انتهی در عهد قسطنطین امر کرد قالبخانه در فرنگ درست کردند شخصی انگلی زنیور نام را مامور نموده
تمام کتب را بقالب زدند اگر در کتابی مخالف اصول و فروع خود چیزی می یافتند میسوزانیدند از هر کس
کتاب بی قالب یعنی نشان دولتی مییافتند میکشتند در تاریخ نوشته که تقریبا دویست سال بعد از
رفع عیسی طلوع نموده به یهود و نصاری مسلط گشت بدعة تثلیث و رهبانیه در عهد او شد در کتب
سماویه و ترجمه ها بفرموده او همه گونه دخل و تصرف که موافق طریقه او بود کرد و هر کتابی که مخالف

طریقه او بود خواه بتعدی شمشیر خواه بتطمیع وتخفیر جمع ومحو نمود دیزی درپون نام از جرایم خواهش
میکند که توریه وسایر کتب را ترجمه بکن در جواب مینویسد ای دیزی درپون مکرر التماس مینمائی که
توریه حضرت موسی ع را از زبان عبری بزبان لتینی درآورده از ترجمه های دیگر که به لغات دیگر
از عبری ویونانی وغیره شده خلاصه تو بنویسم پس جهان بدرستیکه این کار بسیار پرخطر میباشد زیراکه
نمیشود که هرگز این کار را بکنم بنظر لعن کنندگان من برسد رو بمن کرده زبان ملامت را آورده
فریاد میزنند ومیگویند که من ترجمه از ترجمه های هفتاد نفر مترجم که بفرموده بطلیموس نوشته اند کرده ام
لکن به سبب بهم رسانیده ام چنین نیست که من تنها این کار کرده باشم بلکه اوری جنیس مترجم که هم مذهب
من است مرا در این کار دلیر کرده زیراکه او ترجمه را از روی هفتاد مترجم و ترجمه نیادان یوس کرده بهم مخلوط ساخت
وقول این که مترجم را بعلامتهای خاص از همدیگر جدا ساخت از برای اینکه فرق شود میان آنچه در اصل توریه بود
زیاد کرده اند ومیان آنچه بود کم کرده اند وچیزهای چند که حواریین وعلمای انجیل هم اقرار بآنها کرده بودند
و باز از میان انداخته اند واز این قبیل چیزها بسیار است که در توریه میخوانیم در ترجمه ایشان نیست عذر میخواهم
از زیاد وکم مترجمین چون در توریه خبر از بعضی امور آینده بود از قبیل آمدن عیسی ع ودار زدن ورجعت
نمودن در آنها شک داشتند چنین کردند انتهی این هفتاد نفر مترجم که جرایم ذکر میکند کسانی اند
در زمان سلطنه بطلیموس که پادشاه مصر وحبشه وبعضی اطراف عربستان بوده فرمان داد هفتاد
نفر از هر ملت جمع کردند کتب انبیاء را از زبان عبری بزبان یونانی ترجمه کردند وهر یک از

مترجمین موافق رای خود تزئید ونقص نمودند وبعد از مدتی نیادان یوس نامی از زبان
یونانی بزبان لتینی ترجمه نمودند هرچه میخواست تغییر داد وبعد از آن روزلی جنیس نامی نصرانی
از نسخه یونانی ولتینی انتخاب نموده ترجمه نوشتند درمیانه مردم معمول ساخت جرایم در کتاب
خود میگوید اگر از اینها سؤال بکنی چرا این تبدیل وتحریف شد میگویند بنابر مصلحت وقت
آن هفتاد نفر مترجم این کار را کردند بملاحظه خوشآمد بطلیموس وستر این دین هم فاش نشود
انتهی این جرایم وسایر مترجمین احکام دین عیسی را برداشته تا جنس بدعها اختراع سنّه بدعیه نمودند
مثل اینکه زنان یکدیگر را بهم مباح کردند وختنه نکردند وشارب نزدند شراب وگوشت خوک
خوردند استنجا وغسل نکردند وناخن نگرفتند وهیچ چیز را حرام ندانسته وهر حرام
گوشت را از قبیل خوک وخرگوش وخرس وزغ ومار آبی وسگ آبی حلال دانسته وبتهای چوبی
وسنگی وطلا ونقره بشکل صلیب با خود داشته در کلیساها در برابر آنها سجده کردن چنانچه همه این
بدعتها در مابین جماعت نصاری معمول است بعبارت اخری بت پرستند نه ستایش خدا
کنند ونه عیسی را رسول دانند اینجماعت نصاری حضرت عیسی ع را عاری از عصمت وطهارت
آلوده بلوث گناه ومعصیت میدانند اجمالاً بطریق ضلالت وظلمات جهالت اینجماعت
اشاره بود اول در آیه شانزدهم وهفدهم از باب نوزدهم انجیل متی میگوید ناگاه
شخصی آمده ویرا گفت ای استاد نیکو چه عمل نیکو بکنم تا حیوة جاودانی یابم ویرا گفت

از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال اینکه کسی نیکو نیست جز خدا تعالی الخ صراحةً از خود نفی نیکوئی میکند دوم بولس که در نزد مسیحیان رسول مسیح است و مقدس النصاری میخوانند رساله تألیف نموده موسوم بوسیلة النجاة در باب سیم رساله نوشته است مسیح ما را از لعنة خدا خلاص کرد چون در راه ما ملعون شد چنانکه مکتوب است ملعون است هرکه بر دار آویخته شود انتهی سیم در باب پنجم انجیل یوحنا در آیه سی ام چنین نوشته حضرت میگوید اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست الخ کسیکه در حقوق جزئیه شهادت آن مقبول نباشد در کلیه احکام الهی بطریق اولی مردود باشد پیغمبر باید اصدق القائلین باشد تا رعیت در تلقی احکام وثوق تمام داشته احتمال کذب ندهند چنانچه مشروحاً در اثبات نبوة عامه و خاصه بیان شد چهارم در باب ششم انجیل لوقا در آیه نخستین چنین است و واقع شد در سبت اولین که از میان کشت زارها میگذشت و شاگردانش خوشه ها می چیدند و بکف مالیده میخوردند الخ صراحةً اکل مال مردم را بشاگردان نسبت میدهد در حضور حضرت عیسی و آنجناب نهی از منکر نمیکند بلکه اجازه میدهد در آخر آیه اشاره داده است پنجم در آیه نوزدهم از باب هشتم انجیل لوقا مسطور است مادر و برادران او نزد وی آمده بسبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند پس او را خبر دادند که مادرت و برادرانت بیرون ایستاده میخواهند ترا ببینند در جواب گفت مادر و برادران من ایشانند که کلام خدا را شنیده و او را بجا آورند انتهی در این آیه حضرت را عاق والده

نموده اجازه حضور نداد بلکه کنایه نسبت نافرمانی با درش داد و حال اینکه خدا تعالی بطهارت حضرت مریم علیها السلام شهادت میدهد یا مریم ان الله طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین

۲ اصطفیک

ششم در آیه سی و هفتم از باب هفتم انجیل لوقا چنین است ناگاه زنیکه در آن شهر گناه کار بود شیشهٔ از عطر آورده در پشت سر او نزد پاهایش گریان بایستاد و شروع کرد بشستن پاهای او با اشک خود و خشکانیدن آنها بموی سر خود الخ در این آیه نسبت معاشره با زن فاحشه را بحضرت میدهد هفتم در آیه بیست و هفتم از باب بیست و ششم انجیل متی چنین است و پیاله را بدست گرفت و شکر نمود و بدیشان داد و گفت همه شما از این بنوشید الخ در این آیه نسبت شرب خمر بحضرت میدهد ما بعث نبی الا بحرمة الخمر انجماعت حضرت عیسی را اهل عذاب و داخل جهنم میدانند در کتاب صلوة المسیحین مسطور است چنانچه مسیح از برای خاطر ما مدفون گردید پس همچنین لابد باید اعتقاد نمائی که داخل جهنم شد انتهی فلیس کوادلونس راهب کتابی بعربی نوشته عین عبارت چنین است الذی تألم لخلاصنا وهبط الی الجهنم ثم فی الیوم الثالث قام من بین الاموات الخ بولس مقدس النصاری در باب چهارم رساله خود چنین نوشته در آیه نهم اما این صعود چیست جز اینکه نزول کرد به اسفل زمین انتهی در کتاب قبلیطوس مرقوم است سبیل الشئول یعنی بجهنم نازل شد انتهی از این قبیل غلط بافی زیاد کرده اند مقصود ذکر اجمالی بود نه استقصاء انجماعت حضرت عیسی را مقتول و مدفون میدانند و بعد از سه روز

عروج بآسمان نموده چنانچه قسیس فندر در کتاب خود که مسمی بحل الاشکال است چنین نوشته
الحق در عقیده مسیحیین یافت میشود بدرستیکه مسیح داخل جهنم شد و در روز سیم برخواست و بآسمان
عروج نمود انتهی این هم بهتان عظیم است خدا تعالی میفرماید وقولهم انا قتلنا المسیح عیسی
ابن مریم رسول الله وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم شمعون فورنی که مامور بود حضرت را
بدار بزنند بصورت حضرت عیسی ع نمودار شد چندانکه فریاد زد من عیسی نیستم کسی از او نشنود
با جان بداد ما معاشر مسلمین حضرت عیسی ع را صاحب عصمت و طهارت از پیغمبران اولو العزم و شریعت
داری جمیع خلایق پسندیده و زیاده میدانیم و چنین است پس چند سؤالها بصاحب ینابیع الاسلام متوجه
باشد اول آنکه حضرت مسیح را شما خدا یا شریک باری تعالی میدانید چطور متصور است که در دست
مخلوق خود مقتول و مصلوب باشد و ثانیا بعد از قتل و دفن آن پیغمبر باکرون تدبیر عالم
اکوان از محسوس و عیان پوشیده و پنهان با کدام خالق دیان شد اگر تنها اداره نمود
شریک غلط است اگر محتاج بمعاون بود اختلال عالم لازم آید و ثالثا حضرت مسیح را در
جهنم کدام کس عذاب کرد و میتواند بکند اگر خدا باشد و رابعا بعد از موت او را که روح
بخشید بآسمان پرید مورد مراحم ساخت پس معلوم که بنده عاجز عبد محض است
تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا انجماعت نصاری صفات باریتعالی را خارج از ذات
میدانند بر اقانیم ثلثه قائلند یعنی وجود مع الذات پدر است ذات مع العلم پسر است

و کلمه هم اطلاق میکنند ذات مع الحیوة روح القدس است اعظم فرق نصاری سه طایفه اند
نسطوریه میگویند لاهوت اشراق نمود بناسوت مثل اشراق آفتاب بر بلور قتل و صلب
بحضرت مسیح از جهة ناسوت شد نه از جهة لاهوت مراد از ناسوت جسد است و از لاهوت روح
دویمی ملکانی میگویند جزئی از لاهوت در ناسوت حلول کرد با مسیح متحد شد سیمی یعقوبیه
میگویند کلمه منقلب شد بگوشت و خون مسیح والمسیح هو الله در رد این میفرماید لقد کفر الذین
قالوا ان الله هو المسیح بن مریم الآیه فان قیل انی یجوز لهم اتخاذ هذه العقاید
و تسمیتها دینا ولم یأمر بها انبیائهم ولم ینطق علیها کتابهم قلنا لوجوه
الاول خلق العیسی من غیر اب والثانی علمه بالمغیبات مما یاکلون و
یدخرون فی بیوتهم والشبهة الثالثة متعلقة بالقدرة من احیاء الموتی
وابراء الاکمه والابرص والخلق من الطین کهیئة الطیر فینفخ فیه فیکون طیرا
خداوند عالم در قرآن مجید از این شبهات جواب دادند ان مثل عیسی عند الله کمثل
ادم خلقه من تراب الآیه پس در جائیکه حضرت آدم را بی اب و ام خلق فرمودند چه
جای تعجب است که عیسی را بلا اب خلق فرماید ثانیا آدم را از خاک خلق فرمود عیسی را از
خون مریم این اقرب بذهن و عقل است زیرا که تکون حیوان از خون مجتمع در رحم اقرب است
از تکون آن از خاک و در رد شبهه ثانیه و ثالثه میفرماید ان الله لا یخفی علیه شیء

فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ وَهُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْاَرْحَامِ کَیْفَ یَشَاءُ
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ خداوند آنست که عالم بهمه شیئ باشد حضرت عیسیٰ به بعضی عالم بود
به تعلیم خدا بجهة اثبات دعوی در مقام تحدی اگر عالم بجمیع معلومات میشد البته از قصد یهود مطلع
شده و خود شرا متواری میساخت و هکذا خدا باید بجمیع ممکنات قادر باشد حضرت عیسیٰ اگرچه در بعضی موارد
بموجب کرامت و عطاء خداوند برای الزام قوم چند مرده زنده کرد ولی تصویر در ارحام را نمیتواند بکند
و هکذا دفع دشمن از خود نتوانست بکند سلب جزئی موجب رفع ایجاب کلی است علم به بعضی مغیبات
و قدرت به بعضی ممکنات در مقام اثبات نبوة و اتمام حجة و الزام و تبکیت بعثت خصایص
به حضرت عیسیٰ ندارد و جمیع انبیاء با معجزات باهرات و خوارق عادات مبعوث گشته اند پس باید
همه خدا و شریک باری تعالی باشند چون عصای موسی و چوب دار عیسی در دلالت بنبوة ایشان یکسان
چه عقل حاکم است خالق گاهی قادر و گاهی عاجز نمیشود مادامیکه حضرت عیسی مصلوب نشده بود
جماعت نصاری در عقاید حقه و دین خدا ثابت بودند بعد از رفع عیسی مابین یهود و نصاری
جنگ شدید واقع شد نصاری مغلوب و منکوب شدند . بولس از جمله شجعان یهود بود جمع کثیری
از نصاری بکشت وحدی در تاریخ بولس در صفحه ۶۲۱ مینویسد که بولس گفت نصاری را کشتیم
اگر حق با عیسی باشد آنها بجنت میروند ما بجهنم پس در این باب فکر کنیم و حیله سازیم تا در ضلالت
باشند پس اسب خود را پی زد و بر سرش خاک ریخت و از کرده خود اظهار ندامت نمود

گفت از آسمان شنیدم که برای تو توبه نیست مگر اینکه نصاری بشوی جماعت نصاری گرویده
شده بولس را داخل کنیسه نمودند یکسال خارج نشد انجیل را تماما یاد گرفت همه نصاری باو
اعتقاد نمودند بمقدس النصاری ملقب شد بعد از یکسال عازم بیت المقدس گشت مردی نسطور
نام را بایشان خلیفه نموده عقاید نسطوریه را یاد داد که بمردم تعلیم کند از آنجا قاصد روم گشت مردی
یعقوب نام برای خود خلیفه نمود و دیگر ملکا نام هم خلیفه کرد تعلیم لاهوت ناسوت و تثلیثه
بایشان نمود گفت من عیسی را در خواب دیدم از من راضی نشده این عقاید را ترویج بکنید فردا
خودم را در رضای عیسی ذبح خواهم کرد شما خلیفه منید فردا داخل مذبح شد خود را ذبح نمود اثر از
اینجاست که یهود نصاری را دارای اصول نمیدانند قَالَتِ الْیَهُودُ لَیْسَتِ النَّصَارَیٰ
عَلَیٰ شَیْءٍ و بالعکس قَالَتِ النَّصَارَیٰ لَیْسَتِ الْیَهُودُ عَلَیٰ شَیْءٍ چون با اخبار
و بشارت توریة از آمدن حضرت عیسیٰ که بالفظ شیلوه و گاهی با روح القدس تعبیر میکنند ایمان
یهود به عیسی واجب بود نکردند و شرع آنها منسوخ بود قبول ندارند توریة را ابدی میدانند تکذیب
فریقین را خدا تعالی تصدیق میفرماید لَیْسَتِ الْیَهُودُ وَالنَّصَارَیٰ
عَلَیٰ شَیْءٍ حَتّیٰ تُقِیمُوا التَّوْرٰیةَ وَالْاِنْجِیلَ الآیة

- من اراد الاطلاع زیادة -

علی ما حرر فلیراجع علی الکتب المفصلة

المجلد الثانی
فی رد تعرضات العبد الجانی

صاحب ینابیع الاسلام نصاری

در صفحهٔ هفتم از فصل اول میگوید که علماء اسلام برانند که تمام دین ایشان از جانب خدای
عز و جل بوسیلهٔ محمد ص مکشوف گشته است پس بنیاد و اساس دین اسلام را بر حقیت رسالت
آنجناب میگذارند و هر آنکه منکر نبوت و رسالت وی باشد او را کافر میگویند الخ جواب
اولاً از بدیهیات عقل است همهٔ مخلوق دو قسمند مکلف و غیر مکلف بالاتفاق
مکلف از غیر مکلف افضل است مکلف از مابین عباد چهار صنف است ملائکه انس
و جن و شیاطین بصراحت حکم عقل لازم است بر خالق حکیم بیان تکلیف مکلفین بواسطهٔ
رسول امین بابن جمله مشروحا اشاره شده از مابین مکلفین شیاطین مخالف احکام انبیاء
و مضل عباد از صراط مستقیمند وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ
الْإِنْسِ وَالْجِنِّ الآیه بضرورت حکم عقل جمیع انبیاء برای دعوة بتوحید و ارشاد
و نهی از شرک و الحاد مبعوث شده اند پس جماعت نصاری بحضرت عیسی ع گاهی
نسبت نبوة داده و گاهی دعوی ربوبیة و شرکت کنند مکذب رسالت عیسی شده از زمرهٔ

شیاطین و اعداء انبیاء و مضلین محسوب میشوند الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ
يَبْغُونَهَا عِوَجًا الآیه و ثانیا بنا بمضمون کتب سماویه از جمیع انبیاء علیهم السلام
خداوند عالم عهد گرفته بتصدیق حضرت محمد ص و اوصیائه ع و بشارة از طلوع آنجناب
داده اند چنانچه بتحریر آوردیم پس کسیکه مکذب پیغمبر آخر الزمان باشد مکذب جمیع انبیاء و ملحد
در دین خدا باشد و ثالثاً چنانکه اذعان ملت هر زمان برسول خود شان شرط ایمان
و توحید خداوند عالمیان است همچنا تصدیق انبیاء از سابقین و لاحقین شرط ایمان و اسلام
است و شرط صحة نبوة انبیاء هم تصدیق همدیگر است قال الله حکایة عن عیسی ع
و رسولا الی بنی اسرائیل انی جئتکم بآیة من ربکم و مصدقا لما بین یدی
من التوراة و لاحل لکم بعض الذی حرم علیکم و جئتکم بآیة من ربکم فاتقوا
الله و اطیعون ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم الآیه
پس اهل توریة که منکر حضرت عیسی هستند کافرند و جماعت نصاری که حضرت را خدا
و یا شریک با رب تعالی میدانند مشرکند بالاتر از کافران بدتر از عبدهٔ اوثان هستند چه بت
پرستان بتهای خود شان را مابین خدا و خود شان شفعا قرار میدهند نه خدا میدانند و نه
شریک حضرت عیسی منکر خود را کافر و مصدقش را مسلم مینامد فلما احس عیسی
منهم الکفر قال من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله

امنا بالله واشهد بانا مسلمون الآیة اگر رجوع بتواریخ خود بکنند دریابند. بارز
باین جمله نمره ترقیم یافت از فصل اول در صفحه (۱۱) یازدهم درخصوص وحی منزل بودن قرآن چنین میگوید
پس اگر این را قبول کنیم قرار نمائیم که منبع وحیه قرآن و سرچشمه تمامی دین اسلام خود خدای
عزوجل رب العالمین سبحانه و تعالی میباشد و هیچ سرچشمه دیگر نداشته و ندارد و لهذا اگر ممکن باشد
که شخص تفتیش و تفحص نموده این را اظهر من الشمس ثابت بگرداند که اکثر اجزاء قرآن و بسیاری
از عقاید اسلام بیشک و شبهه از ادیان دیگر و از کتبی که در ایام حضرت محمد ص موجود بود و حالا
نیز هست انتخاب شده است پس بنیاد دین اسلام تماما و کلیة منهدم میگردد الخ جواب
اولا این مرد معترض معنی دین در رسالت تفهیم چنین میداند که دین هر نبی باید مخالف
دین پیغمبر سابق باشد فعلیهذا لازم آید دین عیسی ع باطل باشد چون توریة را تصدیق نموده و
احکام او را تقریر فرموده فعلاً معمول جماعت نصاری است و ثانیاً جمیع انبیاء ع در دعوة
بتوحید خداوند خالق الارضین و السموات و امر بعدل و انصاف و نهی از ظلم و الحاد و
تحذیر از معصیت و عقاب و ترغیب باطاعت و امتثال رب الارباب شریک و متحد
المآل اند پس لازم آید تکذیب شان این چه لاحق از سابق اخذ نموده و ثالثاً تکذیب جماعتی
آیة و آئین ملتی بدون برهان و حجتی موجب بطلان نمیشود و الا باید با جحد جهود موسی
را و انکار یهود عیسی را پیغمبر ندانیم علاوه از تجدد دین نصاری جماعت بسیاری حضرت عیسی را

معتقد و نسبت غیر لایق میدهند پس طریق ثبوت نبوة بواسطه معجزه است که بر حاضرین بالحس
و بر غائبین بالنقل ثابت باشد تا اتمام حجة بر رعیت دار جهة علت از تکلیف باشد طریق ثبوت
بنقل تواتر است لا غیر از معترض سؤال میکنیم اتحاد سنخیه و ملیه ناقلین شرط است در قبول
تواتر یا نه اگر شرط است پس تواتر معجزات حضرت عیسی ع در مابین جماعت نصاری نسبت
به یهود حجة نمیشود در تکذیب نبوة عیسی باید محقق باشند و الخصم لا یقول به اگر اتحاد مذهبی را
در ناقلین معتبر نمیدانند پس تواتر معجزات حضرت رسول ص در مابین مسلمین اگر زیاده از
تواتر معجزات حضرت موسی و عیسی علیهما السلام نباشد کمتر نیست علاوه از اینکه اگر قطع نظر از
اخبار و اعلام پیغمبرها بنبوة ایشان بکنیم دلیل باثبات وجود ایشان ندارند فضلاً از نبوة آنجناب با ان
با اینکه از قسیسین و احبار و صاحبان فضل و کمال فرق یهود و نصاری در صدر اسلام شرفحضور یافته
اوصاف حمیده حضرت را موافق کتب سماویه دیده و در اجوبه مسائل غامضه مشاهده معجزات
عدیده نمود در تواریخ مسطور داشته اند اگر مراجعه بکنند دریابند که در مابین روسای ایشان
تواتر در معجزات آنحضرت است و رابعاً از آنجائیکه خداوند حکیم عالم قدیر جمیع جهات واقعیه
و مصلحة و مفسده امور را میداند بحسب حکمت بالغه باقتضاء هر زمان جعل قانون و احکام
نموده پیغمبران پاک را بتبلیغ آن احکام در هر قرن و اوان متوالیاً مبعوث داشته بعضی
احکام را فاقد مصلحة دیده نسخ حکم دیگر که حاوی مصلحة است جعل نموده و برخی را فاقد مفسده دیده

کفر بر و تثبیت بامر وحی الهی فرموده اند مثل طبیب حاذق که مرضی مریض خانه را معاینه
و عن علم تشخیص مرض ایشان نموده بحسب اقتضاء امزجه مرضی به علاجات دستور میدهد در صرف
اغذیه و شرب ادویه بآن دستور علاجات مواظبت نماید هر روزی بموجب قوه ضعف
امزجه مرضی دستوری از حکیم میرسد پس این دستور راجع بحکیم استاد است دخل بعالم تلامذه ندارد
و ایشان واسطه در اجرا هستند بس و هکذا امر دین و شریعت هر پیغمبر راجع بحکیم علی الاطلاق
است ینبوع اصل جمیع ادیان حقه خداوند عز و جل سبحانه و تعالی است نه تنها دین پیغمبر
آخر الزمان صلعم در فصل دوم در صفحه دوازدهم [۱۲] چنین مینویسد قول معترضین اینست که
حضرت محمد صلعم مصمم براین شد که اهل عرب را از بت پرستی آزاد ساخته بسوی عبادت
خدایتعالی مایل بگرداند و نیز چون این را دانست که ایشان در ایام حضرت ابراهیم ع
معتقد بر وحدانیت خدا بودند و بسیاری از عادات و رسوم خود را از اجداد متقی
خویش از روی ارث نگاهداشته اند نخواست که ایشانرا مجبور سازد که جمیع آنهارا ترک
کنند بلکه کوشید که دین ایشانرا اصلاح کند و هر عادت قدیمی راکه نیکو و مناسب می‌دید ثابت
محفوظ بدارد الخ در این صفحه آیه شریفه و من احسن دیناً ممن اسلم وجهه لله الآیه و آیه
دیگر عنوان نموده در همین فصل در صفحه پانزدهم [۱۵] از دیوان نابغه چند شعر نوشته که لفظ جلاله
در آنها هست انتهی مقصودش اینست در زمان بعثت حضرت رسول ص اسمی از دین حنیف

حضرت ابراهیم ع و ذکری از خداوند عالم در مابین ناس داشت بالکلی متروک شده بود
پس حضرت بحکمه عملیه اینهارا عنوان نموده مردم را بدور خود جمع کرده جواب این معترض
من حیث لا یشعر نبوة حضرت عیسی بلکه همه انبیاء را باطل انگاشته تکذیب میکند چون
اگر دعوة بتوحید رب العالمین و نهی از شرک و تعدد ارباب و تادیب خلق باخلاق حسنه
و زجر ایشان از عادات جاهلیه موجب تکذیب نبوة نبینا سلام الله علیه و آله باشد پس نبوة جمیع
انبیاء باطل و وحی و بعثت آنها بالکلی لغو میشود بالخصوص دین نصاری باطل میشود یهود میگویند
چون حضرت موسی نبی صاحب شریعه و کتاب است احتیاج بعیسی ندارد پس این معترض معنی دین
حنیف و توحید را نفهمیده بدانکه دین لغة ده معنی دارد یکی عبارت است از احکام و قوانین
فاصل خصام که در تمدن نوع انسان موجب آسایش ایشان باشد از روی حکمت و مصلحت
خداوند عالم جعل فرماید التزام و امتثال این قانون را من حیث انکه مجعول خدا است
ایمان و اسلام مینامند مبلغ این احکام را با معجزه نبی میخوانند حنیف لغة بمعنی میل است
و بمعنی اخلاص هم آمده و ثالث لقب لمن دان بدین الاسلام چون حضرت ابراهیم
از دین یهود و نصاری منحرف و متمایل در توحید و دین خالص بود فلذا حنیف میگویند ما
كَانَ اِبْرٰهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا الآیه چون
نصاری به تثلیث و یهود قائل به تشبیه اند از دین ابراهیم ع خارجند در تاریخ حضرت موسی

در صفحهٔ ۵۷ مینویسد مابین حضرت موسی و عیسی یکهزار و هفتصد سال بود که هزار نبی مبعوث
گشته مابین عیسی و محمد علیهما السلام پانصد سال یا ششصد سال بود چهار نفر رسول مبعوث گشته
یکی از عرب انتهی پس مابین ابتداء زمان و شیوع طغیان و تحریف محرفان دین حنیف
اسلام محرف سنن متروک بدع مدخوله معمول شرک و الحاد مابین عباد شایان خداوند
رؤف رحمن باقتضاء مصلحت عام پیغمبر آخر الزمان را مبعوث فرموده تا نصب سنت
ملت حنیفیه و دفع بدعه الحادیه اعلام هدایه را راست دین و آئین پیغمبر را آراسته
فرمایند اساس و بنیاد دین اسلام در هزاران یکست مثل اینکه بنا محکمی بمرور دهور
و مضی سنین و شهور در شناشیر و جدران فتور یافته مستحفظین و سرایداران از اصلاحات
آن خرابی آشکار و پنهان بعضی تقصیر و برخی قصور ورزیده از جانب صاحب بنا معمار ماهر مأمور
کسر را جبر اعوجاج جدران را راست خرابی را عماره میکند ولی اساس و بنیاد و اسم آن مکان تغییر
نمییابد مثل کعبه معظمه و بیت المقدس و امثال آنها یَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ
رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ
الآیه لهذا انبیاء عظام صاحبان شرع و احکام در قرون و اعوام برای استحکام دین اسلام
و حفظ آن از ابطال لئام بالنسق واحد و صراط مستقیم مبعوث گشته اند بوحی الهی دعوت بدین
حنیف و توحید خداوند رحیم فرموده اند توحید معرفت خدای تعالی است بآن ترتیب که انبیاء

و ائمهٔ هدی علیهم السلام امر فرموده اند غیر از این معرفت را شرک میگویند خواه تنها باشد
مثل آفتاب را فقط ماه را فقط صانع بدانند یا متعدد مثل اوثان و اصنام خواه واجب
الوجود را با آنها شریک بکنند مثل جماعت نصاری که مسیح را سهیم کرده اند یا اینکه
واجب الوجود را بی دخل دانند مثل عبدهٔ عجل عباده و امتثال عبارتست از تلقی احکام
از نبی و وصی آن قاصداً لوجه الله از آنجاست که ریا مفسد عبادة و مرائی مشرک است
بدیهی است در ایام جاهلیة عمل بسنن و احکام حضرت ابراهیم اگر بود از روی خوش آیند دلخواه
بود نه بقصد وجه واجب الوجود را میشناختند اگر پرستش میکردند با شریک میدانستند معترض
در همین فصل در صفحهٔ پانزدهم ۱۵ از هردُتس نام مورخ یهودی نقل نموده که اهل آن زمان دو معبود داشتند
یکی الله دیگر معبود باطل این مطلب اثبات شرک آن زمان است اگرچه مقصود خود استدلال
کرده فرق مابین وحدة معبود و توحید را نفهمیده پس در همچون زمانی که در روی زمین برای خدای تعالی
موحدی و بشرایع انبیاء عاملی از مبدء و معاد کسی را اطلاعی ندارد بهمین کیفیت که در تواریخ جاهلیت
مسطور است بحکم عقل لازم است بر خداوند رؤف که رسول عطوف باقامه دین حنیف و ارشاد
عباد بشاهراه مستقیم و نهی ایشان از طرق غوایه و ضلالت مبعوث فرماید این فال بنام نامی
پیغمبر آخر الزمان با معجزه همچون قرآن فراهم آمده و احیاء دین و تجدید آئین فرمود معترض
در صفحهٔ بیست و ششم از همین فصل ابیات امرء القیس را عنوان نموده دنت الساعة و انشق القمر

البیت و در صفحه بیست و هفتم چنین مینویسد میگویند که فاطمه بنت محمد (ص) روزی این آیه را تلاوت
مینمود دختر امرء القیس حاضر بود گفت این مضمون شعر پدر من است که پدر تو اخذ کرده و میگوید
از خدا بر من نازل شده الخ در صفحه بیست و هشتم از همین فصل چنین میگوید پس نمی بینیم که
علمای اسلام از این بیگناهی چه مفری دارند الخ جواب تراکه نور بصر نیست غبار آمیز نظر
بهر چه کنی میشود غبار آمیز این مرد معترض معیار ادبیه و اطلاع از علوم عربیه و تواریخ
خود را خوب معرفی نموده در صفحه بیست و چهارم از همین فصل در خصوص لفظ جلاله چنین
مینویسد (ال) که علامت وحدانیتش میباشد جواب چون سر کارت بکودک در گفتار
هم زبان کودکان باید شد این معترض ادنی مرتبه تمیز که در اطفال صرف میر خوان هست
فاقد است فرق ما بین تعیین و توحید نمیگذارد ال حرف تعریف او اللام فقط
بجز تعیین مسمی و جنس و معهود ذهنی و ذکری ال را معنی ندارد لفظ جلاله افاده توحید را
بجهت علمیت آن بذات مقدس و منزه واجب الوجود میکند ال عوض از محذوف و جزء کلمه است
صاحبان رای سخیف بی اطلاع از معنی لغت قیاس و ضعف تالیف بدون تدرب در معنی
فصاحت و بلاغت و وجوه تحسین کلام و بیخبر از مقتضی الحال و المقام و تمیز فصل از وصل و تخصیص
مراتب ما بین حروف عطف و جزم لام و تفریق بین الایجاز و الاطناب و فهم اخبار و انشاء
و بلا تبحر در مسائل معانی و بیان و بدیع از حل و عقد و تلمیح از تجنیس و تشکیل و ترصیع از ایهام

مجرده و توشیح از طباق و تضاد و تنظیر از اقتباس و تبدیل و تضمیر از حقیقه مجاز و تضمین از
استعارات تخییل و ترشیح از مرکب و مفردات تشبیه کی احتراز از خطاء در تادیه مرام و تطبیق
کلام بمقتضی الحال و المقام میتواند بکند دُرر نفیسه علم بلاغت و اسرار مخفیه وجوه اعجاز و فصاحت با قلت
بضاعت و تمهر در صناعه غیر میسر چه نسبت خاک را با عالم پاک مهره صناعه و شجعان میدان
ادبیه میدانند که خداوند علیم جلت قدرته از روی حکمت آیه سبحان الذی اسری بعبده لیلا را
از تجرید مسترد با ایهام مجرده آیه الرحمن علی العرش استوی را از ایراد مجرد و با ایهام مرشحه آیه
والسماء بنیناها بأید را موشح با تنظیر آیه والشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر یسجدان را منظم و با طباق
و تضاد لفظین آیه تحسبهم ایقاظا و هم رقود و طباق و تضاد فعلین آیه تحیی و تمیت را و طباق
و تضاد حرفین آیه لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت را در نظر فصحاء و بلغاء محسن و با ارصاد
آیه و ما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون را مرصع و با تشکیل آیه تعلم ما فی نفسی و لا اعلم
ما فی نفسک را با اسرار بلاغت مشکل از تبدیل آیه لا هن حل لهم و لا هم یحلون لهن را بر عباد
حکم مسجل و آیه یجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصواعق و آیه و اتوا الیتامی اموالهم و آیه و اما
الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله را با وجوه اعجاز مجوز و آیه مثلهم کمثل الذی استوقد
نارا را از تشبیه مرکب مؤلف و آیه جئتک من سباء بنباء را از جناس مردود خالی از
تردید فرموده اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

بدیهی است که معجزه برای اهل فضل و کمال که قوهٔ تمیز شعبده از اعجاز دارند عوام که دارای
آنمقام نیست تابع عالمند فلذا سحرهٔ فرعون ایمان قبل از همه کس آوردند در عهد واوان
بعثت پیغمبر آخر الزمان فصحاء قحطان وبلغاء عدنان در استعمال معانی وبیان باستعمال قرآن
همیشه درمقام افتخار بودند پس از نزول سورهٔ مبارکه اقتربت الساعة وانشق القمر تمیز فرقیه
وتشخیص معجزیه نموده معلقهٔ خود شانرا برداشته ابدا الاف کذاف نکردند تشخیص مزایای اقتربت
الساعة وانشق القمر نسبت بر دنت الساعة وانشق القمر مثل تشخیص مزایای تهادی است که
در شعر استعاره است کان مثار النقع فوق رؤسنا ❊ واسیافنا لیل تهادی کواکبه اگر
تهادی را مضارع بخوانیم از باب تفاعل که اصل تتهادی بود لطایف زیاد در حساب و
مزایای بسیار مستفاد میشود که مقصود شاعر است بخلاف اینکه فعل ماضی از همین باب باشد که فاقد
همه گونه لطایف و کلام مرذول ومغسول از مرتبه از محاورات عامی باشد صاحبان فضل و
کمال میدانند سایرین رجوع بعلم بیان نموده اطلاع یابند مثلا یکنفر استاد کامل از روی نقشه
فرش بافی نموده بمقام افتخار آمده شخصی از همان نقشه فرش بافته باندازه رنگ آمیزی نموده خود
استاد ماهر متقرشده که خارج از قوهٔ بشر ابداع واختراع نموده هکذا جمیع صنایع پس تشخیص اشکال
واولان از کسیکه قوهٔ باصره معیوب است از ایشان غیر ممکن تصدیق وتکذیب ایشان
خالی از اعتبار عند اولو الابصار این معترض نمی فهمد که تائید اسلام علماء خود را نمیگذارد

به تنگنائی بیفتند علاوه از این از بیان تاریخ امرء القیس شاعر معروف کذب این معترض
بر واضح میشود کنیهٔ امرء القیس اباوهب است لقبش ذوالقروح باتفاق اهل ادب بهتر و برتر
از همهٔ شعرا است فحل الشعراء نیز گویند در سال ششهزار و یکصد و شش از هبوط آدم در مملکت
حیره جلوس نمود اباً عن جد سلطنه داشته اند اسمش سلیمان پسر حجر بن الحارث بن عمرو بن حجر است
که آکل المرار لقب دارد و هم مادرش تملک است با منذر بن امرء القیس بن عمرو بن عدی در
خصوص اشغال سریر سلطنه وتصدی امور مملکت رقابه و در نهایه عداوت داشت لقب
منذر ابن السماء است حریری در مقامهٔ ثلاثین که مقاله الصوریه است میگوید فخین جلس
کانه ابن ماء السماء) در سال ششهزار و یکصد و بیست دوسال در حیره سلطنه داشته قباد بن
فیروز او را بدین مزدک امر کرده اطاعه ننمود معزول کرده امور مملکت را بر الحارث بن
عمرو بن حجر از بنی اعمام امرء القیس واگذار نمود چندی نگذشت که قباد رخت از
جهان بر داشته وداع جهانیان نمود انوشیروان کسری ایران مالک سریر ومتصدی
امور دوران گشت مزدک را احضار فرمود گفت دو آرزو داشتم یکی اینکه ترا بکشم
اموال و اعراض مردم که بحکم شما بهمدیگر حلال کرده اند بخودشان مسترد بدارم یکی اینکه
این مرد صالح را به حیره منصوب فرمانفرما کنم القصه مزدک را با یکصد هزار تبعه آن کشت
اموال و اعراض مردم را استرداد کرد از آنجا ملقب بنوشیروان عادل شد منذر بن السماء را

بملکت حیره منصوب امرء القیس را شدید العقب نمود و امرء القیس بعمرو بن جابر بن مازن استجاره نمود عمرو گفت من امور شمارا محتمل می بینم و بشما مهربانم شمارا دلالت کنم به کسیکه بهتر از آن مهمان نواز نباشد پس بهمراهی ربیع بن ضبع اورا نزد السموءل فرستاد مدتی با دخترش هند که زن یزید بن معویة بن الحارث بود درنزد السموءل ماند تا اینکه یکروز تقاضا نمود که بواسطه حرث بن ابی شمر غسانی که آنهنگام ملک شام و مضافاتش بود اورا مختصر قیصر برساند که یوطاباس نام داشت تا بحمایت قیصر از سیاست کسری مأمون شود القصه امرء القیس دخترش را پس از طلاق دامادش با پنج درع درنزد السموءل ودیعه گذاشته بمصاحبة حرث مختصر قیصر یوطاباس رسید این درعها از اجداد امرء القیس که ملاک حیره بودند ارث رسیده هریکرا نامی داشت ۱- فضفاضه ۲- صافیه ۳- محصنه ۴- خریق ۵- ام الذیول (درشرح شریسی نام چهارم حریق ضبط نموده باحاء مهمله) مدتی دردرگاه قیصر بموجب کیاست وفصاحت صاحب ریاست ودارای وجاهت گشت مدتی نگذشت که قیصر بهوای استیلاء وتسخیر ملک عراق وحیره تجهیز عسکر وامرء القیس را امیر لشگر نمود چند منزل طی مسافت کرده بود الطماح بمناسبت اینکه امرء القیس قاتل برادرش بود قیصر را اغوا نموده اورا خاین قلمداد کرد بالاخره قیصر حله مسمومه برای امرء القیس فرستاد باکمال دلشادی دروگشادی آن حله را پوشید کمی نگذشت که گوشت وپوست بدنش

ریخته وداع جهان نمود ازآنجا ملقب بذو القروح شد پس از موت امرء القیس منذر ودیعهای اورا از السموءل درخواست نمود جواب موافق نشنید بالشگرانبوه قصد السموءل کرد او درقلعه تیما متحصن شد یکنفر پسر صغیر السموءل را از خارج قلعه گرفته گفتند یا ودیعهارا بده یا اینکه پسر ترا روبروی چشمت میکشیم السموءل گفت هرچه بکنید من امانة اورا تسلیم نمیدهم پسر صغیرش را سر بریدند خودش از قلعه نگاه میکرد بالاخره مأیوس شده برگشتند از آنجا مثل شد حریری میگوید وفیت له کما وفی السموءل پر واضح وآشکار شد که نسبت این اشعار بامرء القیس بی اصل وخالی از اعتبار است[۲] ده نفر امرء القیس وارد ۱- امرء القیس بن عابس که درک اسلام نموده درخدمت حضرت سمت صحابی داشت تاج العروس میگوید ولیس فی الصحابة من اسمه امرء القیس غیره ۲- امرء القیس بن الاصبغ ۳- امرء القیس بن الفاخر ۴- امرء القیس بن حجر الملک مشهور فحل الشعراء ۵- امرء القیس بن حجر ۶- امرء القیس بن بکر ۷- امرء القیس بن حمام بالضم ۸- امرء القیس بن عدی از ولد حاتم ۹- امرء القیس بن کلاب بالضم ۱۰- امرء القیس بن مالک الحمیری همه این اشخاص شعراء است از همین فصل درصفحه بیست وپنجم میگوید ولکن اگرچه از توریة ثابت میشود که عقیده وحدانیة خدا تعالی ورسم ختنه دردین حضرت ابراهیم بوده است اما درکتاب مقدس ذکر مکه وکعبه وطواف وحجر الاسود واحرام یافت نمیشود وشکی نیست که آن رسومی که بآن حرم متعلق

بعد از موت مذکور ... ودیعهای اورا ...

[۲] از ظهور دعوة حضرت رسول در سال ششصد واربع و ... متولد شد پس یا زن امرء القیس حضرت ... سال بیا ... ۲۲

است از خبر اغاثت بت پرستان است و بادین حضرت ابراهیم ع هیچ علاقه نداشته و ندارد
انتهی جواب از کلام معترض اهل تمیز خوب اندازهٔ فهم و عصبیت او را تشخیص میدهند
جمیع مورخین از مشرکین و مسلمین مکه را ام القری و حرم خدا و کعبه را بیت الله مسطور داشته اند
و قضیهٔ ابرهه و اصحاب الفیل را ضبط کرده اند خود معترض در صفحهٔ شانزدهم از فصل دوم در سطر هفتم
چنین مینویسد علاوه بر این همه معلوم است که کعبه از قدیم الایام مسجد قدس جمیع طوایف عرب بود
چونکه مورخ یونانی دیگر مسمی به دیو دورس سیسا که شصت سال قبل از تاریخ مسیح زنده بود
گفته است که در آن زمان همچنین بود (باب ۳) و آن مقدس مشهور ملقب بیت الله بود
انتهی در ذیل اشعار نابغه سبعهٔ معلقه را هم نوشته اهل لغة و مترجمین کتب سماویه که صحن
آنها حجة تهت مکه و کعبه عرفه و مزدلفه و منی را همین مواضع مخصوصه و جهة تسمیه را ضبط نموده اند
پس این معترض حق دارد با همه این بی اطلاعی از تواریخ و جریان منکر پیغمبر آخر الزمان
و حاطب اللیل باشد علاوه که اطلاع از کتب انبیاء ع ندارد و مضامین اناجیل را کتمان میکند
غافل از اینکه از آن کتابهای مقدس نزد ما موجود توریه انجیل متی یوحنا و مرقس و لوقا
کتاب دانیال و حیقوق نبی و از سایر کتب و اسفار بقدر حاجت جمع کرده ایم در بیان سیم
کتاب حیقوق نبی میفرماید الوه تی قیمان بالوه وقادوش مهر پاران
تلا کیسا نتامیم هد رایت هیلا تو ماها ادص انتهی یعنی رحمت

خدا و پیغمبر معصوم از جنوب خواهد آمد و خاص از کوه پاران الخ جمیع مترجمین یهود و نصاری
پاران را بمکه تفسیر نموده اند اشاره باین جمله در بشارهٔ شانزدهم رفت حضرت موسی ع
در وقت رحلت چنین فرمایند در پارش چهارم ویوم ارد نای بیسنا باو میو
لاهو هو فیع مهر پاران یعنی موسی گفت که خدا آشکار شد از سینا، و درخشنده از کوه
ساعیر از حوالی مصر محل بعثت محمد ص کوه پاران مکه است در بعضی کتب سماویه مکه را
فاران فرموده اند در وصیت شمعون الصفا وصی حضرت عیسی چنین است خدا میفرماید
ابتعثه بمولده فاران من مقام ابراهیم انزل علیه توریة حدیثه انتهی
من الحاجة در کتاب دستور رسولان و کتاب سیر پیغمبران و تاریخ انبیاء عظام خصوص تاریخ
حضرت ابراهیم ع کعبهٔ معظمه و عرفه و مشعر و منی و اعمال مرسومه را به نهج اسلام و بناء بیت الله
الحرام که حضرت جناب اسمعیل ع کردند مشروحاً مسطور داشته اند ایکاش این مرور را شعوری و ادراکی
مرتبه تمیزی بود که تکذیب انبیاء و ناسخ سیر و تواریخ و لغة و مفسرین نمی شد حق دارد کسی
که یومیه معاش گرفته رد اسلام بنویسد باید از این نوشته های غیر منطقی زیاده بگوید ابتداء
بر اجداد نموده کتمان حق اظهار باطل که حقیقةً تکذیب انبیاء عظام علیهم السلام میکنند
در فصل سیم در صفحه بیست و هشتم چنین مینویسد در آزمایش ادعای آنانکه میگویند که بعضی از آن
تعالیم و حکایاتی که هم در قرآن و هم در احادیث مندرج است از تفاسیر موهومه یهود اقتباس

شده و بعضی از رسوم مذهبی اهل اسلام از طریقهٔ صابئین اخذ گشته انتهی در این فصل مقصود
معترض اینکه حکایات و قصص قرآن مجید از قصهٔ هابیل و قابیل و قصهٔ حضرت ابراهیم و قصهٔ
ملک سبا و آمدنش به نزد سلیمان و قضیهٔ هاروت و ماروت و سایر قصص از یهود اتخاذ شده
بی اصل و باطل است جواب معترض بیچاره بعلم طریقهٔ محاکمه و محاوره را ابداً بلد نیست طریق
مباحثه و صحبت علمیه مابین عقلا و عالمین اینست که از مسلمات خصم حجهٔ ملزمه میآورند خصم را
مجال انکار نباشد چنانچه در صدر اسلام تواریخ و سیر بالتواتر ما را و جهانیان را مطلع ساخته که
قسیسین و احبار و صاحبان علم فرق دیگر از اعراب بحضور مبارک حضرت رسول اکرم ص مشرف هر یکی را
بکتب پیغمبرانش مجاب فرموده و موازنه کرده موافق کتب سماویه یافته شرف اسلام
یافته اند خصم نمی تواند این مقدمه را انکار کند پس این معترض از قول بکفر یهود و مورخ
که خودش تکذیب اساس مذهب آنها است و جمیع اقوال آنها بخلاف وحی شمرده قائل
و معتقد حضرت مسیح میدانند استشهاد میکند اگر کتب تواریخ یهود را قبول کند البته انجیل
و حضرت عیسی و آمدنش باطل باید زیرا یهود قبول و مسیح را وجود نداده فضلاً از اینکه بخدائی
پرستش میکنند هل هذا الا تهافت پس باین موهومات آیهٔ مصدقهٔ پیغمبر آخر الزمان
که مقبول و مهرهٔ هر اوان است باطل نمیشود ثانیاً اگر از تواریخ اطلاع یابد میداند که حضرت
رسول ص اصدق القائلین بود زیاده از دو هزار فقره از آتیه خبر داده اند همه آنها موافق

آمده حتی در ایام جهالت معروف بامانت و صداقت بود و انبیاء سلف علیهم السلام بعصمت
و صدقیت آنجناب شهادت نموده اند مثل سمعان بیتم حیقوق نبی که تحریر شد مثل فصل شانزدهم
انجیل که حضرت عیسی اوصاف حمیدهٔ ایشان را تقریر میکند و آخر میفرماید بکل شراد الاکثر
غلل من وعنان توش الاکل ویشغ غلل و علشی دانا استرکون انتهی یعنی
محمد ص از پیش خود سخن نمیگوید و آنچه بشنود از وحی میگوید و از آنچه خواهد آمد بشما خبر میدهد انتهی
حضرت اشعیای نبی در فصل بیست و چهارم کتاب چنین میفرماید و تبشناه خمهاه لا
یخیاه لا بوحی بشباط لا ایحهه ولا یادوص یعنی براستی بیرون آورد
حکم را ضعیف نشود و تعجیل نکند انتهی در فصل چهارم از کتاب وحی از دراس نبی چنین
میفرماید بدانید ای بنی اسرائیل که من خانه های شما را با امت آینده تسلیم خواهم نمود و آن
امت چنان امت هستند که با وجود اینکه مرا که شما در طور سینا شنیده اید نشنیده اند هر چه
پیغمبر و کتاب خود بایشان بگویم باز ایمان خواهند آورد و با وصف اینکه معجزاتی که من بشما
نموده ام بایشان نخواهم نمود بعمل خواهند آورد هر چه من بایشان بفرمایم و پیغمبران گذشته
مرا ندیده فرمان آنها را بخاطر آورده با آنها عمل خواهند نمود دیگر دیگران ایشان هم که من
آنها را مکلف نکرده ام باز بسرور و خوشحالی در احکام من محکم خواهند نمود هر چند که مرا بچشم
ندیده اند اما بیقین قلب هر چه بایشان بفرمایم قبول میکنند انتهی ما مسلمانانیم که

کتب انبیاء عظام علیهم السلام را بقول پیغمبر آخر الزمان و کتاب مجید قرآن تصدیق و باحکام دین حنیف التزام داریم اگر قطع نظر از قرآن و فرمایش حضرت رسول بکنیم حجت کافیه نداریم خود معترض در صفحه بیست و پنجم از فصل اول در سطر هفدهم چنین گوید ولکن اگرچه از توریة ثابت میشود که عقیدهٔ وحدانیت خدا تعالی در رسم ختنه در دین حضرت ابراهیم بوده است الخ از معترض میپرسیم چطور ایمان بموسی آورده و تصدیق به توریة کرده اید پس اگر آن توحید که توریة میفرمایند تثلیث را از کجا اختراع کرده اید؟ کو ختنهٔ شما؟ که از عشرهٔ حنیفه است در دین حضرت ابراهیم علیه السلام

ثم اوحینا الیك ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا ده سنت است از دین حضرت ابراهیم تا قیامت نسخ نشده است عشرهٔ حنیفه میگویند پنج در سر است و پنج در بدن آنچه در سر است طم الشعر و اخذ الشارب و اعفاء اللحی و السواك و الخلال آنچه در بدن است غسل الجنابة و الطهور و تقلیم الاظفار و حلق الشعر من البدن و الختان اول من اختتن ابراهیم علیه السلام این سنتها از یهود و نصاری تبدیل شده مسلمین معمول داشته کودکان مسلمین قبل از تکلیف اقامهٔ اساس تعزیه داری و شکوه دستهای حسینی زیب و زینت معابد و مشاهد است ثالثاً خود معترض جماعت یهود را لتصدیق در حفظ کتب سماویه تمجید میکند در صفحهٔ سی و دوم از فصل سوم میگوید دیگر چه آن یهودان بعلم مشهور نبودند اما البته کتب انبیای خود مثل توریة حضرت موسی و زبور حضرت داود وغیره را با دقت تمام محفوظ میداشتند و از آن سبب ایشان و نیز نصاری

طم الشعر جزه او قصه

در قرآن بلقب اهل کتاب مذکور گشته اند انتهی این جمله را بالفظ البته و دقت تمام و لفظ محفوظ معترض تاکید میکند معلوم است در کتاب نبی و قول آن خلاف ما انزل الله نمیشود از روی وحی و الهام میگویند پس قصص و حکایات یهود باید مصدق باشد که عبارهٔ اخری تصدیق خدا تعالی است مسلمین بواسطهٔ کتاب خودشان قرآن و پیغمبر آخر الزمان تصدیق نموده اند جماعت نصاری انکار دارند پس عامل به مضمون کتاب از درست نبی ماییم نه شما از اینجا معلوم گردید که جمیع اعتراضات فصل سیم غیر وارد است اگر معترض بگوید این حکایات از مفسدین یهود است اعتبار ندارد میگوییم ما مسلمین از کتب سماویه ثابت کردیم که آنها مصدق قرآن ما است و بالعکس معترض بمدعی خود باید دلیل اقامه نماید دست خالی است بمجرد ادعا دعوی ثابت نمیشود و الا بانکار ملحدین و زنادقین باید همه آئین پیغمبران معصومین باطل باشد در صفحهٔ سی و سه از فصل سیم چنین میگوید از این مقدمه که قرآن در اکثر مواضع صریحاً میگوید که دین ابراهیم راست و برحق بوده است و نیز برحقیت مذهب یهود و بر صحت و من جانب الله بودن کتب الهامیهٔ ایشان شهادة میدهد چنانکه در سورهٔ عنکبوت مرقوم است و لا تجادلوا اهل

الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذی

وانزل علیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون انتهی مقصود

معترض اینکه حضرت رسول صلعم بردین یهود مایل بود چون آنها در دین حضرت ابراهیم
بودند چنانکه در همین صفحه از همین فصل در سطر چهارم چنین میگوید پس لغایت احتمال میرفت
که بطرف اهل یهود مایل گردیده استفسار کند که آیا دین حضرت ابراهیم مستقل بکدام عقاید و فرایض
و رسوم مذهبی بوده الخ باین آیه شریفه و آیه قولوا امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم
الآیه که در آتیه نقل میکنیم استشهاد نموده به مقصود خود جواب اولاً باحتمال در مقام مناظره
استدلال نمیشود این معترض از شک و ریب خالی نیست وثانیاً در این آیه شریفه جمیع اهل کتاب را
تصدیق نفرموده چنانکه مذکور داشتیم شرط صحه نبوة مدعی النبوة تصدیق انبیاء سابقین و
لاحقین است تصدیق انبیاء کتاب مجید قرآن و پیغمبر آخرالزمان را در اثبات نبوة خاصه
زعیم یافت علاوه قرآن مجید اهل کتاب را مطلق تصدیق نفرموده استثنا نموده ظالمین را
مراد از ظالمین آن کسانند که احکام توریة و انجیل را حفظ نکرده مخالف فرایض و رسوم حضرت
موسی و عیسی علیهما السلام رفتار نموده اند مثل جماعت یهود و نصاری که به تثلیث و تشبیه قائلند
و منکر پیغمبر آخرالزمان شده اند وثالثاً طریقه مجادله باحسن وجه را در آیه شریفه بیان فرموده
قولوا آمنا بالذی انزل الیکم الآیه حاصل مضمون اینکه بگوئید مابین حضرات موسی و عیسی و
محمد علیهم السلام و همچنین مابین توریة و انجیل و قرآن منازعه ندارد ما اهل کتاب که ایمان
بآنها آورده ایم چرا نزاع میکنیم مثل اینکه سلطان در قلمرو خودشان نصب ولاة و حکام

نموده بحسب اقتضا جریان دستوری بهریک داده جمعی در اخرین منصوب سلطان و دستور
ایشان شبهه و تردید میکنند عقلاء زمان و وجوه سکنه بلدان بآنها میگویند مرسِل و مرسَل علیه
یک است توقف در امتثال و التزام حکم آخری موجب ندامه و خسران و رد بر خود سلطان
و مرسلین سابق ایشان است پس از این آیه شریفه معلوم شد که جماعت یهود و نصاری در
حکم خداوند عالمین نیستند به دستور داده حضرت موسی و عیسی ع متقاعد نشده تقلید باباء و اجداد
نموده بمقام منازعه از اهل کتاب آمده اند در ذیل آیه شریفه در ذم این جماعت می فرمایند
و من هولاء من یؤمن به و ما یجحد باياتنا الا الکافرون الآیه الکفار
آیات و انباآت انبیاء علیهم السلام انکار آیات خداوند عالم است از آن جمله است
انباآت پیغمبران از رسول امین مسلمین که در کتب اسفار منزله از جانب رب العالمین بادی
الهی خبر داده است در سی ام از فصل اول انجیل یوحنا میفرماید که این است آنکسیکه بعد از
من خواهد آمد و پیش از من بوده است در فصل سی و چهارم انجیل یوحنا میفرمایند عیسی که فارقلیط
آن روح راستی را که خدا میفرستد بسوی شما تعلیم خواهد نمود شما را هر چیزی و بیاد شما خواهد آورد
هر چه من گفتم سلام من بر شما باد وداع میکنم من شما را در فصل چهل و دوم مرقس مذکور است که
دنیا منقضی نمیشود مگر اینکه قایم و برپا شوند امتی و مالک شوند مملکت را در فصل شصت و نهم انجیل
متی است که عیسی فرمود میگویم شما را که ملکوت خدا از شما انتزاع خواهد شد و باقی دیگر خواهد شد

در فصل بیست و هفتم انجیل مرقس حضرت عیسی میفرماید که هر که استنکاف کند که اعتراف کند
بکلام من از این گروه فساق و خطاکار پس خواهد آمد پسر آمینس با مجد خدا و ملائکه مقدسین او
و او را رسوا خواهد کرد انتهی مراد از آمینس حضرت آمنه مادر حضرت رسول ص است چه در زمان
انجیل آخر کلمه عوض تا سین داخل میکنند و در چند جا از اناجیل بآمدن ابن آمینس خبر داده اند
در فصل سی و هفتم همین انجیل میگوید ابن آمینس تا الیا بیایند و ابن آمینس زحمتها می کشد و دردها
ببیند انتهی مراد از الیا حضرت علی امیرالمؤمنین ع است در جمیع ترجمه ها وجهه ذکر حضرت
رسول ص باسم مادرش اینکه پدرش عبدالله است بر همه کس صادق میشود اشتباه باشد در فصل سیم
از کتاب یوحنا که آن را انگلیستی نام دارد نوشته است بشما میگویم کسیکه اسم او امین است
و خودش گواه امین و درست است و اول از مخلوقات خدا تعالی است بدرستیکه امین است
بزودی خواهد آمد انتهی ریبه و شبهه ندارد که یکی از القاب شریفه خیر البریه علیه و آله آلاف التحیة
امین است در جاهلیت معروف بمحمد امین بود و گواه بر اعمال همه مخلوقین آن وجود مقدس است
از این مضمون انجیل قرآن مجید خبر میدهد وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا
شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا و آن ذات مقدس اول ما خلق الله
است کنت نبیا و آدم بین الماء والطین قضیه همان نور که حضرت آدم در عرش دید
از کتب مفصله یاد گرفته اید و در تاریخ آدم مسطور است مراد از اوسط عدل است خیر الامور

اوسطها یا اینکه افضل است کنتم خیر امة اخرجت للناس و معنای دیگر هم دارد بنا با اختصار
و جیزه قناعت باین عبارات کتب سماویه نمودیم در صفحه سی و چهارم از همین فصل در خصوص
امی بودن حضرت رسول ص چنین مینویسد ولکن میتوان گفت که سبب آن لقب این
بوده است که او نه از یهود بلکه از امتها که غیر یهود میباشند بر پا شد الخ جواب ما این اهل فن
از مسلمات است که لغة تقلیدی است کسی نمیتواند الفاظ را تفسیر برای بکند در هیچ لغة
امی بمعنی امتها نیامده ام در لغة بچند معنی آمده بمعنی اصل هر شیء چون حضرت اس فروع
و اصول دین حنیف را استوار فرمودند بمعنی مقتدی و پیشوا آمده است و بمعنی صاحب دین
و شریعة آمده است در حرف میم گوید محمد کایا اغابا باد بیطمع هو باو یهیه
کلیلیا انتهی یعنی محمد ص بزرگ صاحب قهر از چوب خواهش کرده شد که فرو نشانده بوده را و او با
کل و بهتر از همه انتهی چوب خواهش شده اشاره و کنایه از نسب طیبه آنحضرت است راجع بوعده حضرت
ابراهیم ع بعد از تصریح باسم مبارک حضرت جای شبهه نیست احبار و قسیسین یهود و نصاری از این وحی گویک
به تنگنای افتاده نتوانستند انکار کنند چنین تاویل میکنند که در وحی محمد را ملک خوانده است نه نبی غافل
از اینکه در کلمات انبیاء و عبارات توریه و انجیل بر نبی ملک اطلاق کرده اند چنانکه در سفر سیم در باب
سی و سیم حضرت موسی ع را پادشاه خوانده است در وعده های حضرت ابراهیم ع انبیاء را از اولاد حضرت
اسحق ع را پادشاه خوانده مکه معظمه را ام القری گویند چون دحو الارض از آن بقعه شریفه شده

دنیا نیکه قبلهٔ اهل الارض و مقصد عالم است باین معنی حضرت را امّی گفتن و صحّت و بمعنی
یارائی نبودن بنوشتن یا کسیکه بطبیعه بزرگ شود و تعلّم و تدریس نکند بر سرشت اصل باشد
نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت ❁ بمعجزه مسئله آموز صد مدرّس شد
بدیهی است هیچ تاریخ نشان نداده که حضرت تعلّم و تدریس نموده‌اند معترض بخلاف جمیع
اهل تواریخ حرف میزند از امّی بودن پیغمبر آخر الزمان خداوند رحمن در کتب انبیاء
بنی اسرائیل خبر میدهد و یادم یدعو یسرائیل لوائیل هنابی مشوکاع ایش
هاروح عل روب عونخا و رباه مطماه یعنی بنی اسرائیل میدانند و میشناسند
که پیغمبر امّی دیوانه و مصروع مرد صاحب روحی الهامی و صاحب وحی است انتهی مقصود
از این وحی تعرض خداوند است بر بنی اسرائیل یعنی پیغمبر که شما با آن نسبت صرع و جنون میدهید
آن پیغمبر صاحب وحی و الهام است آخر وحی مشعر باین مطلب است عل روب عو
نخا و رباه مطماه یعنی بسبب کثرت عصیان و بغض تو شما را مشوکاع میگویند یعنی
مجنون در صفحهٔ سی و یکم در سطر شانزدهم چنین مینویسد امّا در بارهٔ یهود البته هر شخص
تربیت یافته میداند که ایشان در ایام حضرت محمد خصوصاً قبل از هجرت نهایت قدرت
و اقتدار در مملکت عرب داشتند و کثیر نیز بودند و میان طوایف قویترین بنی قریظه
و بنی قینوقاع و بنی نظیر عمده اقوام میبودند و از آنجمله چون آخر الامر ظاهر گردید که

ایشان مصمم بر این میباشند که به نبوّه و رسالت حضرت محمد اعتراف نمایند جنگها
چند با بین ایشان و مسلمانان واقع شد و مؤمنین باشکال تمام قادر بر این گشتند که ایشانرا
مغلوب ساختند و بدم شمشیر بگذرانند و یا از مملکت عرب برانند انتهی این جمله برای
تائید مقصود خود میآورد که حضرت شما بین یهود بود جواب اغلاط معترض بعهدهٔ او است
عین عبارترا نقل کردیم صاحبان فضل و کمال و اطلاع یابندگان از تفصیل و اجمال تمیز دهندگان
از صحت قیل و قال میدانند که غلبهٔ مؤمنین بطوایف یهودان خالی از زحمت و اشکال انجام
و اختتام یافته با اینکه بحسب عادت ممتنع و محال بود پس از سه روز محاصره بانصرة الهیه غضب
جسته بنی قریضه بحکمیّة سعد بن معاذ رضا داده پس از قتل ابطال و سبی نسوان و اطفال قسمت عقار
و اموال نمودند بلا اشکال در بدو قتل از جدال رؤسای یهود مشاوره در قتال نمودند زهیر بن
باطا که معمر و مرد دانا و با علم بود چشمهایش نابینا و توریة را خوانده و میدانست برای آنها عبارت
توریة را خواند انه یبعث نبیاً فی آخر الزمان یکون هجرته بمکة و مهاجرته الی المدینة فی هذه البحیرة
یرکب الحمار العری و یلبس الشملة و یجتزی بالکسیرات و التمیرات و هو الضحوک القتال فی عینیه
حمرة و فی کتفه خاتم النبوة یضع سیفه علی عاتقه لا یبالی من لاقی یبلغ سلطانه منقطع الخف
والحافر انتهی جماعت یهود قبول نکردند چنانچه در ذیل این جمله از توریة فرمایش حضرت
موسی را به معترض میخوانم اگر قهداً برچرادکنه هدایته یابد غلبه جستن حضرت بجماعت یهود با آن

شکوه وحشمت که داشتند کمتر از غلبهٔ حضرت موسیٰؑ به قبطیها نیست هر دو با معجزه است
وثانیاً حضرت عیسیٰؑ این غلبهٔ مسلمین وذلت یهود را در فصل هفتاد وششم انجیل لوقا میفرماید
هرگاه به بینید لشگرها یورشلیم را احاطه کرده بدانید که خرابی یورشلیم نزدیک شده ودر آنوقت
یهودان بکوهها خواهند گریخت آنهائیکه داخل شهرند به بیرون میگریزند وآنهائکه در خارج اند
داخل نشوند چه این ایام انتقام است تا برسد وقت آنچه خدا خواسته است وای زنان آبستن
وشیرده در این روزها چه در زمین شدت وتنگی بسیار خواهد نمود واین قوم یهود بسختی گرفتار
خواهند شد وباسیری خواهند رفت ویورشلیم جای آمد وشد هر امتی خواهد بود تا کامل شود روزگار
زمان سائر امتها بر سه وعلاماتی در خورشید وماه وستارگان حاصل شود وزمین را تنگی برید وچون
اینها شود سرها راست کنید که خلاص شما نزدیک شده ونگاه کنید بدرخت انجیر وهر درختی که
چون شکوفه کرد ومید نهید تابستان نزدیک شده همچنین چون شما اینها را به بینید بدانید ملکوت
آسمان نزدیک شده وحق میگویم این گروه از جا نخواهد جنبید تا اینهمه واقع شود وممکن است که آسمان
وزمین زایل شوند وسخن من زایل نخواهد شد انتهی فرمودهٔ حضرت عیسیٰؑ علاماتی در خورشید وماه
وستارگان حاصل شود الخ یا اشاره است به شق القمر ورد الشمس از معجزات نبینا محمدؐ یا اینکه
اشاره است بعلایم ولادت باسعادت آنجناب قال الواقدی فی تاریخ النبیؐ فی صفحه
مائة وستة وسبعین فلما کملت تسعة اشهر لرسول الله صلی الله علیه وآله استقرت

کوکب فی السماء الا من موضع الی موضع یبشرون بعضهم بعضاً والناس
ینظرون الی الکواکب فی السماء مبهوتاً لا یستقرون فاقام ذلک ثلثین
یوماً انتهی در صفحهٔ سی وچهارم از همین فصل آیهٔ شریفه را عنوان نموده قولوا امنا بالله
وما انزل الینا وما انزل الی ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب و
الاسباط وما اوتی موسی وعیسی وما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق
بین احد منهم ونحن له مسلمون انتهی جواب از لطف خداوند دیان این آیهٔ
هدایة نشان بقلم معترض جریان در مقام اعتراضات به پیغمبر آخر الزمان تحریر وبیان
یافته بالمشاهده وعیان فرق مابین دین واسلام وشریعه وایمان وملت وامت رسولان
نگذاشته بدانکه دین عبارت است از احکام مجعوله برای مصلحت وآسایش عامه از روی
حکمت الهیه بنی من حیث اینکه مبلغ این احکام است بوحی یا الهام دین را اضافه بر نبی
میکنند مثلاً دین موسی ودین عیسی وهکذا من حیث اینکه مجعولات خدا است اضافه بخدا
کنند دین خدا میگویند وباعتبار اینکه کیفیة دین باملاء وفرمودهٔ رسول باشد ملت گویند
بل نتبع ملة ابرهیم حنیفاً الآیه باعتبار اینکه دین جمیع پیغمبران نسبت بافراد ایمان آورندگان
یکست شریعه میگویند ایمان اطلاقات کثیره دارد معنی جامع تصدیق نبی است فی
جمیع ما جاء به النبی من عند ربه والعمل به اسلام شرعاً اقرار بشهادتین لغة تسلیم شدن

باحکام و قلباً تصدیق و اذعان اگرچه نباشد عمل بارکان امت هر نبی تابع و پیروان
او هست اگرچه درک حضور او نکنند امة النبی اتباعه پس در این آیه شریفه خداوند عالم بر امم
سالفه با دلیل عقلی احتجاج فرموده یعنی با حکم لزوم عقلی که طریقه معرفة انبیاء معجزه است
چنانچه از انبیاء مذکورین صدور معجزه جهة تصدیق و اذعان هست هکذا آن جهة ملزمه
در پیغمبر آخر الزمان موجود است پس ایمان به بعضی دون بعض موجب مناقضه و مخالفه دلیل عقل
است اصل ایمان توحید خداوند عز و جل است ینبوع اول دین و اسلام و اساس تصدیق
انبیاء و شرایع است مادامیکه این سرچشمه از روی عقل فطری مستحکم نشده تصدیق انبیاء و کتب
سماویه مستحیل است فلذا در آیه شریفه ایمان بخدا تعالی مقدم داشته میفرماید قولوا آمنا
بالله و ما انزل الآیه بمقدار نقص و فتور در معرفة الهی مجرای ینابیع معارف دینیه تقصیر
و قصور حاصل میشود از آنجا است که جماعت یهود و نصاری مخالفه دلایل عقلیه نموده منکر
آیات کتب وحی و الهامی گشته تکذیب نبینا محمد صلعم نموده اند با اینکه دلیل عقلی و نقلی فیمابینهم
فرق نمیدهد لا نفرق بین احد منهم اگرچه در فروع ادیان و شرایع پیغمبران متفاوت
هست ولی در اصول یکی و تفرق ندارد والذی اوحینا الیک و ما وصینا
به ابرهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه الآیه پس
تکذیب یکی از ایشان انکار جمیع و عدم التزام بحکم عقل است آنرا تقلید و عمل باهوا

و آراء میخوانند که خارج از دین خدا است در رد این میفرماید و نحن له مسلمون یعنی اسلام
پیغمبران از روی وحی و الهام ملک علام است برای اطاعه و انقیاد آن ذات واجب الوجود
نه از روی تقلید با سلف و عمل برأی مثل یهود و نصاری اتخذوا احبارهم و رهبانهم
و المسیح ابن مریم اربابا من دون الله الآیه و آیه دیگر مقتضی ایمان بخدا تعالی از روی
وحی و الهام و امتثال احکام بجهة طاعة و هدایه باسلام تصدیق همه پیغمبران است با معجزه
و بیان و عدم تفرقه مابین ایشان باشد که همه انبیاء مرسلین صاحبان دین و آئین و صنعت وصیت باتحاد
آن نموده و وصی بها ابرهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین
فلا تموتن الا و انتم مسلمون الآیه ضمیر راجع به ملت است در آیه سابقه و من یرغب
عن ملة ابرهیم الا من سفه نفسه و لقد اصطفیناه فی الدنیا و انه فی الآخرة
لمن الصالحین الآیه توبیخ فرموده یهود و نصاری و جمیع مشرکین از عدنان و قحطان چرا افتخار
یهود باینکه از اولاد اسحق اند افتخار نصاری باینکه حضرت عیسی از طرف ام با سرائیل است افتخار
عدنانیون باینکه از اولاد حضرت اسماعیلند قریش میگویند جمیع خیر و فضیلت با بیت الله الحرام
است که ایشان بنا کرده اند مرجع جمیع افتخارات فرق و احزاب حضرت ابراهیم است آن جناب
بجهة مصلحت عباد و محبت بهدایه و ارشاد از خداوند خالق العباد پیغمبر مستقیم الصراط خواسته
با معجزات باهرات و بینات ظاهرات حضرت محمد بن عبد الله ص را مبعوث فرموده از روی

لجاج وعناد وتقلید به آباء واجداد تمرد از اذعان وانقیاد نموده اند وحال اینکه جمیع انبیاء
اولوالعزم در صحف واسفار وتوریه وانجیل بشارة ازآنجناب داده اند من جمله باسوقی است
که در کتاب شعیا پیغمبر در بیان چهل ودوم میفرماید هحرشیم شماعو وهاعیودیم
هبیط لیراوت می عیوره کی ایم عبدی وحوش کملئاخ اشلاغ می عیود
کیم شولام وعبو کعود اوذ نای داتوت دبوت ولونیشمود یاقوح
اذنیم ولوایشمع یعنی ایجماعت امتیان وکوران گوش بشنوید وببینید که نیست اعمی وکور کری
مثل این بنده که من فرستم او را مسلم وفرمان بردار است همه چیز می بیند ومیشنود ونهایة ندیده ونشنیده
انگارد وخدا میخواهد بسبب راستی او بزرگ کند کتاب را انتهی ومن جمله در سفر تکوین در فصل
سیزدهم در آیه چهاردهم میفرماید واده نای اعرال وابرام اجرهبارد لوط یعمو
رسانا عینخا وداه مین هما قوم اشر اناشام صافونا وانقبا واقدما
وایاما کی ات کال ها ارص اشر اتار ولخا ائتنا ولزرعخا عدعولام
وسمتی ات زرعخا کعفر ها ارص اشر ایم یوخل ایش لیمنوت ات عفرها
اوص عم زرعخا یمانه یعنی خداوند فرمود به ابراهیم بعد از جدا شدن از لوط از نزد او که بگشا
چشمان خود را وملاحظه کن اطراف زمین را واین مکان را که در این مقام داری از اطراف
جنوب وشمال مشرق ومغرب که جملهٔ آن زمین را که می بینی تو بدهم آنرا وبه ذریهٔ تو واولاد

تو تا آخر عالم ونسل تو را مانند خاک زمین زیاد وبابرکت خواهم نمود چنانکه کسی خاک را
نمیتواند شمرد انتهی در کتاب شعیا پیغمبر چنین فرماید هادی ثونوت هینه بابو وحد
اثوت انی مکید بترم تسمحنا اشمیع اتخم ایدا انشا قدا رباود نوشیره کد
وناه شبر جارائش تهیلا تو منیفها رص یوردهیام ایم لوایم ویوش
وهم مسمو میدبر دعاد وحصیریم تشو قید ادباد ونو بو شو سلع مروش
هادیم ایصوحو یاسیمولد وناه کاوت اوت هی لانقو با ای ایم یکید
یعنی اینک طایفهٔ پیشینیان آمدند وآینده کان را پیش از آمدن وظاهر شدن بشما اعلام میکنم ومی
شنوانم مدح میکنند از برای خدا مدح نو وتسبیح کنند او را در اطراف زمین ودریاها وجزیره ها
وبیابانها وشهرها وخانه ها ومکانها که مسکن اولاد قیدار است وساکنان سر کوهها وبلندیها
فریاد کنند وعزت از برای خدا قرار دهند وتسبیح خدا را در جزیره ها معلوم کنند انتهی در بیان
چهل ودوم کتاب شعیا در ذیل همین باسوق میفرماید که الله هدوادیم عیتیم ولو
عزونیم فاسوغ آحور نیووشی بوشد هبوتحیم بیاسل ها اوم دیم ملیخا
اتم ابو هنو یعنی این سخنان را که خبر داده ام البته خواهم کرد وبجا خواهم آورد پس شرمنده
وسرنگون ورو سیاه شوند آنجماعت که پناه به بت میبرند ومیگویند به بتان ریخته که شما
خدایان مائید انتهی مدح نو همین قرآن خواندن که یک لذ اسماء شریفه قرآن است یاد خدا

در بلندیها اذان مسلمین است بالای مناره ها و بلندیها جزایر و اطراف عالم را تسبیح کنندگان از مسلمین پر نموده قیدر پسر حضرت اسمعیل پیغمبر است چه پیغمبر مسلمین بتهارا پیغمبر ما از بیت الله الحرام سرنگون ساخت و بت پرستان را ذلیل در سیاه فرمود بعد از حضرت ابراهیم کسی از پیغمبران بتهارا نشکسته بجز محمد بن عبدالله ص از این آیات صحف و اسفار با اولوا الالباب و الابصار پر واضح و آشکار شده که پیغمبر صاحب ذراری که جمیع اقطار و امصار عالم را بمنزله خاک پر نموده اند بجز آن وجود مقدس از اولاد قیدر و ابراهیم نشده حسبان فرهست و مجان کیاست بدلالت عقل و صراحت نقل اطلاع از خساست مذهب و خبره از جهالت و ضلالت یهود و نصاری یافته گردن از ربقه تقلید رها نموده بدلالت معجزه و کتب منزله اذعان فرموده شرف اسلام یافته بطعن و لعن اجداد مفتخرند از این اجل خالی از اشکال جواب صفحه چهارم معلوم شد که در آخر سطر اول چنین میگوید و بسیاری از آنانیکه در ایام سلف آن مذاهب را بتفتیش و تفحص از روی تقلید از آبا و اجداد پذیرفته بودند الآن چه خفیة و چه علانیة ترک کرده ادیان مختلفه دیگر را قبول میکنند زانرو که هنوز کسی را دریافت نکرده اند که بتواند دین اسلام را برای ایشان بطور عقلی اثبات نموده حقیقت آن را هویدا و ثابت گرداند انتهی معترض در این جمله انکار محسوسات نموده کرورات نفوس بمرور دهور و بموجب فحص از ادیان حقانیت دین اسلام را احراز نموده ترک مال

و اهل و عیال کرده از دار کفر هجرت بدار اسلام نموده اند اگر ناظرین محترمین صرف اوقات فرموده مرور بتمامه این وجیزه بفرمایند رذالت و ضلالت یهود و نصاری را میدانند که آن تاسیسات ابدا از خدای تعالی شانه و پیغمبران نشده همه آن عقاید مخالف ضروره عقلیه است این جمله را پدران معترض بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند قالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا الآیة خدای تعالی جواب داد بل ملة ابراهیم حنیفا الآیة یعنی دین یهود و نصاری مختلف فیه است ملت ابراهیم که مجمع علیه است باید او را قبول و اطاعت بکنیم عقل اجازه نمیدهد که متفق علیه را ترک نموده مختلف فیه را بگیریم بدلیل آیه شریفه قولوا امنا بالله وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم الآیة میفرماید فان امنوا بمثل ما امنتم به فقد اهتدوا وان تولوا فانما هم فی شقاق فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم الآیة این مماشات با خصم است یعنی اگر مثل دین اسلام یافتند ایمان آورند باز هدایت یابند مقصود تبکیت و الزام خصم است مثل اینکه شخص استشار میکند رای حق و صواب را بیان میکنی بعد میگوئی اگر بهتر از این رای دارد او را قبول بکن و حال اینکه میدانی بغیر از این رای صواب ندارد از فصل سیم در صفحه سی و ششم قصه هابیل و قابیل را عنوان نموده تا در صفحه سی و هشتم چنین مینویسد آدم و زوجه اش بر هابیل گریه و زاری مینمودند نمیدانستند هابیل را چه کنند زیرا که از دفن کردن وقوف نبودند الخ قضیه غراب و دفن رفیقش را

ازروی ترجمه مینویسد در سطر شانزدهم چنین مینویسد آدم گفت من مثل کلاغ کار میکنم
فی الفور نعش هابیل را گرفته در زمین کافت و او را دفن کرد انتهی بعضی افسانه ها و کلام
غیر مناسب میبافد تا در ذیل مطلب در صفحه چهلم میگوید پس برای فهمیدنش لازم بود که بآن
ینبوع این آیه قرآن رجوع نمائیم چنانکه الآن کردیم و مطلب را واضح ساختیم انتهی جواب
حضرت آدم ابوالبشر صفوة الله اول خلیفه در روی زمین قبل از خلق خلیفه و مسجود ملائکه
مؤسس دین و شریعت که همه ملت و نحله در او اختلاف ندارد نسبت جهل حکم دفن و عجز
مواریه میت باینان داده نسبت سفه و خلاف حکمه دادن است به خدا تعالی که همچون شخص
جاهل را خلیفه عمومی در عموم احکام نموده تعالی عن ذلک این مرد معترض از کذب و افترا غیر متحرز
تکلم میکند کانه یتخبطه الشیطان من المس تمام سیر و تواریخ مینویسید که غراب برای قابیل
مواریه را یاد داد از همین فصل در صفحه چهلم قصه حضرت ابراهیم با نمرود عنوان نموده پس از
غلط بافی زیاد در صفحه پنجاه و هشتم در سطر چهاردهم چنین مینویسد واضح باد که ذکر نمرود در آن
حکایات مثل اینست که گویا شخص نادانی تاریخی تصنیف کرده بنویسد که سکندر اعظم نادرشاه
ابراهیم را در آتش انداخت و این را ندانسته باشد که از اسکندر تا نادرشاه چقدر وقت گذشته است
و این را نیز ندانسته باشد که نادرشاه هرگز در آتش انداخته نشد انتهی معترض خود شرا میگوید کتابی
تالیف نموده نه تاریخ میداند نه از قول انبیاء و نه از کتب منزله خبر دارد و نه به جهل خود

ملتفت است این را نفهمیده که نمرود و مثلا فرعون اسم شخص واحد نیست که گمان کند اسم
سلطان زمان حضرت ابراهیم نمرود و نام ملک ایام حضرت موسی فرعون نبود
غافل از اینکه نمرود لقب است بکل سلاطین کلده و هکذا فرعون به جمیع ملوک فراعنه میگویند
مثل اینکه قیصر بملوک روم و کسری بملوک عجم میگویند کائنا من کان اسم شخص ملک هرچه
باشد بهتر اینکه عنان قلم باجمال تاریخ سلطان روم و عجم منعطف سازم بدانکه قیصر لقب
هرقل سلطان روم بوده و ملقب شده با آن هرکه پادشاه روم باشد هرقل بکسر ها و فتح و کسر
را و سکون قاف یا بسکون را و کسر قاف بر وزن قلفل یا بفتح ها و فتح قاف است
بوزن جعفر همه را تاریخ ضبط نموده اسم پادشاهی است لذا پادشاهان روم در مذهب نصاری
بوده اول کسیکه سکه زر بطلا و شرفی اختراع نمود او بود و او کسی است که بنا معبد کلیسا
بجهة نصاری گذاشت در علم نجوم مهارت تمام داشت ولادة باسعادت حضرت رسول صلعم
را بقران علویین دانست فهمید که سلطنتش پیشرفت میکند بعد از بعثت بحضور مبارک
نوشت که من مسلمان شده ام حضرت فرمود در دین نصاری باقی است و چنین شد بعد از
وفات حضرت در ایام ابی بکر در دست مسلمین مغلوب شد تفصیلش در جای خود مضبوط شده
از ایشان است اسفانوس مخرب بیت المقدس سوزاننده توریه از ایشان است تالون
سیزده سال سلطنة نمود رسولان حضرت عیسی را ریش تراشید بعد از مدتی ملاحظه معجزات نمود

نادم گشت حکم کرد بعنوان کفاره ریش خود و اهل مملکت را تراشیدند تا حال در میان فرنگیان مرسوم
شده . کسری بروزن عیسی معرب خسرو است لقب است بهر پادشاه عجم جمعش اکاسره بغیر
قیاس صاحب قاموس کسایره و اکاسر و کسور را نیز در جمع آن نوشته است لغویین
اجماع دارند براینکه کسری معرب خسرو است بمعنی واسع الملک است خسرو پرویز یعنی پادشاه مظفر
بملک عزیز نواده انوشیروان عادل از طبقه چهارم پادشاهان عجم است ایشان را ساسانیان
نیز گویند اول ایشان اردشیر بابک بن ساسان الاصغر از نسل ساسان بن بهمن اسفندیار است
در تواریخ مسطور است که حضرت عیسی ع در عصر اردشیر بن بشان مبعوث شد بعد از او پسرش
شاپور که از طرف مادر از اولاد اشک بن اشکان است مالک تخت و تاج گردید مانی نقاش
که اجمالاً بیان گردید در عهد او ظاهر شد سی و دو نفر از شاپور پادشاهی عجم را کردند اکثر بلاد روم
و عرب و ترک و هند را بحیطه تصرف در آوردند بهرام گور از سلسله مذکوره بوده شاپور
ذو الاکتاف پادشاه دهمی است از این سلسله در وقت مردن پدرش هرمز بن نرسی
بن بهرام ثالث در حمل مادر بود تاج شاهی را بسر مادرش گذاشتند باتفاق کمر خدمت و جانفشانی
بمیان بستند تا اینکه شاپور متولد شد و مدت هفتاد و دو سال به نیکنامی پادشاهی نمود انوشیروان
بن قباد پادشاه بیستم ایشان است بزرجمهر حکیم وزیرش بود حضرت رسول ص در زمان او
متولد شد خسرو پرویز نواده اش پادشاه بیست و دوم بود در تاریخ مسطور است حشمت

و قدرت خسرو با حدی از سلاطین ممکن نشده او تختی داشت در نهایت ارتفاع هزار و
یکصد و بیست نفر استاد که هر یک سی نفر شاگرد داشت مدت دو سال بلا تعطیل کار کردند
آن تخت را درست نمودند یکصد و چهل هزار میخ نقره بآن زده بودند از صد مثقال تا شصت
و بچند قسم منقسم بود که در هر فصل بطرزی از اطراف آن می نشست و بگوهرهای قیمتی مرصع و یکهزار گوی
زرین از آن آویخته هر گوی پانصد مثقال صورت دوازده برج و هفت کوکب و اعمال
ساعات و غیر ذلک بر آن مرتب نموده بودند سی هزار زین مرصع و صد گنج داشت هر یکی
باسمی موسوم و دویست فیل داشت پنجاه هزار اسب در طویله داشت و دوازده هزار شتر
فقط کارخانه مخصوص او را می کشیدند سی و هشت سال و چند ماه پادشاهی کرد بعد از بعثت
حضرت رسول ص نامه به خسرو نوشته دعوة به اسلام فرمودند بعد از خواندن در خشم شده
نامه مقدسه را بدرید و گفت بنده من به من چنین مکتوب میکند جواب باز نداد خبر بحضرت
آوردند فرمودند مزق کتابی مزق الله ملکه در روایت دیگر فرمودند اللهم مزق ملکه
پادشاه یمن آنوقت باذان مکنی بر ابو مهران بود باو نوشت دو نفر بفرست این شخص
که مدعی نبوة است دست بسته بنزد من بیاورند بحسب حکم کسری مردی از ابطال
رجال و فارسی از مردان نامدار بابویه نام را بهمراهی خرخسره بسوی حضرت مأمور ساخت
و توصیه بحسن ادب نمود بالجمله شرف حضور یافتند شش ماه در خدمت مبارک برای

جواب نامه باذان معطل شدند روزی دل خسته گشته عرض نمودند یا بهر ای بسیج راه
شوید یا اینکه ما را مرخص فرماید حضرت فرمود انّ ربّی عزّ وجلّ قد قتل ربّک سلّط
الله علیه ابنه شیرویه حتّی قتله البارحة مورخین مسطور داشته اند که شب سه شنبه
دهم جمادی الاولی قباد مشهور بشیرویه پدرش را کشت رسولان مرخص شدند به نزد باذان
رجوع کردند در این مدت از معجزات و کرامات هرچه دیده بودند و خبر قتل خسرو را باز خواندند
باذان گفت منتظر باشم اگر در تاریخ مذکور امر بهمین طور است اخبار حضرت رسول باشد ایمان میآوریم
پس از چند روز منشور شیرویه رسید که من کسری را در شب سه شنبه کشتم اهالی یمن را بر بیعت من
دعوت کن بالجمله باذان و اهالی یمن بالکلّه شرف ایمان یافتند قباد بعد از قتل پدرش
بسریر مملکت متمکن گشت و هفده نفر برادر خود را هم کشت الملک عقیم بعد از شش ماه
فوت و ترک تخت و تاج نمود پوران دخت و آزرمی دخت دختران خسرو پرویز که
در وجاهت رخسار و صباحت دیدار قرین ایشان نبود در جمیع امصار نبود هر یک آنیک
امی مدّتی پادشاهی و جهانبانی در ملک موروثی اجدادی نمودند آخر پادشاه اکاسره یزدجرد
بن خسرو بن هرمز بن انوشیروان عادل که پادشاهی و دومی بود به مسلمین مغلوب دخترش
شهربانو خاتون اسیر و والده حضرت امام زین العابدین ع شد اما فراعنه اول ایشان
ریّان بن حمر بن ماران یوب بن قحطان بن عابر یکصد و هفتاد و پنجسال در مصر

سلطنت نمود حضرت یوسف ع وزیرش شد فرعون زمان حضرت موسی ع به پنج پشت باو
میرسد نامش ولید بن مصعب است اما نمارده پنجاه و هفت نفرند از نسل کوش بن کنعان
بن حام اول نمارده دوّمی قیلاطوس سیمی قمیروس چهارمی شمیروس پنجمی کرویوس ششمی
افادوس هفتمی انیبوس شمیرم دختر افادوس زوجه انیبوس نمسیر را زائید تا این وقت در مذهب
صائبین بودند محارم را حلال میدانستند چه شمیرم برادرزاده انیبوس بود بالجمله نمسیر نمرود
زمان حضرت ابراهیم ع دعوی ربوبیت کرد در محاجه مغلوب حضرت را القا بنار جنات
عدن وشمار نمود در مدت سی و نه سال صاحب سلطنة و مملکت وارثه آخر در دست
بعوضه عاجز و هلاک شده الی دار البوار قرار یافت اطناب از این اجمال موجب ملال
ناظرین مجربین از تفاصیل مسبوق هستند از این معلوم شد جواب آنچه در همین صفحه در سطر
یازدهم چنین بگوید و علاوه بر این همه معلوم باد که نمرود جبار بر حسب قول حضرت موسی ع
در توریه نه در ایام حضرت ابراهیم ع بلکه قرنهای عدیده قبل از تولدش زیست نموده انتهی
چه شبیه است حال این معترض بحال عروس مرده مائی بابت اینکه مشغول القضاء حاجت و تخلیه
بود پدر شوهرش تصادف نمود از کثرت حیا و ادب دامنه دامن را بسر و صورت
کشیده غافل از اینکه صورة انس و جان در آئینه سکندری نمایان شط دجله لبریز از بغداد
در جریان در صفحه پنجاه و نهم از همین فصل قصه ملکه سبا و آمدنش به نزد حضرت سلیمان ع

چنین مینویسد اگر آنچه را در بارهٔ بلقیس ملکهٔ سبا مکتوب است با آنچه در ترکوم ثانی کتاب
استر مندرج است مقابله کنیم می بینیم که بر حسب حجهٔ معترضین این حکایت نیز از
اهل یهود بمسامع حضرت محمد ص رسیده او را پسند آمد بنوعیکه آنرا نیز داخل
قرآن گردانید الخ در ذیل این قصه در صفحهٔ شصت و سیم چنین میگوید این است آنچه قرآن
در بارهٔ ملکه سبا میگوید و آنچه در این سوره نسبت بآن تخت مکتوب است تفاوت
کلی دارد با آنچه در ترکوم مزبور یافت میشود الخ در صفحهٔ هفتاد و پنجم چنین مینویسد الان
مناسب است که استفسار نموده بیان کنیم که آیا این حکایت ملکه سبا که در عبری شبا خوانده میشود
اصلی دارد یا ندارد و اگر بکتاب مقدس رجوع نمائیم می بینیم که البته اصلی دارد الخ در صفحهٔ
هفتاد و هفتم چنین میگوید و هر که آن حکایت ملکه سبا را که در فوق از ترکوم ترجمه کرده ایم
ملاحظه نماید البته خواهد فهمید که آن افسانه مشابه آن قصص میباشد که در الف لیلا و لیلا مندرج
است اما حضرت محمد ص این را ملتفت نشده و تمام آن مطلب را از یهود شنیده گمان برد
که اینان آنرا از کتاب مقدس برای وی خوانده بودند و از آنجهة آنرا در قرآن داخل ساخت
انتهی مقصود معترض اینکه قصص و حکایات قرون ماضیه در قرآن مجید بعضی در کتاب
مقدس نیست و بعضی که هست مخالف آن کتاب و موافق تواریخ یهود است جواب اولا
نبودن حکایات در کتاب مقدس دلیل کذب قرآن نمیشود چه در هیچ جای آن کتاب

ملتزم نشده که جمیع وقایع قرون خالیه را ذکر کنند و ثانیا اگر نوشتن و ننوشتن کتاب مقدس
دلیل صدق و کذب مطلب باشد نبوة انبیاء غیر مذکوره در آنکتاب بلکه نبوة همه انبیاء علیهم السلام
باطل میشود چون تکذیب یکی از ایشان انکار همه پیغمبران است در آنکتاب ذکر نشده مگر حضرت
ابراهیم و اسمعیل و نوح و لوط علیهم السلام و چند نفر دیگر و بس و ثالثا اگر تواریخ و کتاب جماعت
یهود بی اعتبار باشد شخصا نبوة عیسی باطل میشود چه در عهد بعثت آنجناب بجز یهود
و مجوس از اهل کتاب ملتی نداشت با آن طول مدت و اندراس شریعت که مابین حضرت
موسی و عیسی علیهما السلام داشت تفصیل در سابق ذکر یافت معترض را بجز تواریخ و اقوال
رهبان و احبار یهود بدلیل نقلی طریق ندارد اذ لیس فلیس و رابعا کتاب مقدس کلام
الهی و نبی نیست بلکه مجموعهٔ حواریین است بآن کیفیت که در خاتمه شرح یافت در صورت
تعارض با اخبار قرآن مجید باید رجوع بمرجحات بکنیم موافقت بتواریخ اسلاف اهم چه چنان
تکارا و تاریخ یوسف بن کوریا و یوسف بن البو و کتاب یونین و ترکوم و سایرین
که مطلعین میدانند و هکذا موافقه با کتب سماویه هر کدام که قصص مسطور در آنها نشده و مرجحات صحیحه
مضمون قرآن مجید است عقلا با وجود تحریف هفتاد نفر مترجم در خاتمه اشاره یافت
قطع حاصل است هر قصه که در کتب مقدس با کتب و تواریخ مزبوره مخالف است
از تحریف محرفین شده و البته اگر جماعت نصاری انصاف کنند الیوم در آنها کتب مذهبی

آسمانی که قول و وحی خدا و رسول باشد نیست علاوه از رهبان و احبار و صابان اطلاع از
احوالات قرون و ازمان بحضور پیغمبر آخر الزمان شرفیاب از روی اختبار و امتحان
موافقت این قضایا و جریان یافته طریقه اسلام و ایمان را گرفتند آن احوالات تاریخ
بزرگ است ناظرین محترمین اطلاع کامل دارند ذکر آنها خلاف اختصار خامساً این معترض
چنانچه ملتزم است به بطلان هرچه در کتاب مقدس یافت نمیشود پس معین فرماید از کجا به
تثلیث یعنی اقانیم ثلاثه قائل شده حضرت عیسی را گاهی پسر خدا میدانسته و گاهی شریک باری تعالی
میخوانند این عقاید فاسده که بخلاف عقل و نقل است اتخاذ مسلک نموده اند در کدام فصل از
آن کتاب نوشته که عیسی لعنتی شده و بدوزخ رفته معذب گردید در کتاب عقاید نصاری مثل (فیلیس
اودونس) و سایر کتب عقاید که از تفصیل آنها اجمالاً نوشتیم در خاتمه نوشته اند البته کسیکه
حضرت عیسی را خدا بداند باید دین ناحقش همینطور شود و سادساً خود معترض تواریخ یهود
و قرآن مجید را در صفحه نود و هشتم در سطر دوم از همین فصل تصدیق میکند چنین مینویسد ولکن
در قرآن بعضی عجایب دیگر هم نسبت بآنچه در ایام حضرت موسی در بیابان واقع گردید یافت میشود
در صفحه سی و دوم در سطر هفتم مینویسد اما البته کتب انبیاء خود را مثل توریه حضرت موسی
و زبور حضرت داود وغیره را با دقت تمام محفوظ میداشتند الخ بدیهی است حفظ کتاب
همین یاد گرفتن مندرجات اوست اگرچه در اصطلاح آئین عمل بآن است پس معلوم شد که قرآن

با کتب سماویه مطابق انکار قرآن انکار آنها است بیچاره معترض شعر گفته بضرورت افتاده
نفهمیده همه کتب انبیاء را تکذیب میکند از مطاوی کلام معترض روشن و واضح میشود که
این شخص برای خود مذهب اختیار نکرده اگرچه اسلام را عنوان نموده رد میکند ولی
جمیع پیغمبران را منکر و بتوهین یاد میبرد و جمیع کتب مسیحیان را نسبت جعلیت میدهند
چنانکه در آخر سطر هفتم از صفحه یکصد و هفتاد و سیم چنین میگوید از آنچه در قرآن و احادیث مندرج
است از کتابهای جعلی مسیحیان نادان و یا از تصنیفات باطله مدعیان ماخوذ گشته انتهی
با اهل فضل پر واضح است بضعفه جمیع همه مسیحیان و کتابشان را نسبت به بدعه و ضلالت داده
در خصوص حضرت هارون ع در صفحه نود و نه ۹۹ از فصل ششم در سطر دوازدهم چنین مینویسد
و در این امر نیز قرآن بضد توریه است که در توریه نوشته شده است که حضرت هرون خود
از ترس یهود آن گوساله را ساخته بود ۲ انتهی در خصوص حضرت ابراهیم ع در فصل ششم در صفحه دویست
و سی و چهارم در تفسیر لفظ حنیف در سطر نهم چنین میگوید اصل آن لفظ بزبان عبری و سریانی
بمعنی نجس و مرتد میآید انتهی الفاظ و عبارات کفرآمیز نسبت بانبیاء علیهم السلام زیاده گفته
اعتقاد من بنده در خصوص معترض اینکه اول از اهل عامه بوده فعلاً قائل به هیچ دین نیست و از
جماعت نصاری مؤنه گرفته این فسانه ها را میبافد آن است که از کتب و تواریخ سلف ابداً
اطلاع ندارد و بعضی اخبار از تفاسیر عامه که مردود در نزد فرقه ناجیه است نقل و اعتراض میکند

۲ اگرچه این مطلب در توریه هست بهمین عبارت مترجمین از ترس بطلیموس اوفال کرده اند منه

ومقصودش رد مطلق دین است در صفحهٔ هفتاد و هشت از همین فصل قصهٔ هاروت و
ماروت را عنوان آیه شریفه را مینویسد وما کفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا
یعلمون الناس السحر وما انزل علی الملکین ببابل هاروت وماروت و
ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر انتهی صدر آیه را نقل نکرده
واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان الآیة و هکذا عجز آیه را ذکر ننموده
فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء وزوجه وما هم بضارین به من
احد الا باذن الله ویتعلمون ما یضرهم ولا ینفعهم ولقد علموا لمن اشتراه
ما له فی الاخرة من خلاق ولبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون
اول و آخر آیه شریفه بیان حال معترض و امثال آن است تتلوا ای تقرؤا و بمعنی کذب هم
آمده است تلا علیه ای کذب و بمعنی تبع هم آمده یتلونه حق تلاوته ای یتبعونه حق
اتباعه اگر بمعنی قرائت باشد باید معنی قرأ تضمین باشد ای ما تتلوا الشیاطین اقرأ علی ملک
سلیمان اگر بمعنی کذب باشد به تضمین احتیاج نداریم ضمیر واتبعوا راجع به یهودان زمان حضرت
سلیمان یا یهودان زمان حضرت محمد صلعم یا مطلق یهود که قائل بودند بر اینکه ملک حضرت
سلیمان وتسلط آنجناب بر انس وجان از روی سحر بود نه از جهة نبوة وما انزل سه وجه دارد
یا منصوب است معطوف است بسحر یا اینکه معطوف است به ما تتلوا آنوقت سحر دو قسم شود یکیرا

شیاطین تعلیم میکنند یکیرا ملائکه جهة جواز بر ملائکه را مینویسیم وجه دوم جر است معطوف بر ملک
سلیمان ای قرأ علی ملک سلیمان وعلی ما انزل علی الملکین آنوقت مراد از منزل بملائکه شرع و
احکام میشود وجه سیم ما جحد است ای ما کفر سلیمان وما انزل علی الملکین یعنی لم یکفر سلیمان
ولم ینزل علی الملکین بر تقدیر نصب جهة جواز تعلیم ملائکه سحر را بچند وجه مفسرین بیان فرموده اند
الاول سحره در آنزمان زیاد بودند و مردم را تحدی میکردند عاجز نموده دعوی نبوة میکردند
خداوند عالم لطفا این دو ملک را فرستاد بمردم تعلیم سحر کردند بجهة دفع متنبی که شرعا اگر محتاج
الیه باشد واجب است وجه دوم تشخیص معجزه از سحر محتاج است بمعرفه ماهیته وجهة مفارقت ایشان
از همدیگر اهل العصر جاهل بودند این دو ملک بایشان تعلیم سحر نمودند که معجزه را شناخته ایمان
بیاورند وجه سیم سحر که موجب تفریق والقاء البغضاء ما بین معاندین وتحبیب ما بین موافقین
واجب لا اقل مندوب است آنجمله را تعلیم کردند بهر تقدیر توصیه اکید کردند در منکرات و
منهیات اعمال نکنند چنانچه خدای تعالی میفرماید وما یعلمان من احد حتی یقولا
انما نحن فتنة فلا تکفر الآیة ما امتحانیم شما را بجهة سحر وقف کردیم نصیحت میکنیم که او را
در مفاسد استعمال نکنید) هاروت وماروت عطف بیان است از ملکین آنها هر دو
لفظ عجمی است غیر منصرفند بجهة عجمیة وعلمیة پس معترض در صفحهٔ هشتاد و هشت در سطر
دوازدهم میگوید آن لفظ از هور مشتق است و لفظی دیگر نیز مثل آن از هور انتهی

غلط است چه آنوقت منصرف باشد حق دارد ادبیه نخوانده جواب این اعتراض را
خود معترض داده در صفحهٔ نود و دوم (۹۲) در سطر هشتم مینویسد اشتباهی است که یهود
در شرح موضعی از توریة نموده اند و آن موضع در کتاب بید اش انتهی در صفحهٔ نود و سه
در سطر شانزدهم میگوید در کتاب جعلی که آنرا بحضرت اخنوخ نسبت داده اند نوشته شده
انتهی بودن اصل حکایت در توریة و کتاب حضرت اخنوخ ع تصدیق دارد میگوید
مفسرین اشتباه کرده نسبت جهل را بمعترض دادن بهتر است که ملت و مفسرین کتب آسمانیرا
جاهل دانسته یا پیغمبرانشانرا دروغگو بدانیم اعاذنا الله پر واضحست بر دانشوران زمان که
مرد نادان جمیع پیغمبران را انکار کرده و کتاب آسمانی وحی و الهام خداوند رحمن را کتمان
و تکذیب سیت آ اختصاص بقرآن و پیغمبر آخر الزمان ندارد در صفحهٔ نود و ششم آیهٔ شریفه
و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة و ظنوا انه واقع بهم خذوا ما آتیناکم
بقوة و اذکروا ما فیه لعلکم تتقون انتهی اصل النتق قلع الشیء من موضعه بر
مرتبه کثیر الاولاد ناتق میگویند و نتاق هم آمده چون ولد را بیرون میاندازد پس
معنی نتقنا الجبل اینکه از جا برکندیم و بر بالای سر ایشان نگاه داشتیم ظلة ما اظلک من
سقف بیت او سحابة او جناح طیر و ظنوا ای ایقنوا و علموا در تاریخ حضرت موسی ع
در صفحهٔ چهارصد و پنجاه و دوم چنین است قوم موسی از قبول احکام توریة ابا و امتناع نمودند

اخنوخ
و هو ادریس
و هو هرمس

بجهة غلظة و ثقل آن فصول در نفوس پس خداوند عالم کوه طور را بالای سر آنجماعت
مرتفع ساخته بمقدار معسکر ایشان که یکفرسخ طول و یکفرسخ عرض داشت حکم شد اگر
قبول میکنید فبها و الا این کوه بسر شما میافتد از ترس همهٔ آنجماعت بطرف چپ رو
بسجده افتادند و با چشم راست نظر بکوه میکردند توبه و تضرع مینمودند توبهٔ ایشانرا خداوند
قبول فرموده رفع عذاب و حکم خذوا ما آتیناکم الآیه خطاب شد از آنجاست که فعلا
یهودیها بر روی چپ سجده میکنند و میگویند این سجده است که بجهة آن از گروه ما دفع
عذاب و رفع عقاب شد معترض در ذیل این آیهٔ شریفه چنین میگوید در صفحهٔ نود و هفتم
اما اصل این حکایت مشرف بودن کوه بر ایشان فسانه ایست که اهل هند نسبت به یکی
از بتهای خود که اسمش کرشنا است میدهند الخ در صفحهٔ نود و هشتم در سطر اول چنین میگوید
این افسانه نیز با آنچه در قرآن مکتوب است مشابهتی دارد انتهی جواب معترض به دعوای خود
اقامهٔ بینه از کتاب بت پرستان میکند ابدا از ترجمه های توریة اطلاعی نیافته کتاب ربی یوسف
و کتاب ربی اشموعیل و کتاب عین یعقوب که از جملهٔ تفاسیر معتبرهٔ توریة است و صاحب
اقامة الشهود که یکی از احبار یهود و بجماعت ایشان محل وثوق است در صفحهٔ یکصد و پنجاه و ششم
این احادیث را موافق قرآن ضبط نموده اند پس معلوم میشود که بت پرستان از ترجمه های توریة
اخذ نموده این معجزهٔ حضرت موسی ع را نسبت بکذب داده اند چه کتابهای مزبوره از

کتاب بت پرستان مقدم بر تاریخ است ترجیح بت و صنم را از پیغمبر در کتاب الشان را
از توریة خداوند دیرینه معترض است این هم دلیل است که برای خود دین اتخاذ نموده
با رسال رسل و انزال کتب قائل نیست در صفحه نود و هشتم آیه شریفه فکذلک القی السامری
فاخرج لهم عجلاً جسداً له خوار را عنوان نموده در صفحه نود و نهم چنین مینویسد اما
حضرت محمد ص در آنجا در تلفظ درست اسم آن شخص که در قصه یهود آمده مذکور است ملتفت
نگشته او را سامری خوانده است الخ در سطر پنجم چنین میگوید اما چونکه خود شهر سامره
تقریباً چهار صد سال بعد از وفات حضرت موسی ع بنا شده پس مشکل است که عقول ناقص
این را ادراک نماید که بچه طور ممکن بوده است که اسم قبل از مسمی وجود یافته باشد انتهی واضح باد
که انحصار عبارت معترض راجع بخود او است تکلیف ما عیناً نقل کردن است جواب
اولاً مثل مشهور است دروغگو را حافظه نباشد ولی باین شدت قلة حافظه ندیده ایم
در سطر دوم از همین صفحه چنین مینویسد واضح باد که این لفظ سامری اکثر اوقات هم در عهد
عتیق و هم در عهد جدید مستعمل است والبته اهل یهود سامریها را دشمنان ضال خود میدانند
انتهی این عبارت است از معترض اقرار است بر اینکه سامریان جماعتی هستند و سامری منفرد
است که گوساله پرستی را بیهود تعلیم و این بدعه را تأسیس نمود کافری از کرمان و یا از
بزرگان بنی اسرائیل منسوب است بسامر بلده ایست از مواضع بنی اسرائیل مثل بغداد

و کوفی و هکذا سامره بر وزن کامله بجواب رفتگان اسم جمع سامر آید سمار جمع سامر
بمعنی حدیث کننده در شب و سمر بفتحتین بمعنی شب و حدیث شب هم آمده بالجمله اسم سامری
موسی بن ظفر است مظهر اسلام و در باطن منافق بود در خدمت حضرت موسی ع اکثر اوقات
بسر برده و از آنجناب یاد گرفته بود که خاک پای اسب جبرئیل ع ممد حیوة و مفرح ذات و روح
افزا جمادات است در غرق فرعون از همین خاک کفی برداشت علم فتنه را برافراشت
تمام ایمان آورندگان که شش صد هزار بودند سجده گوساله نمودند الا دوازده هزار نفر در سطر
دوم از صفحه نود و هشتم میگوید ولکن در قرآن بعضی عجایب دیگر هم نسبت بآنچه در ایام حضرت
موسی در بیابان واقع گردید یافت میشود انتهی این عبارت در سابق منقول شد از جمله
معجزات قرآن همین است که معترض در مقام اعتراض من حیث لا یشعر اقرار باعجاز و اخبار
قرآن از عجایب بمغیبات میکند و ثانیاً فنیس ملنوس از مفسرین توریة در صفحه دویست و هفتاد و یکم
از کتاب خود که مسمی به بیان المشهود است چنین میگوید در سطر دوم و حکایت سامری که مشت خاکی
از کف پای روح الامین حضرت جبرئیل گرفته و در جوف آن گوساله طلائی که خود بدست
بخشش ساخته بود ریخت بواسطه اینکه آن خاک روح افزا بود و شیطان ملعون در آنجا ب
رعانی از برای اغوای آن بیچاره اسرائیلیان نموده و آواز صوتی در جوف آن نموده انتهی
کیفیت مراجعت حضرت موسی ع از میقات و با حضرت هارون اوقات تلخی نمودن را

مینویسد بعد میگوید سامری ملعون را گرفته چون سخی بود او را نکشت ولی نفرینش فرموده که
میگوید دست بمن نزنید که آتش میگیرم و به همان مرض هم مبتلا شد که هر کس بر او دستی میزد
بدنش آتش میگرفت و میسوخت انتهی کتب سایر مفسرین توریة و تاریخ‌نویسان هر ملت این
معجزهٔ حضرت موسی ع را مسطور داشته‌اند این مرد جاهل از کثرت عناد انکار مشهود و عیان می‌کند
بچه اندازه با انبیاء عظام علیهم السلام عداوت دارد در صفحهٔ نود و نهم در سطر چهاردهم مینویسد و آنچه
در سورهٔ بقره یعنی سورهٔ ۲ آیه ۵۲ و سورهٔ نساء یعنی سورهٔ چهارم آیه ۱۵۲ مکتوبست یعنی
که بعضی از اهل اسرائیل خدا را دیده کشته شدند و بعد از چندی بار دیگر زنده گشتند و از افسانه‌های
یهود است و ایشان میگویند که خود توریة برای آنها استغاثه نمود و از اینجهة ارواح آنها با بدان
ایشان برگردید انتهی آیه شریفه در سورهٔ بقره را نقل بکنم واذ قلتم یا موسی لن نؤمن لك
حتى نرى الله جهرة فاخذتكم الصاعقة وانتم تنظرون ثم بعثناكم من
بعد موتكم لعلكم تشكرون جواب این معترض نه از تواریخ مطلع است و نه به کتب
سماویه معتقد در مفاتیح التوریة در صفحهٔ پانصد و سی ام در جهة نزول توریة مترجم عربی مینویسد
مضمونش اینست که بعد از مراجعت حضرت موسی از میقات و منازعه با جناب هارون
و سوختن عجل که از طلا سامری درست کرده بود و انداختن خاکسترش بدریا و قتل هفتاد هزار نفر
عبدهٔ عجل از جهة قبول توبهٔ ایشان که همدیگر را کشتند مامور شد که هفتاد نفر از نقباء قوم به طور ببرد

از وجوه قوم هفتاد نفر اختیار نموده به طور رفتند اول تقاضای سماع کلام خدا را کردند
در وقت مناجات موسی او را شنیدند بعد خواهش نمودند که باید خدا را رؤیت بکنیم صیحهٔ از
آسمان رسید مردند حضرت موسی عرض کرد الهی من آنها را آوردم که شاهد قبول توبهٔ بنی اسرائیل
باشند حالا مردند من بقوم چه بگویم خدا تعالی دعاء حضرت را قبول ایشان را احیاء فرمودند توریة
نازل شد آن هفتاد نفر بعد از حیوة عرض کردند یا موسی تو هر چه از خدا میخواهی قبول میدارد
بخواه ما را پیغمبر بکند حضرت دعا فرمود همهٔ آنها را خدا تعالی پیغمبر نمود انتهی صاحب اقامة
الشهود که از مفسرین توریة است همین جمله را نوشته ذیل روایت در او نیست پس واضح
شد آنوقت توریة هنوز نازل نشده بود که مردگان را زنده کند علاوه از محسوسات است
کتاب احیاء اموات نمی‌کند جماد است پیغمبر نمیکند پس قرآن مجید موافق کتب سماویه خبر میدهد
این معترض منکر کتب است نه تنها قرآن در وجه اخبار قرآن از این قضیه مفسرین اسلام
چند وجه نوشته‌اند الاول تخویف و تهدید امت است از مخالفت امر الهی که چون بنی اسرائیل
مستوجب عذاب نباشند الثانی تشبیه یهود زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در انکار معجزات
آنجناب با سلاف ایشان در انکار نبوة حضرت موسی با جمله معجزات او را مشاهده نمودند و
مردند زنده شدند باز اذعان نکردند والثالث ذکر این احوالات تسلیت بر پیغمبر
آخر الزمان است که صبر کند بر انکار و جحد یهود و نصاری چنانکه انبیاء اولوالعزم علیهم السلام

صبر نمودند والرابع برای ازالهٔ شبهه از اینکه بت پرستان و سایر مشرکین میگفتند اگر
نبوة حضرت محمد صلعم صحیح و من جانب الله است اهل کتاب از یهود و نصاری که اوصاف
آنجناب را در توریه و انجیل خوانده اند اولی بتصدیق و اذعانند خداوند عالم جواب میدهد که
پیغمبران خود را تکذیب نمودند تا چه رسد بر پیغمبر آخر الزمان الخامس اعلام و اخبار حضرت رسول صلعم
از قصص و حکایات قرون ماضیه و ایام خالیه که تمام اهل فضل و تمیز پس از مراجعه بکتب الهامیه
و تواریخ مدونه موافق یافته بودند با اینکه آنجناب امی و بی سواد بود معجزه و دلیل صدق
به نبوة ایشان است در صفحهٔ صدم (۱۰۰) از فصل سیم میگوید واضح باد که بعضی الفاظ عبری و کلدانی
و سریانی نیز در قرآن یافت میشود که مفسرین عرب معنی درست آنها را نتوانسته اند بخوبی بیان
کنند زیرا آن زبانها هیچ وقفیتی نداشته اند و از آنجمله این الفاظ ذیل است توراة تابوت
و جنت عدن و جهنم و حبر و سکینه و طاغوت و فرقان و ماعون و ملکوت
الخ جواب الفاظ زیاد غیر از اینها مثل موسی و عیسی و انجیل و لوط و سایره و سینا
و اسماء انبیاء و اشخاص آنزمان که فعلاً مستعملات در این اوان و غیر قابل تغییر از این قبیل است
بدیهی است این مورد از الفاظ موضوعه و کیفیت اطلاقات اعلام جنسی و شخصی منقول
و مرتجل و از مشترک لفظی و معنوی بهیچوجه اطلاع ندارد و نمیشود اسم لعین المسمی مطلقاً *
علم کجعفر و خرنقا البیت و منه منقول کفضل و اسد * و منه المرتجل کسعاد و ادد

البیت مثلاً موسی علم منقول است در لسان عبری مو بر آب و سی بر درخت گویند چون
حضرت موسی را کنیزان آسیه بنت فراحم در تابوت از میان آب و شجر یافتند
بآن مناسبت موسی نام نهادند انجیل بچند معنی آمده الاول الاصل یقال لعن الله ناجلیه
ای والدیه اسم کتاب شده چون اصل احکام محتاج الیه آن زمان است و بمعنی استخراج و اظهار
آمده یقال للماء الذی یخرج من البئر نجل استنجل الوادی میگویند یعنی اظهار آب نمود
بکتاب مقدس انجیل گویند چون اظهار حق بواسطهٔ او میشود و بمعنی تنازع آمده چون قوم
در آن نزاع نمودند و بمعنی سعة العین آمده یقال عین نجلاء چون آنکتاب سعه و نور و ضیاء
است برای تابعین پس از این معانی منقول بکتاب مقدس اسم شده و بعضی از این الفاظ
مسطوره اعلام مرتجل است و بعضی کلی مصطلح بهر حال جمیع لغات اهل کتاب در آنها مشترک
است والاعلام لا تتغیر فی کل لسان حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء البیت از جمله
الفاظ مشترکه لفظ روح القدس است که در عبری و سریانی و عربی و ترکی مستعمل است ابن کثیر
از قراء بسکون دال خوانده است در جمیع قرآن و باقی قراء بضم قاف و دال خوانده و
ایدناه بروح القدس یعنی یاری کردیم ما عیسی بن مریم را بحضرت جبرائیل علیه السلام بهترین
وجوه که در وجه تسمیه ذکر شده آنکه چون حضرت جبرئیل امین وحی خداوند عالمیان و فرود
آورنده احکام و مسائل دین و اسلام است پس زنده شود بسبب آنچه او میآورد ادیان چنانچه

زنده شود بسبب ارواح ابدان قدس بمعنی طهر است و بعضی بمعنی برکة گفته و بعضی میگویند مراد از قدس خداوند عالمیان است قدوس و قدس که از اسماء الله اند هر دو بیکسانست معنی پس معنی روح القدس روح الله باشد اضافه بسوی خدا تعالی از راه اختصاص بسبب شرافت است مثل بیت الله و کتاب الله وجهه اختصاص حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بتائید روح القدس با وجود اینکه جمیع پیغمبران مؤید است بحضرت جبرئیل آنست که چون حضرت عیسی از صغر سن تا کبر با جبرئیل محشور و در هر جا مأنوس آنحضرت آنجناب را بلا معاونة نگذاشتند حتی جماعت یهود که قصد سوء و دار زدن نمودند با ایشان مصاحب بود با هم باسمان تشریف بردند حتی قبل از ولادة هم امر حضرت عیسی با جناب جبرائیل بود بحضرت مریم علیها السلام متمثل شد بامر خداوند عالمیان روح را با ایشان دمید و بشارة از ولادة حضرت عیسی را داد اذ قال الله یا عیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیك و علی والدتك اذ ایدتك بروح القدس تکلم الناس فی المهد و کهلا آیه شریفه در سوره مبارکه مائده است این مرد معترض در ادبیه و سیر صرف اوقات نکرده تا اینکه باغلاط خود ملتفت باشد بمقتضی جهل کمال سوء ادب را نسبت به پیغمبران و قرآن مجید بخرج میدهد ام اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود بدانکه علماء لغة اختلاف کرده اند در لغة توقیفی است یا اصطلاحی یا برخی توقیفی و بعضی اصطلاحی بهر یك از این اقوال جمعی قائل شده اند ولی مطبق اند بر اینکه

اصل لغات عربی است ابن عساکر در تاریخ در صفحه پنجم مینویسد که در جنة لغة حضرت آدم عربی بود بعد از ابتلاء خداوند عالم از آنجناب سلب عربیة نمودند تکلم بسریانی نمود پس از توبه خدا تعالی رد عربیة فرمود انتهی عبدالملك ابن حبیب میگوید کان اللسان الاول الذی نزل به آدم من الجنة عربیا الی ان بعد العهد و طال حرف و صار سریانیا و هو منسوب الی سوریة و هی ارض الجزیرة بها کان نوح و قومه قبل الغرق انتهی جمیع اهل سفینه سریانی زبان بودند مگر یکنفر جرهم نام بعد از طوفان آدم بن سام از دختر انش تزویج نمود در اولاد و احفاد او عربیة ماند آنها نه قبیله اند از اولاد آدم بن سام عاد ثمود امیم عبیل طسم جدیس عملیق جرهم دبار بن جرهم با قبیله اش در مکه معظمه بخدمت حضرت هاجر و اسماعیل مشرف شدند و عربی تکلم نمودند این تاریخ منافات بان ندارد مینویسد اول من اطلق لسانه بالعربیة اسماعیل زیرا که عربیة دو قسم است عربیة حمیر که قبل از حضرت بود دومی عربیة قریش که قرآن با آن نازل شده در اصطلاح مستعربه گویند که در ولد اسماعیل و ولد معد بن عدنان بود سریانی که محرف از لغة عربیه است در اولاد ارفخشد ۷ بن سام ماند تا رسید به یشجب بن قحطان در یمن بودند از ولد اسمعیل از قبائل مذکوره نازل با ایشان شدند عربی را یاد دادند این عربی را در اصطلاح عاربه و عرباء میگویند

۷ پدر خضر علیه السلام

ابن عرب عاربه بنا بتاریخ ابی بکر بن درید هفت قبیله اند قبل از حضرت خلیل ع
بودند عرب یمن که عرب متعربه میگویند از نسل قحطان است نام او فهرم است بنا بتاریخ
ابن ماکولا چهار برادر بودند جوهری در صحاح میگوید اول من تکلم بالعربیة یعرب بن قحطان
ابو بکر بن درید میگوید یعنی اول کسی است که زبانش از سریانی بعربی عدول نمود حاکم در
مستدرک و بیهقی در شعب الایمان از بریده در تفسیر قوله تعالی بلسان عربی مبین روایت
کرده اند یعنی بلسان جرهم بذکر این اجمال از تاریخ عرب واضح شد که الفاظ مسطوره بسریانی
محرف نشده در عربیة اصلی در اصطلاح ایشان مستعمل بود قرآن مجید بهمین نسق نازل
در صفحه یکصد و چهارم از همین فصل مینویسد بسیاری از رسوم دینی اسلام از یهود
گرفته شده است و اگرچه فرصت نداریم که جمیع این امور را مفصلاً بیان کنیم اما
لازم است که دو سه رسم از رسوم آنها را در اثبات این قول خود پیش آوریم انتهی بعد آیه
کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الآیه را عنوان نموده در سطر پانزدهم چنین میگوید و در مشناه براخوت
باب اول فصل دوم مکتوب است که شروع روز هنگامی است که در آن کسی میتواند مابین
نخ نیل رنگ و نخ سفید رنگ تمیز دهد آیا این مطابقت کامل از اتفاق میباشد و بس
انتهی اغلاط عبارة بعهده معترض است مقصود معترض ایراد بروزه مسلمین است نه
به تحدید روز عبارتش قاصر است جواب این معترض از ادیان انبیاء علیهم السلام بکلی

بی اطلاع و از تواریخ آن ذوات کرام بیخبر است فلذا در مطاوی کلام خود همه
ادیان حقه را تکذیب میکند صاحبان اطلاع میدانند که صوم از همین اصول عبادات است
که از عهد حضرت آدم ع تا انقراض عالم در دین خدایتعالی هست در تاریخ حضرت آدم
در وجه تسمیه ایام البیض مینویسند پس از ترک اولی تمام بدن شریف حضرت سیاه
بود یکروز روزه گرفت ثلث بدنش سفید شد دو روز گرفته دو ثلث سفید شد
سه روز ایام البیض را گرفتند تمام بدن سفید شد و در وجه وجوب سی روز روزه
مینویسند چون اثر حنطهٔ منهیه در جوف حضرت آدم ابو البشر ع سی روز ماند فلذا
خدایتعالی سی روز روزه را باولاد آدم واجب فرمود بکفاره ترک اولی پدر
ایشان در کتب عبادات و در دستور الرسول و اعمال الانبیاء که مصنفش
از احبار و رهبان است مینویسند در روزه ملل و نحل ایام سلف مرسوم بود که در
اول شب در وقت افطار یکدفعه هرچه خورند جایز است بعد از آن اکل و شرب و جماع
و سایر مفطرات بایشان حرام بود این تاریخ یهود و نصاری با اخبار مسلمین موافق
است و در صدر اسلام همین حکم مقرر بود تا در غزوهٔ خندق خوات ابن جبیر انصاری
که بکار حفر خندق مشغول و روزه دار بود شبانگاه بسوی اهل خود آمده نماز
بگذاشت و طلب طعام کرد اهل او گفت ساعتی بیدار باش تا طعامی سازد

حاضر کنم خواست از زحمت کندن و نقاهت روزه تکیه بزد خوابش ببرد و طعام
بروی حرام گشت صبحگاه که بکار خندق درآمد بی خویشتن بی هوش شد ناگاه
حضرت رسول ص بروی بگذشت و از کار وی آگهی یافت خداوند عالم این آیات
شریفه را نازل فرمود احل لکم لیلة الصیام الی ان قال تعالی و تقدس
وابتغوا ما کتب الله لکم وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض
من الخیط الاسود من الفجر الآیة این هم از جمله آثار است که در امم سالفه بود
از آیات مرحومه برداشت و امر روزه مسلمین نیک سهل شد در مفاتیح الثوریه در صفحه
ششصد و شصت و نهم چنین مینویسد خدایتعالی صیام ماه رمضانرا به یهود و نصاری
فرض فرمودند اما الیهود ترک صوم نموده در هر سال یکروز روزه گرفتند و گمان
کردند که همین روز روز غرق فرعون است اما النصاری ماه رمضان را گرفتند بگرمای
شدید مصادف شد تبدیل کردند به هوای معتدل ده روز علاوه نمودند بعد از مدتی
ملک مسلط از ایشان ناخوش شد هفت روز زیاد کرد بعد از مدتی ملکی دیگر سه روز
زیاد نمود پنجاه روز تمام شد بمرور دهور احبار و رهبان روزه را تبدیل بپرهیز
نمودند بآن ترتیب که فعلا معمول ایشان است در صفحه ششصد و پنجم در خصوص نماز
چنین مینویسد اهل اسلام در هر مملکتی که ساکن آن هستند عادی شده اند که در آن پنجوقت

نماز معین هر جائی که باشند خواه در خانه خواه در کوچه نماز بخوانند و بسیاری از ایشان
اینرا خصوصا در جائیکه مردم عبور میکنند بعمل میآورند و این عادت ناشایسته الان
مخصوص بایشان است و هیچ ملت دیگر آنرا نمی پسندد انتهی جواب اولا خود این معترض
در همین صفحه در سطر چهاردهم چنین مینویسد انجیل متی باب ۶ آیه ۵ خوش دارند که
در کنایس و گوشه های کوچه ایستاده نماز گذارند تا مردم ایشانرا ببینند انتهی چنین
فهمیده که در آیه نهی از نماز است نفهمیده که از ریاء و خوش آیند مخلوق از نماز خواندن
است نه تنها نماز چنین است جمیع عبادات اگر خالص نباشد مشوب بریاء و سمعه و غیر
وجه الله اراده شود مردود و شرک است اَلرِّیاءُ اَخفی مِن دَبیبِ النَّملةِ السَّوداءِ
عَلَی الصَّخرَةِ الصَّمّاءِ فِی اللَّیلَةِ الظَّلماءِ آنوقت خداوند عالم در مقام حساب
میفرماید اَنا خیر الشرکاء یعنی این عمل که دیگری را منظور و بریاء مشوب کرده اید
در نزد من جزاء ندارد از آنکس که خوش آیندی او ملحوظ بود اجر بگیر فَخَسِرَ هُنالِکَ
اَلمُبطِلُونَ پس اصل نماز در کتب سماویه و شرایع سابقه بوده و میباشد اَوَّلُ مَن
صَلّی فِی الاَرضِ آدمُ علیه السلام جبرئیل ع نازل شده قبه در موضع بیت نصب نموده
عمودش از یاقوت احمر جبال و تلال مکه نورانی شد که الیوم حرم است جبرئیل ع دلیل شده
اعمال مرسومه منی و عرفات و مشعر و ذبح و حلق و رمی جمرات را نموده طواف و رکعتی طواف

اگر مقصود ... نماز خواندن در طرق و شوارع است این چنین چیزی را اسلام ... نمی دارد اگر با ... است

وسعی را دا فرمودند در طوفان حضرت نوح ع آن قبه را بآسمان مرفوع داشت موضع قبه
که الیوم بیت است سالم از غرق ماند از انجا موسوم به بیت عتیق شد نماز از عادات مرسومه
تمام انبیاء علیهم السلام است بحضرت شعیب قومش گفتند نماز تو میگوید رسوم پدرانرا
ترک کنیم حضرت ابراهیم ع عرض نمود رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلٰوةِ وَمِنْ
ذُرِّيَّتِي الآية رَبِّ إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ
لِيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ الآية بقوم حضرت موسی ع پنجاه نماز واجب بود و بر بنی اسرائیل
واجب بود در معبد خود نماز بخوانند و در جای دیگر قبول و جایز نبود این هم اصر
است که از امت مرحومه برداشته شده در تاریخ حضرت ابراهیم ع در صفحه شصت و ششم چنین
مینویسد مَا اتَّخَذَ اللهُ إِبْرٰهِيمَ خَلِيلاً إِلَّا لِإِطْعَامِهِ الطَّعَامَ وَ
صَلٰوتِهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ درهمین صفحه مینویسد بَيْنَمَا إِبْرٰهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمٰنِ
فِي الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ يَطْلُبُ مَرْعَى الْغَنَمِ إِذْ سَمِعَ صَوْتًا فَإِذَا بِرَجُلٍ قَائِمٍ يُصَلِّي طُولُهُ
اثْنَا عَشَرَ شِبْرًا فَقَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللهِ لِمَنْ تُصَلِّي قَالَ لِإِلٰهِ السَّمَاءِ الخ بیت المقدس
قبلهٔ همه انبیاء بود تمام پیغمبران درانجا نماز خوانده اند در صدر اسلام قبلهٔ مسلمین بود
یهودان تعییر نمودند بحضرت رسول ص اگر حق است پس لقبله ما بیت المقدس چرا
نماز میخواند ازاین کلام حضرت مهموم شد ازاین امر منتظر فرجی و فرحی و باطراف

آسمان نگران بودند جبرئیل این آیهٔ شریفه را نازل نمود قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ
وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الآية از ابن عباس روایت است که پس از هجرة مدت هفده ماه
نماز را حضرت بطرف بیت المقدس بخواندند از براء بن عازب منقول است مدت
شانزده ماه از انس بن مالک مرویست مدت نه ماه از معاذ بن جبل مرویست
مدت سیزده سال از علی بن ابراهیم منقول است باسناد خود از حضرت صادق ع که
قبله متحول شد به کعبه بعد از اینکه حضرت رسول ص در مکه بسمت بیت المقدس نماز میخواندند
و بعد از مهاجرت بمدینه هفت ماه بآن سمت نماز خواندند بهرحال روزی حضرت در
مسجد بنی سالم مشغول نماز ظهر بودند چون دو رکعت از نماز خواندند جبرئیل ع نازل گشت
و بازوی حضرت را گرفت بجانب مکه تحویل نمودند در تاریخ حضرت موسی ع در صفحه
نود و هشتم مینویسد قال موسی الٰهی ما جزاء من شهد انی رسولک و نبیک و انک
کلمتنی قال یا موسی تاتیه ملائکتی فتبشره بجنتی قال موسی الٰهی فما جزاء من قام بین یدیک
یصلی قال یا موسی اباهی به ملائکتی راکعاً وساجداً قائماً وقاعداً ومن اباهیت به
ملائکتی لم اعذبه انتهی ملائکه بحضرت ذکریا ع بشارة از ولادة حضرت یحیی ع را در
نماز دادند رد شمس بحضرت سلیمان برای نماز عصر شد مائده بحضرت مریم در سر نماز

نازل شد قوم حضرت عیسیٰ از حضرت مائده خواستند وضو گرفتند نماز خواندند بعد از
نماز دعا نمودند مائده نازل شد یا اینکه سرپوش را از مائده بعد از نماز برداشتند بتمام
پیغمبران اوصیاء ایشان بعد از موت نماز خواندند بجناب هرون حضرت موسیٰ
نماز خواندند ازاین اجمال بر واضح و آشکار گردید که این معترض باصول شرایع انبیاء علیهم السلام
اطلاع ندارد از اینجا هم معلوم میشود که این مرد متنصر است نه نصاری در صفحهٔ یکصد و
ششم آیهٔ شریفهٔ بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ الآیه را عنوان نموده در صفحهٔ یکصد و یازدهم
از فصل سیم آیهٔ شریفهٔ ق والقرآن المجید را عنوان کرده بعضی افسانه بافی نموده و شدیداً
انکار نموده که لوح محفوظ در آسمان و کوه قاف در زمین نیست و هرچه از کتب قدیمه
اشاره باین دو امر شده نسبت جعل میدهد انتهی لیت شعری این مرد معترض بآسمان
کی عروج نموده تا لوح محفوظ نیابد و آخر دنیا و اقصی جهان را چطور سیر نموده تا در پشت کوه
قاف نرسد و کدام استحالهٔ عقلیه از وجود لوح محفوظ و کوه قاف مانع است پس
تصدیق این قبیل امور باخبار مخبرین معصومین علامهٔ ایمان بخداوند رب العالمین است
معترض لوح را بلوح حضرت موسیٰ تفسیر نموده بعضی غلط بافی نموده ندانسته که هر چیز
صاف و ساده را که از سنگ و یا خشب شود لوح گویند در خصوص لوح حضرت
موسیٰ تواریخ و اخبار مختلف است از تفصیل تاریخ مطلع سازد رجوع نماید در اول

فصل چهارم در صفحهٔ یکصد و سیزدهم الی صفحهٔ یکصد و شانزدهم قصهٔ اصحاب کهف را
عنوان میکند در سطر هفدهم چنین میگوید که هیچ شخص مسیحی هرگز گمان نمی برد که این قصه
صحیح است بلکه همهٔ آنها آنرا یکی از افسانه هائی میشمارند که دایه ها برای خوش ساختن اطفال
حکایت مینمایند مثل قضیهٔ موش و گربه و حسین کرد وغیره اما حضرت محمد آنرا داخل قرآن
خود ساخته باصحاب خود آموزانید و چونکه این حکایت البته هیچ اصل نداشته و ندارد ظاهر
است که خدای تعالی قدوس و علیم آنرا هرگز بر لوح محفوظ ننوشت و بر حضرت محمد فرود
نفرستاد بلکه چنانکه هویدا است آنحضرت آنرا از روایتهای مسیحیان نادان ماخوذ کرد انتهی
اغلاط عبارت بعهدهٔ معترض است در ذیل قضیهٔ شریفه از احوال اینجور اشخاص منکر حقیقه
میفرمایند و من یضلل فلن تجد له ولیاً مرشداً جمیع مطلعان سیر و تواریخ و استقصاکنندگان
وقایع ایام جاهلیه صحت این قصه را نوشته اند من جمله در تاریخ زمان جاهلیه در صفحهٔ
سی و شش در سطر نهم چنین مینویسد وهم فتیة کانوا فی الفترة بین عیسیٰ بن مریم و بین
محمد واما الرقیم فهما لوحان من نحاس مرقوم مکتوب فیهما امر الفتیة وامر اسلامهم وما
اراد منهم دقیانوس الملک وکیف کان امرهم وحالهم انتهی موضع الحاجة قمی در تاریخ
خود در صفحهٔ سیصد و ششم چنین مینویسد که قریش نضر بن حارث بن کلاه و عقبة بن ابی معیط
و عاص بن وائل سهمی را فرستادند به نزد یهودان نجران و نصاری ایشان که از مسائل غامضه

یاد گرفته بعد از مراجعت بموجب توریه و انجیل و تعلیم احبار و قسیسین حضرت رسول را
مفحم و مغلوب بکنند پس احبار فریقین جمع شده تعلیم نمودند که از سه مسئله بپرسید اگر جواب داد
بآن چیزیکه در نزد ماست نبوده او حق تصدیق او لازم است اگر موافق خبر نداد معلوم است که
کاذب است و از مسئله رابعه بپرسید اگر ادعای علم نمود کاذب است اگر علم او را بخدا تعالی واگذار
نمود صادق است گفتند آن مسائل چیست ما را یاد بدهید و املاء بکنید گفتند سؤال بکنید از فتیه
که در زمان سابق بودند از شهر خارج و غائب شدند و بخواب رفتند و در خواب ماندند تا بیدار
شدند چند است عدد آنها و چه چیز بود با آنها از غیر خودشان و چه طور است قضیه ایشان
مسئله دوم سؤال بکنید از حضرت موسی که خدا تعالی امر فرمود به مرد عالم تابع بشود و از
او تعلم بکند کیست آن مرد و چطور تبعیت بکند و چیست قصه او مسئله سیم سؤال بکنید از آن
شخص که مشرق و مغرب را سیر نمود تا رسید به یاجوج و ماجوج کیست آن شخص و چیست قصه
او این قصص را مضبوط نوشته برسولان دادند گفتند آن مسئله رابعه چیست که اگر ادعای علم
بکند کاذب است گفتند سؤال بکنید از قیام قیامت کی خواهد شد و در بعضی اخبار از روح
بپرسید اگر وقت معین نمود کاذب است چه در کتب سماویه علم قیام ساعت مخصوص است
بذات باریتعالی کسی نمیداند نمایندگان و رسولان قریش مراجعت کردند مجلس فراهم نموده از
مسائل مذکوره سؤال نمودند موافق تعلیم و املاء حضرت رسول ص این قصص را بیان فرمودند

بحیثیکه قدرت بانکار نداشته مفحم و مغلوب گشتند و هکذا در عهد خلافت عمر جمعی از احبار
نزد عمر رفته از مسائل چندی سؤال نمودند من جمله قصه اصحاب کهف بود عمر ندانسته رجوع
بحضرت امیر المؤمنین ع نمودند بعد از جواب مسائل چند از قصه اصحاب کهف سؤال نمودند
تفصیلا حضرت بیان فرمود که همه احبار مقر بصحت و موافقت کتب سماویه و شرف اسلام را
یافتند علاوه از تواریخ که متواترا همه مورخین این قصه را با تواتر معنا ضبط نموده است و جای اصحاب
کهف فعلا در کوه نخجوان مشهور است بآن کیفیت که خدا تعالی خبر میدهد لو اطلعت علیهم لولیت
منهم فرارا و لملئت منهم رعبا کسی تا حال قادر نشده که بسر آنکوه برود و این عجایب را بهبیند
منکر محسوسات اخس از حیوانات غیر قابل باحتجاج است در فصل چهارم در صفحه یکصد و شانزدهم
در خصوص حضرت مریم آیه شریفه را عنوان نموده یَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا
أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا
در صفحه بعد هم از همین فصل چنین اعتراض میکند در سطر دوازدهم [۱۲] پس شکی نیست که حضرت محمد ص
میگوید که مریم خواهر عمران و دختر هارون نیز بود همان حضرت مریم میباشد که تخمینا بعد از
هزار و پانصد سال دیگر مادر حضرت عیسی گردید و این مانند حکایت است که در شاهنامه درباره فریدون
و خواهرهای جمشید میگوید که بعد از آنکه فریدون ضحاک را شکست داد و در خانه او بسلطنت
نشست آن دو خواهر جمشید که از اول سلطنت ضحاک در خانه وی بودند و تا آن زمان قریب به

هزار سال گذشته بود فریدون آنها را پسندید الی آخر الحکایه البته بعضی از مفسرین کوشش کرده
تا این حجت را از قرآن رد نمایند اما نتوانسته اند انتهی موضع الحاجه در ذیل این جمله بعضی جواب
حضرت مریم را مینویسید و از این افسانه ها میباشد الشجرة تنبئ من الثمرة جواب این مرد معترض
از ادبیه و تواریخ و سایر کمالات بی بهره است سهل است که در انکار مشاهدات و عادیات
قوم اصرار دارد و چنین فهمیده که مسمی به عیسی و موسی و هارون و عمران و مثال این اعلام یکی بود
و بس نمیداند که در هر قرن مسمیات این قبیل اسماء زیاده از کثرت بوده و میباشند در تاریخ
حضرت یوسف در صفحه ۸۷ در وقت وفات آل یعقوب را جمع کرده هشتاد نفر بودند
فرمود قبطیون بشما غلبه جویند و یسومونکم سوء العذاب نیست بجز اینکه خدا تعالی شما را
از دست آنها نجات دهد با مردی از اولاد لاوی بن یعقوب اسم آن موسی بن عمران
پس بنی اسرائیل پسر شان را عمران نام می نهاد و پسر پسر را موسی قبل از بعثت حضرت موسی
پنجاه نفر موسی بن عمران باین مناسبت دعوی نبوة کردند کذابا حضرت عمران پدر حضرت
مریم نبی بود اوحی الله الی عمران انی واهب لک ذکرا مبارکا
یبرئ الاکمه والابرص ویحیی الموتی باذن الله ورسولا
الی بنی اسرائیل مضمون این وحی را به زنش حنه خبر داد پس حنه حامل شد
وضع مریم نمود قالت رب انی وضعتها انثی فائده خبر و لازم مراد نیست

بلکه ذکر خبر اظهار تحسر از وقوع خلاف ما قدرت و ضمیرت حضرت عمران فرمودند
خبر خدا البته صادق میشود بعد از سیزده سال حضرت عیسی متولد شد پس رجوع کنند کان
بتواریخ میدهند که ۲ عمران پدر مریم است و ما بین این دو عمران یکهزار و هشتصد بنا به بعضی تاریخ
یکهزار و هفتصد سال فاصله دارند حضرت مریم دختر عمران بن اشهم من ولد سلیمان بن
داود اسم مادرش حنه بنت فاقور بن قبیل اسم خواهر حنه حنانه بود زوجه حضرت زکریا
جناب یحیی از حنانه متولد شد جناب مریم از حنه پس حضرت یحیی با جناب مریم ابن دو بنت
خاله شدند بهمدیگر و حضرت عیسی ابن بنت خاله حضرت یحیی شد اما پدر حضرت موسی بن
عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب است حضرت هارون برادر مادری
حضرت موسی علیهما السلام است سه سال از حضرت موسی بزرگ بود و سه سال قبل از حضرت موسی
وفات نمود در وادی تیه یکصد و سی و هفت سال عمر کرد در بعضی اخبار سی و سه سال
حضرت موسی یکصد و بیست و شش سال و قوم حضرت مریم که حضرت عیسی را بی پدر
متولد از مریم یافتند گفتند یا مریم لقد جئت شیئا فریا یا اخت هرون
ما کان ابوک امرء سوء وما کانت امک بغیا در عهد حضرت مریم
هارون نام بسیار داشت چنانکه در اعلام مرسوم است دو نفر هارون شهرت داشت
یکی در زهادت و عبادت و تقوی آن دیگر در خباثت و سوء فطرت و شقاوت

۲ عمران پدر موسی غیر از

و اُخت در کلام عرب بمعنی مثل مستعمل است بهر یک خصال تشبیه دارد یعنی مثل هارون زاهد در طهارت و عصمت که بودی این چه کاراست یا اینکه مثل هارون فاسق وزانیه که مستی تواریخ و سیر این اجمال را تفصیلا بیان میکند جناب جبرئیل بمریم در صورت بشر ظاهر بداین نفخ نموده فی الحال حامل شد و خودش سیزده ساله بود در شب بیست و پنجم ذیقعده حامل شد در روز بفاصله نه ساعت از روی کرامت در کربلا موضع قبر حضرت سید الشهداء در تحت نخله یابسه وضع نمود از کرامات آنحضرت نخله اوراق و رطب آورده وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا در براثا که مابین بغداد و کاظمین است چشمه برای مریم ظاهر شده از آبش میل فرمود وقتیکه حضرت امیرالمؤمنین از دعوای خوارج فارغ شدند در مراجعت رسیدند بوادی براثا لشکر اسلام خواستند آنجا استراحت بکنند راهبی در صومعه خود که مدتی مشغول عباده و منتظر آیه بود ندا در داد که در آنجا فرود نیاید مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر که در راه خدا جهاد کرده باشد حضرت امیرالمؤمنین فرمودند منم وصی پیغمبر راهب گفت فانت اذن اصلع قریش و وصی محمد پس راهب در خدمت حضرت مشرف بشرف اسلام گشته عرض کرد در انجیل نیست تورا و نازل شدن بزمین براثا را خوانده ام حضرت قدم شریفش را بزمین زده چشمه ظاهر گشت اهل لشکر سیراب شدند حضرت فرمود اینست چشمه

مریم بعد فرمود هفده ذراع دورشده زمین را چاک نموده صخره بیضا هویدا گشت حضرت فرمود بالای این صخره مریم عیسی را از عاتقه اش گذاشته نماز خواند الآن مسجد براثا در نزد بغداد است و دورش قبرستان است از مواضع متبرکه است و خراب شدن آنمسجد از علائم ظهور حضرت حجة عجل الله فرجه است این مرد معترض در این فصل چهارم از کتابش بسیاری از آیات شریفه قرآن مجید که دلالت بمناقب و احوالات حضرت مریم و آیات و معجزات حضرت عیسی علیهما السلام دارد مینویسد و از کتب و تصانیف قدیمه جماعت نصاری و احبار و قسیسین ایشان موافق کتاب مجید نقل میکند مثل کتاب پروتو انجیلو یعقوب صغیر کتاب قصه ساحه للشیخ النجار و کتاب مسمی بسیره باکره کتاب بشارة توماس اسرائیلی انجیل الطفولیه کتاب مسمی بحکایت مریم با حضرت اخنوخ یعنی الیاس وصیة نامه ابراهیم کتاب الأموات و از ابرتیتوبیس و از تسلیدنس و از مرقیوق و از زیرتیق که از علماء عظام و احبار کرام و مصدقین جماعت نصاری هستند بعد از نقل کردن همه آنها را تکذیب و نسبت جعل و بدعه میدهد حقیقة این مرد اساس مذهب نصاری را تکذیب و معجزات حضرت عیسی را انکار میکند و نسبت غیر قابل بحضرت مریم میدهد وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ من حیث لا یشعر از مصنفات نصاری و کلمات علماء

ایشان بصحت اخبار نصوص قرآن دلیل میآورد و عجب از جماعت نصاری دارد که آن
شخص را از اسلام و منکر پیغمبر آخر الزمان پنداشته محترم میدارند و حال آنکه کلمات این مرد
صریح در تکذیب جمیع ادیان و انکار جمیع انبیاء علیهم السلام است چه شبیه است حال
معترض بحال دو نفر عرب که در عجم بحمام رفتند یکی از ایشان اخراج ریح نمود رفیقش گفت
این چه فضاح است که کردی گفت ضَرطهٔ عربی است نمی فهمند رفیقش گفت بالفرض
صوتش را از بابت تاکید لفظی حمل بتکلم بعربی کردند ریحش چه محمل دارد پس از تکذیب
کرامات حضرت مریم علیها السلام در همین فصل در صفحهٔ یکصد و سی و ششم تکذیب
علایم ولادت با سعادت حضرت رسول ص را میکند در سطر پنجم از صفحهٔ مذکوره چنین میگوید
واضح باد که این افسانه اصل آن حکایتی است که در روضة الاحباب نسبت بولادت
حضرت محمد ص و آن عجائبیکه در آنوقت بوقوع پیوسته باشد مندرج است انتهی بدانکه
علامات ایام ولادت حضرت دو قسم است یک قسم غیر محسوس است مثل نزول ملائکه و
ممنوع شدن شیاطین از آسمان و آمدن جبرئیل و میکائیل علیهما السلام به نزد حضرت
آمنه و شست و شو نمودن ایشان حضرت را با آب سلسبیل و سایر چیزها که باخبار مخبر صادق
اعتقاد نموده ایم و قسم دیگر محسوس و باهل آن زمان مشهود در کلیهٔ تواریخ مضبوط که
بعضی بتواتر لفظی برخی بواسطهٔ تواتر معنوی ثابت و محقق شده مثل آویختن

قندیلهای بسیار از سلسلهٔ اصفر در بیت الله الحرام و بدون روغن سوختن آن چند روز
و ظاهر شدن ابر سیاه بالای بیت الله الحرام و باریدن آن زعفران و مشک و عنبر
و خروج اصنام و اوثان بخودی خود از بیت و شیطان بصورت شیخ زاهد آمده [illegible]
نموده بتها را عوده داد خشکی بحر ساوه و طغیان نهر سماوه و خمودی نیران فارس
و حال آنکه هزار سال بود خاموش نشده بود و تزلزل ایوان کسری انوشیروان و چهارده
شرفه از آن منکسره واقع شد کسری از این امر خائف و در هول شد وزراء خود را جمع
از سرّ این وقعه سؤال نمود موبدان که فقیه فرس و حاکم مجوس بود گفت ایها الملک
در این شب در خواب شترهای صعاب دیدم آنها را می کشید سواره های عرب بیابان
از آنها پر شد نیست این علائم مگر بجهة امر عظیمی در این بین خبر خمودی نیران رسید و هم و غم
ایشان زیاد گشت باندک فاصله خبر بحیره رسید کسری بموبدان گفت کسی را پیدا میکنیم
که از واقعه ما را مطلع کند موبدان گفت بسوی نعمان بن منذر بنویسیم شاید کسی بشناسد نوشتند
نعمان عبدالمسیح پسر خواهر سطیح را به نزد کسری فرستاد کسری از او پرسید که مقصود ما را میدانی
گفت نمیدانم و لکن برای من خالوئی است در شام هر چه بخواهی او میداند کسری فرمود
به نزد او برو اگر از مقصود و مسئول ما جواب داد بیاور جایزهٔ زیاد بتو میدهم عبدالمسیح رفت
بشام رسید در حالتیکه سطیح محتضر بود سلام داد رد جواب نکرد بعد از یکساعت چشمهایش را

کشاد و گفت جاء عبد المسیح علی جمل المسیح من عند کسری لصبیح بلسان فصیح رسول الی سطیح
سید بنی غسان لیسئل عن ارتجاج الایوان وخمود النیران ورؤیا الموبذان کان ابلا صعابا
تقودها خیل عراب وقد قطعت الوادی وانتشرت البلاد ذلک وانه یا عبد المسیح
اقول لک قولا صحیحا اذا کثرت التلاوة وبعث صاحب الهراوة وفاض وادی سماوة
وغاضت بحیرة ساوه فلیس الشام لسطیح بشام تظهر الدلالات ویملک منهم ملوک علی عدد
الشرفات المتساقطات الخ وتناثر کواکب آسمان بزمین و روی زمین بمرتبه روشن
شد که چشمها خیره گشت مردم دست بچشمها گذاشتند و هر قندیل که در هر موضع بود روشن
شد بدون روغن تمام بتها در بتخانه‌ها سرنگون شد و سحر هر ساحر و کهانه هر کاهن
باطل گشت بحیثیکه کهنه متحیر ماندند و از جبهه مبارک حضرت نوری ساطع گشت بهر خانه
که در علم خدا تعالی گذشته بود ایمان آوردن صاحب خانه داخل گشت و سایر علائم که استقصا
محل باختصار میشود پس این وقعات از قبیل ضروریات شده لا ینکرها ذو حس اینمرد
معترض آیات شریفه قرآن که دلاله بمعجزات حضرت عیسی ع دارد نقل میکند و از کتاب
بشارة لوقای اسرائیل بموافقت قرآن استشهاد میکند بعد در صفحه یکصد و چهل و سیم
در سطر دوازدهم چنین میگوید تا اینک وشبهه حضرت محمد ص این حکایت را از آن
کتاب جعلی اخذ نموده واگر شخصی بپرسد که آن امر بچه طور ممکن بوده در جوابش میتوان گفت که

این کتاب از قبطی بعربی ترجمه شده است و چون ماریه قبطیه در میان کنیزهای حضرت محمد ص
بود البته حضرت محمد ص این افسانه را از آن زنان نادان شنیده گمان برد که این
داستان در انجیل اصلی و حقیقی مرقوم است پس از آن سبب قدری تبدیل داده داخل قرآن
گردانید انتهی جواب اولا معین کند که انجیل اصلی و حقیقی کدام است و جعلی کدام است و این
جعل و تحریف را در انجیل کدام فرقه نموده است و ثانیا بصاحبان بصیره و خبره پر واضح است که
این مرد کذب علمای نصاری و عدم صحت کتب ایشان که در صدر آن جمله از کتاب خودش
نقل کردیم نمیتواند با ثابت کند و حال اینکه آنها از اعظم متبعین جماعت نصاری‌اند و صاحب
تصنیفات زیاد است مطلعین بتواریخ و سیر نصاری میدانند پس نسبت کذب باین مرد
معترض اولی و بهتر است که بجای آن از اخبار قسیسین بدهیم با اینکه کذب این مفتری بجدارا
بموجب تاریخ بوجه اجمال در این وجیزه ثابت میکنیم پس لازم است تاریخ ماریه قبطیه را بمرتبه تحریر
آورده و مختصر بسازیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سال ششم هجرت بتوسط حاطب بن
ابی بلتعه بمقوقس ملک اسکندریه رقیمه شریفه فرستاده در تاریخ قیاصره در حالات مقوقس در
صفحه دویست و هشتاد و پنج چنین است روزی مقوقس با خواص خود نشسته حاجب وارد
شد گفت رسولی از مدینه آمده مکتوب دارد اذن حضور میخواهد سلطان اذن داد
حاطب وارد شده بقانون اسلام سلام کرد مقوقس گفت همانا تو چنان دانی که

آنکس تو را به نزد من فرستاده پیغمبر خداوند است گفت چنین باشد مقوقس فرمود پس
آنگاه که قریش قصد اخراج او از مکه کردند چرا از خدا نخواست تا آن جماعت را عرضه هلاک
و بوار سازد حاطب ابن بلتعه گفت آیا عیسی بن مریم علیه السلام پیغمبر صادق بود فرمود
آری او پیغمبر خدا تعالی بود حاطب گفت چرا آنگاهش که بردار میکردند خدا را نخواند تا آن
قوم را نابود فرماید مقوقس گفت نیکو گفتی همانا مرد حکیمی بوده و از نزد حکیم نزد ما آمده
پس حاطب مکتوب حضرت را بمقوقس داد پس مترجم حاضر کردند مکتوب چنین بود :-
بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله و رسوله الی مقوقس عظیم القبط یا اهل
الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ
بعضنا بعضا اربابا من دون الله و ان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون انتهی مقوقس
بفرمود تا کتاب حضرت را در میان حقی مضبوط کرده بر سر آن مهر زد با حاطب رسول
رسولخدا خلوت کرد از سیر و سیرت حضرت پیغمبر استیضاح نمود حاطب از اخلاق و اطوار
حضرت آنچه میدانست گفت مقوقس گفت این همه آثار که تو گفتی صفات آن پیغمبر است که
حضرت عیسی بن مریم بشارت داده و به دیار ما خواهد آمد و مستولی خواهد شد و دیگر روز با توقیر
تمام حاطب را نگاهداشت بعد کاتبی عربی خواسته جواب مکتوب حضرت را املا کرد نوشت :
بسم الله الرحمن الرحیم لمحمد بن عبد الله من مقوقس عظیم القبط سلام علیک اما بعد

فقد قرأت کتابک و فهمت ما ذکرت فیه و ما تدعو الیه و قد علمت ان نبیا بقی و کنت
اظن انه یخرج بالشام و قد اکرمت رسولک و بعثت الیک بجاریتین لهما مکان فی القبط
عظیم و بکسوة و اهدیت لک بغلة لترکبها و السلام علیک این کنیزکی ماریه قبطیه دیگری
شیرین ماریه را بملک یمین تصرف فرمود از آن ابراهیم متولد شد و شیرین را به حسان
ابن ثابت عطا فرمودند این دو کنیز با هم خواهر بودند نزول سوره مبارکه مریم در مکه
معظمه زادها الله شرفا شده مابین آمدن ماریه قبطیه بمدینه منوره و اخبار حضرت از احوالات
حضرت عیسی و مریم علیهما السلام تقریبا ده سال است پس اگر این مرد معترض از تواریخ اطلاع
داشته بود این فسانه بافی را نمی کرد در همین فصل چهارم در صفحه یکصد و چهل و چهارم آیه
شریفه اذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء
الآیه را عنوان میکند در سطر ششم از همین صفحه چنین میگوید اما سایر معجزات حضرت عیسی
که در قرآن مندرج است جز آنکه گفته شد و آنچه در ذیل نسبت بمائده مذکور است البته راست
و بر حق میباشد چونکه مطابقه دارد با آنچه در اناجیل اربعه مرقوم است انتهی بعد از این
در صفحه یکصد و چهل و پنجم ابواب و آیات اناجیل اربعه که با قرآن مجید در خصوص مائده مطابق اند
در سطر نهم چنین مینویسد اما اصل این حکایت را در عهد جدید میابیم زیرا در انجیل متی
باب بیست و ششم آیه بیستم الی بیست و نهم و در انجیل مرقس باب چهاردهم (۱۴) آیه هفدهم

الی بیست و پنجم و در انجیل یوقا باب بیست و دوم آیهٔ چهاردهم الی سی ام و در انجیل یوحنا
باب سیزدهم آیهٔ اول الی سیم ذکر آن عشاء ربانی است که حضرت عیسی با حواریان خود در شب
آخر زندگانی دنیوی خویش تناول فرمود و مسیحیان حقیقی از آنروز تا زمان ما برای یادگاری
آنوقت عادی هستند که برحسب حکم وی عشاء ربانی را اکثر اوقات معمول دارند انتهی جواب
برهان یقین و ایمان پس از ملاحظهٔ این تقریر و عنوان بر واضح و عیان شد که معترض تصدیق و اذعان
بمعجزهٔ قرآن و نبوة پیغمبر آخر الزمان نموده الا اینکه مضمون آیهٔ هدایت بنیان و اذا قیل لهم
تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا او لو کان آباؤهم لا یعلمون
شیئا و لا یهتدون همیشه بتقلید اسلاف در ضلالت و خسران بوده و میباشد چه اخبار حضرت رسول
از قصص و حکایات قرون و ازمان بدون تعلم و تلمذ از مهرهٔ جهان و اذ علمتک الکتاب
و الحکمة و التوریة و الانجیل خارج از طوق قدرهٔ انسان و انزلنا علیک الکتاب بالحق مصدقا لما
بین یدیه من الکتاب در تاریخ نجاشی و اصحاب آن در صفحهٔ دویست و شصت و هشتم ۲۶۸ مینویسد
حضرت جعفر طیار ع سورهٔ حضرت مریم را با ایشان خواندند احبار و قسیسین که حاضر مجلس بودند گریه
میکردند و میگفتند و الله زیاده نکرد با آنچه خدا تعالی در انجیل خبر میدهد تا فارغ شدن حضرت جعفر گریه
میکردند و اذا سمعوا ما انزل الله الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع الآیه بهمین نکته اشاره
است قول حضرت عیسی در آیهٔ منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین یعنی این قصه

مائده که آیهٔ معجزهٔ من است جهة تصدیق پیغمبر آخر الزمان باشد بدیهی است در غیر مقام تحدی
معجزه را فلسفه ندارد حواریین قبل از نزول مائده تصدیق بحضرت عیسی داشته قالوا
نرید ان نأکل منها و تطمئن قلوبنا الآیه پس فلسفهٔ مائده تصدیق پیغمبر آخر الزمان و معجزهٔ
قرآن است که مطابق کتب سماویه اخبار داده در صفحهٔ یکصد و چهل و هشت از همین
فصل آیهٔ وَلَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ
إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ الآیه را عنوان میکند در سطر یازدهم چنین مینویسد و هرکدام
از توریة و انجیل اطلاع دارد و میداند که عقیدهٔ وحدانیت ذات پاک الهی اصل و بنیاد
دین مسیح میباشد چونکه در توریة کتاب تثنیه باب ششم آیهٔ چهارم مرقوم است ای اسرائیل
بشنو یهوه خدای ما یهوه واحد است) و در انجیل مرقس باب ۱۰ آیهٔ ۲۹ خود حضرت
عیسی این آیه را اقتباس کرده آنرا بتاکید تمام تصدیق میفرماید) و هیچ مسیحی حقیقی هرگز
مقر الوهیت حضرت مریم نبوده است اما حیف است که در بعضی اجزاء کلیسای مسیحی عبادت
حضرت مریم دخول یافته است که عین بت پرستی میباشد و اگرچه آن عبادت بالکل
خلاف احکام الهی و بضد تعلیم کتاب مقدس است الخ جواب وحدانیت ذات واجب
الوجود مستجمع جمیع صفات کمال فوق الکمال لم یزل و لا یزال با آن اجمال که اشاره رفته است
اصل و بنیاد همه ادیان انبیاء علیهم السلام است و تمام کتب سماویه بآن نازل شده اما

دخول عبادت عیسی و مریم بر کنیسا های مسیحیان بجهة تدلیس بولس رسول مقدس نصاری
شده و جماعت نصاری را سه فرقه نموده در خصوص اعتقاد ربوبیت عیسی و مریم و جماعت
نصاری همین بولس را خیلی تقدیس و تعظیم میکنند و تصانیف زیاد در عقاید نصاریها و رد
اسلام دارد تاریخ او در خاتمه تحریر یافته پس این مرد معترض تجاهل میکند علاوه در اسلام
دخول عبادت مریم را فقط بدعة میداند پس عبادة عیسی در نزد او باید صحیح باشد با شرک
میشود بخلاف عقل و توریة و انجیل و یا اینکه نظرش از این رد بر نصاری است کنایة
والا اقانیم ثلاثه از ضروریات دین نصاری است که فعلاً معمول است ولابد للمصدور
ان ینفث در صفحه یکصد و چهل و نهم آیه شریفه اِنّا قَتَلْنَا الْمَسِیحَ عِیسَی بْنَ مَرْیَمَ رَسُولَ
اللّهِ مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلٰکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ الآیه را عنوان نموده و از
اپرینیوس و اسلیدس نام از بزرگان علما نصاری بموافقه قرآن حجة آورده میگوید که
آنها بدعتی و اعتقاد بدی کرده اند تا در صفحه یکصد و پنجاهم چنین مینویسد در سطر یازدهم هر که
منکر مصلوب شدن مسیح میباشد با همهٔ انبیاء و حواریین مقاومت مینماید چونکه انبیاء از قبل
نبوة کرده گفتند که مسیح موعود میاید بدانطور جان عزیز خود را نهاده کفارهٔ کامل کافی
برای گناهان جمیع بنی نوع بشر بگذراند و حواریین نیز شهادت داده گفته اند که ما
حاضر بوده ایم بچشمان خود دیدیم که نجات دهندهٔ ما بر صلیب کشیده شد امّا حضرت محمد ص

ملتفت نشده که آن قول باطل آن شخص بدعتی با گمان دیگری مرتبط شده است انتهی
جواب این مرد معترض خودش با انبیاء و حواریین علیهم السلام مقاومت مینماید چه
از قول ایشان کذب و نسبت افترا بجدا میدهد این قول بولس مقدس نصاری است نه قول
انبیاء و حواریین چنانچه در فصل پنجم کتابیکه بر غلاطیین خود مینویسد من بولس بشما میگویم
خود را ختنه نکنید عیسی که خدا است بشما نفع نخواهد داد الخ بجماعت غلاطیش اینرا نوشت
و در فصل اول کتابش بجماعت کلوسیین که از جمله پیروان او بودند مینویسد عیسی محو نمود آن حکمهائیکه
برای ضرورة بدستخط نوشته شده بود همهٔ آنها را از میان برداشت با خود در آن داری که
در آن چار میخ کشیده شده الخ در ضمن دلیل ششم بر نبوة خاصه از ادلهٔ عقلیه بشاره رفت
امّا حواریین از ترس یهودان متواری و حاضر نبودند که با چشم صلب حضرت عیسی را ببینند
و در بشارهٔ ششم از قسیس بل خطابة برنابا از حواریین انجیل قدیم چنین مینویسد
هرکس چنین گمان کند من که مسیحم مصلوب گشته ام لکن این اهانة و استهزا در دنیا باقی خواهد
ماند تا آمدن محمد ص پس چون آن بزرگوار بدنیا بیاید مؤمنین را آگاه خواهد فرمود الخ
بانجا مراجعه فرمائید امّا اناجیل تصریح نموده اند که حضرت مسیح بجسم خود بآسمان رفت
مرقس ۱۶ : ۱۹ و لوقا ۲۴ : ۵۱ این ارقام شماره است بیان میکنیم و از
کورنتوش ثانیه از بولس مذکور در مقام افتخار میگوید میشناسم در مسیح انسانی قبل از

چهارده سال در جسد او نمیدانم یا در خارج جسد او خدا میداند عروج کرد باسمان ثالثه و نمیدانم که آن

در جسد او است یا خارج جسد او عروج کرد بفردوس و شنید کلامی که انسان را آن تکلم نمی کند

انتهی در عهد جدید همچنین ان الله نقله لکی لا یری الموت انتهی خود معترض در اول سطر از صفحه

یکصد و پنجاه و یکم چنین مینویسد حضرت عیسی لباس بشریت را فی الحقیقه در بر نکرده بلکه فقط

شبیه انسان که وجود حقیقی نداشت پذیرفته بود و از آن جهت ممکن نبود که او تولد یابد یا درد

به بیند یا مصلوب شود بلکه مردم را فریفت انتهی فانظروا لا اراه الا کالباحث عن حتفه بظلفه

اگرچه نسبت بدیگری میدهد صریح کلام بولس همین اعتقاد است و جمعی از نصاری را در این

اعتقاد ند رجوع بنجاتمه بفرمایید عن بولس لاهل کورنثوس اما تعلمون انکم

هیکل الله و روح الله یسکن فیکم انتهی در فصل پنجم در صفحه ۳۰۰ در سطر دوازدهم

در خصوص عروج حضرت عیسی ع چنین مینویسد در کتاب مقدس ذکر معراج حقیقی حضرت اخنوخ

و حضرت الیاس یافت میشود و نیز در آنجا مکتوب است که حضرت ادریس نبی را اخنوخ گویند

معترض چنین فهمیده که هر یکی اسم یک پیغمبر است و همزه را هم اسقاط کرده غلطا در تاریخ

اسلام و مسیحیان همین یک عروج باسمان برای حضرت عیسی ع مینویسد که در حسب اتفاق افتاد

پس ملاحظه بفرمایید معجزه قرآن این معترض را مجبور نموده بیان واقع را بعد از جحود و انکار

و اقرار تحریر و اثبات میکند در فصل چهارم در صفحه یکصد و پنجاه و نهم آیه فوربک لنحشرنهم

ثم لنحضرنهم حول جهنم جثیا الایه عنوان کرده در صفحه یکصد و شصت چنین

مینویسد اما اگر الفاظ قرآن نسبتی به پل صراط داشته باشد البته این خیال نه از مسیحیان

بلکه از زردشتیان اخذ شده است انتهی جواب این معترض بچه دلیل معین نمود که صاحب

این اعتقاد غیر از حضرت ابراهیم ع است در تواریخ و سیر بسیار جا بحضرت ابراهیم زردشت

گویند و در بعضی شاگرد حضرت گویند رجوع بنجاتمه بفرمایید پس حشر و نشر عذاب طبقات

جهنم در کلمات انبیاء سلف و کتب منزله بایشان هست چنانکه خود معترض از زحمت

تفحص ما را آسوده کرده در صفحه ۱۵۹ در سطر چهاردهم چنین میگوید وان منکم الا واردها

راجع است بانچه بعضی مسیحیان نادان در بیان آیه انجیل مرقس باب (۹) آیه (۴۹) و آیه

دیگر از رساله اول بقرنتیان باب (۳) آیه (۱۳) گفته اند چون گمان برده اند که جائی است

که در آن مسیحیان گناهکار بآتش از گناهانشان پاک کرده میشود انتهی پس از این بعضی فسانه

بافی نموده تا در سطر آخر صفحه (۱۷۳) آیه شریفه ان الذین کذبوا بایاتنا و

استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة

حتی یلج الجمل فی سم الخیاط الایه یکسطر قبل از این عنوان میگوید چیزی که در رساله

بولس رسول اقتباس شده بعد این آیه را مینویسد و در صفحه (۱۷۴) در سطر چهارم چنین مینویسد

و آخر این آیه از انجیل ماخوذ است زیرا در انجیل لوقا باب (۱۸) آیه (۲۵) چنین مکتوب است

همین عبارت انجیل را نقل میکند ترجمه زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول
دولتمندی در ملکوت خدا و همین مطلب در انجیل متی باب (۱۹) آیه ۲۴ و در انجیل مرقس
باب (۱۰) آیه (۲۵) نیز مندرج است انتهی پس کلام معترض خالی از تهافت و تساقط
نیست میخواهد منطوق قرآن شریف را رد کند از اناجیل دلیل بصحت و صدق میآورد و بدیهی است این معترض
باید اناجیل کتب سماویه را تکذیب کند نه تنها قرآن را چنانکه اعتقاد همین بنده در حق این مرد
همین است یا از کرامت پیغمبر آخر الزمان معجزیه قرآن را تصدیق کند کالجادع مارن
انفه بکفه در صفحه ۱۷۴ آیه شریفه لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر
را عنوان کرده در سطر آخر این صفحه میگوید واضح باد که این قول خدای عز و جل از رساله اول
بولس رسول بقرنتیان باب (۲) آیه ۱۹ اقتباس شده الخ در صفحه ۱۷۵ چنین مینویسد حاصل
کلام اینکه ادعای معترضین که برآنند که انجیل و کتابهای دیگر مسیحیان وخصوصاً بعضی صحیفه‌های
جعلی بدعتیان قدیم یکی از ینابیع تعالیم دین اسلام بوده است هرگز قابل انکار نمیباشد انتهی
الفصل الرابع جواب الآن حصحص الحق ما مسلمین این را میگوئیم معجزیه قرآن مجید تنها
بجهة فصاحت و بلاغت که فوق قدرت و طاقت است بلکه هم بجهة اشتمال آن است بر قصص
و اخبار امم سالفه و دقائق حکم و فلسفه و حقایق علوم و اخلاق حسنه و بیان صفات
نفس لاهوتیه و احوال مبدء و معاد ناسوتیه و رموز شرایع و ادیان مؤسسه بنوعیکه علمای اعلام

و حکمای ذوی الافهام و مهره دهور و اعوام از تقریر آن بدون سهو و نسیان
همیشه عاجز و حیرانند پس شخصیکه با کسی محشور نگشته و پی مدرسه و مدرس و تدریس ندیده هم
چون سالهای چند با علمای محاجه و مباحثه فرموده با وجود کثرت صاحبان فضل و کمال از یهودیین و
احبار مثل عبدالله ابن سلام یهودی و سواد ابن قارب که در علم و فضل مشهور بودند
و ورقة بن نوفل از فحول اهل علم و عمر بن اسد عم خدیجه علیها السلام که از نصرانیان عظیم
الشان و مطلع بیهود بودند و کعب الاحبار یعنی شریف العلماء شهرت فضل او آفاق را
احاطه کرده بود از احبار یهود که در زمان امیر المؤمنین اسلام آورد و قیس بن ساعدة الایادی
صاحب علم و حکمت و خطب جلیله و اشعار جمیله بود و یوسف یهودی که جمیع کتب سماویه را خوانده
و میدانست در شب ولادت حضرت خبر داد که امشب پیغمبر آخر الزمان متولد شد و زید بن
عمرو و سفیان بن یوشع و سایر متبحرین در فن که استقصای ایشان متعذر بلکه متعسر است
حاضر حضور حضرت شدند از مضامین کتب سلف و جهالات قرون خالیه سؤال و جواب
مطابق بهمین منوال بجز تعلیم خداوند لم یزل ولا یزال صدور آن از صاحبان هنر و کمال
غیر ممکن و محال بحکم عقل از دین یهود و نصاری اعتزال بدین اسلام انتقال یافتند
تن به نهب اموال و قتل ابطال و سبی نساء و اطفال نداد الا جهال پس این را چطور قیاس
بگویند یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما تخفون

من الکتاب و یعفوا عن کثیر الآیة الشریفة پس این اخبار از غیب مثل اخبار حضرت عیسی
از احوال بنی اسرائیل از آنچه میخوردند و از آنچه ذخیره میکردند در سابق شماره شده پس
معجزه و دلیل نبوة آنجناب سرور کائنات شد بالفرض هیچ معجزه برای پیغمبر آخر الزمان نشود
مگر این فقره بضرورة عقل نبوت ایشان ثابت و هویدا میشود در اول فصل پنجم صفحهٔ
۱۷۵ چنین مینویسد در امتحان و تفحص ادعای آن معترضین که حکما میگویند که بعضی از
آنچه در قرآن و در احادیث مندرج است از کتابهای قدیم زردشتیان ماخوذ گشته
انتهی بعد زردشت که ادعای عروج باسمان نموده مینویسد پس از آن در صفحهٔ ۱۸۰ آیهٔ
شریفه سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا را عنوان میکند قدری از اخبار و تاریخ معراج
حضرت رسول ص مینویسد بعد از آن در صفحهٔ ۲۰۰ در سطر دوم چنین گوید و شاید آنچه
زردشتیان و هنود درباره این امور میگویند از این قسم کتابهای جعلی ماخوذ گشته است
و یا آنچه در آن کتابها یافت میشود از صحف بت پرستان اخذ شده است و بهر حال
هیچ شخص دانا آن واهیات را قبول نمیکند انتهی اغلاط عبارة بعهدهٔ معترض است
تکلیف ما عینا نقل کردن است جواب این معترض خارج از سیرهٔ عقلا بحث میکند
یتکلم تکلم خابط در نزد کدام عاقل کذب دعوای معراج زردشت دلیل کذب دعوی
پیغمبر آخر الزمان میشود و الا خارج از حد حصر کسانی مبالغات دعوی ربوبیة در رسالة

و همذا اشتغال مقام وصایة و خلافة عن غیر حق نموده اند لازم آید که اساسا توحید
و رسالة انبیاء و وصایة اوصیاء باطل و رسولانرا تکذیب بکنیم پس نقاد بصیر و صراف خبیر
و ممیز صحیح از سقیم این دعاوی عقل فطری و سایر دلائل نقلی است که قلب را از رایج و
کذب را از صدق تشخیص میدهد در اینمقام در دو موضوع بحث دارد یکی امکان طی مسافت
بعیده در زمان یسیره دومی وقوع آن از حضرت رسول ص اما الاول ممکن و کل ممکن تتعلق
علیه قدرة الله عز و جل با اینکه امثال آن واقع شده است مثل حرکت فلک اطلس فلک الافلاک
گویند از اول شب تا آخر قریب بنصف دور حرکت میکند در علم هیئت ثابت است که نسبت
قطر دایره بدور نسبت واحد بر ثلاثه و سبع است پس نسبت نصف قطر بر نصف دور نسبت
واحد بر ثلاثه و سبع میشود پس در جائیکه در یکشب حرکت نصف دور ممکن است میشود حضرت
رسول اکرم ص از مکه معظمه تا فلک الافلاک حرکت نمودند مگر نصف قطر پس بطریق اولی
ممکن و جایز است و مثل حرکت آفتاب که یکصد و هفتاد مقابل زمین است جرم آن در عرض
ده و دوازده ساعت از مشرق تا مغرب و مثل سیر و حرکت بساط حضرت سلیمان ع غُدُوُّهَا
شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و مثل آوردن عرش و تخت بلقیس از اقصای یمن باقصی شام در طرفة
العین که چهل شبانه روز راه است قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ
قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ و نظائر زیاد دارد موضوع دومی وقوع این

امر الجوابست از حضرت آنهم محل شک نیست چون وقتیکه حضرت این دعوی نمودند که امشب از مسجد الحرام به بیت المقدس رفتم و برگشتم ابوجهل و سایر مشرکین جمع شده گفتند در اینجا کسانی هستند که بیت المقدس را دیده اند از عدد ستونها و قندیلها و کیفیت وضع بیت المقدس سؤال نمودند حضرت جبرئیل صورت آنرا معلقاً نگاهداشته حضرت بیان تفصیل فرمودند بعد احوال عیر و گم شدن بعیر و خوردن آب و خالی کردن کوزه و وقت ورود قافله در اول طلوع آفتاب و مقدم شدن جمل اورق را بیان فرمودند بالکلیه مطابق شد قبول کردند و دلیل باثبات نبوة شد مگر کسانیکه مصداق اَفَاَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِی النَّارِ بودند از معراج پیغمبر آخر الزمان کتب آسمانی خبر داده من جمله در وحی کودکث بنی اسرائیل که آیه نبوة هیلل پیغمبر است در حرف سین میگوید سفر پوا وتوش باها وازیل کسها نفشه پها یعنی محکم فرماید سخن گفتن را و مدح کردن و تسبیح نمودن را و برود و به برد و بیرون آورد جان امیران را انتهی طریق استدلال محکم کنید سخن را الخ افصح فصحاء اکمل بلغا بود مطالب بسیار در هزار ابیه در کمال اختصار آن بزرگوار در مقام تقریر برقرار میفرمودند و سقطت لولوا من خاتم عطر در معجزیة قرآن اشاره رفت و مدح و تسبیح نمودن را همین صلوات پنجگانه است تسبیح لغةً چند معنی دارد یکی صلوة بامعنی است قوله تعالی لولا انه کان من المسبحین الآیة ای من المصلین و السبحة الصلوة النافلة و انما قیل للمصلی مسبح لانه معظم و منزه لله عما لا ینبغی

برود و به برد یعنی معراج میکند چنانچه مفسرین کتاب شعیا و دانیال این عبارترا چنین ترجمه نموده اند اگر معترض گوید در معراج چه حاجت دارد به سیر از مسجد الحرام به بیت المقدس چرا از مکه معراج نفرمودند میگوئیم چون احبار و قسیسین بنی اسرائیل در کتب خوانده و دانسته بودند که درهای آسمان از بیت المقدس است از آنجمله در سفر تکوین در فصل بیست و هشتم آیه هفدهم میفرماید. وهیرا ونوهر مه نورا هما قوم هزه ان زه کی ام بث الوهیم وزه شعر هشمایم انتهی یعنی یعقوب نبی ترسید گفت که این مکان چه ترسناک است این نیست مگر دروازه آسمان انتهی چون حضرت یعقوب در خواب دیده بود که در همان مکان شریف نردبان گذاشته اند ملائکه از آنجا صعود و نزول میکنند چنانچه چند آیه قبل از آیه دهم از همین فصل باین تقریر مرقوم است فلذا حضرت رسول صلعم را به مسجد اقصی سیر فرمود تا اسرائیلیان که این مطالب را خوانده و میدانند تصدیق کنند اگر بخرق التیام نقض فرماید میگوئیم امتناع خرق التیام از اوهام باطله است و خود معترض در حق حضرت عیسی و ادریس النبی که در عهد جدید اخنوخ مینامند بصعود قائل است و در حق حضرت ابراهیم ع از وصیتنامه ابراهیم در صفحه ۱۶۱ چنین مینویسد آن خلیل درخواست کرد که قبل از وفاتش اذن یابد که عجایب آسمان و زمین را مشاهده کند و چون اجازه یافت عروج کرده هر چیز را تماشا نمود الخ

در فصل پنجم در بنجان و تفحّص ادّعای معترضیکه علما میگویند که بعضی از آنچه در قرآن و احادیث
شده بحسب از کتابهای قدیم زردشتیان ماخوذ گشته بعد از آن آیهٔ اسری و معراج حضرت رسول
و حور و غلمان و عالم ذرّ و میزان سنجیدن اعمال و هم حضرت ملک الموت و شیطان و
پل صراط و انواع عذاب اهل جهنّم و نعم جنّة را عنوان نموده میگوید در صفحهٔ ۱۹۸ و صحیح
باد که بسیاری از این معانی نه فقط در کتابهای هنود و زردشتیان بلکه در بعضی کتابهای
جعلی مسیحیان بدعتی و خصوصاً در آن وصیت نامهٔ ابراهیم که مذکور شد و در کتاب دیگر مسمّی
برؤیای بولس بهدایت یکی از فرشتگان مقرّب بآسمان عروج نموده هر چیز را مشاهده کرد
انتهی در صفحهٔ ۱۹۶ میگوید و میکائیل فرشتهٔ مقرّب نازل شده ابراهیم را بر عرّابهٔ کروبی
داشت و دیرا به اثیر فلک بلند نمود او را و شصت فرشته را برابر آورد و ابراهیم بر آن مرکب
بر بالای تمام ربع مسکون میگذشت انتهی جواب عقل بهیچوجه حکم نمیکند که ذکر نمودن
زردشتیان امورات مذکوره را دلیل کذب قرار داده همهٔ انبیاء را تکذیب بکنیم
چه بسیار مطالب از امور حقّه که مسلّمات معترض است در تصنیفات زردشتیان مذکور
است مثل نبوّة انبیاء عظام و حضرت ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام و وحدانیّة خداوند
ذو الطّول و الانعام و ثانیاً خود معترض غافل از سابق و لاحق کلام خویش بحقانیّة
و ثبوت این امور در کتاب مقدّس و کتب مسیحیان و کتاب بولس رسول ایشان

الهام داوند در صفحهٔ ۱۹۰ از همین فصل میگوید و امّا اصل تعلیمیکه نسبت بآن میزان
در وصیت نامهٔ ابراهیم مندرج است نه در کتاب مقدّس بلکه در کتاب بسیار قدیمی مسیحی
مسمّی بکتاب الاموات یافت میشود انتهی در خصوص معراج حضرت ابراهیم علیه السّلام
بعد از کلام زیاد در صفحهٔ ۱۷۲ از همین فصل مینویسد و ابراهیم از سپهسالار یعنی میکائیل
پرسید ای آقایم سپهسالار کیست این مرد بی نهایت عجیب که با این جلال آراسته است
گاهی گریه و زاری میکند و گاهی شادمان و خرّم میگردد (و آن ملک جواب گفت)
این شخص که در چنین جلال است آدم نخست آفریده شده میباشد و جهان را مشاهده میکند
زیرا همه از وی پیدا شدند و چون می بیند که ارواح بسیار از در تنگ داخل میشوند
آنگاه با شادمانی برخاسته و خوش و خرّم شده بر تخت خود می نشیند زان رو که
در تنگ عادلان است که مؤدّی بجنّات میباشد و امّا نیکه از آن داخل میگردند به بهشت
در میآیند و آدم نخست آفریده شده از اینجهة شادمان میگردد زیرا می بیند که آن
ارواح نجاة مییابند و چون می بیند که ارواح بسیار از در وسیع داخل میشوند آنگاه
موهای سر خود را می کنند و بتلخی گریان و زاری کنان خویشتن را بر زمین میاندازد زیرا
آن در وسیع گناهکاران است که مؤدّی بهلاکت و سزای ابدی میباشد انتهی در ضمن آیهٔ
شریفه ان الّذین کذّبوا بآیاتنا نقل از اناجیل لوقا و مرقس و متّی در کیفیّة عذاب جهنّم

شد و تا الآن هیچ کتاب از کتب سماویه ملتزم به تفصیل و بیان امور مذکوره و غیرها نشده بلکه
در بعضی از توریة و انجیل اسمی از اینها نبرده کتاب مقدس مسلمین قرآن مجید متکفل بیان تفصیل و
احصار جمیع امور گشته لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و این بیانات هم باید
بواسطه راسخین در علم برسد لا یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم و کل شیء احصیناه
فی امام مبین حضرت امیرالمؤمنین (ع) و اولاد معصومین او از مابین مخلوق به نصب
و تبیین خداوند رب العالمین خلفاً عن سلف وارث علم و جانشین حضرت خاتم النبیین شده
که ناسخ از منسوخ و محکم را از متشابه بیان فرموده اند بعد از اثبات و ثبوت نبوة حضرت
[illegible] ایشان با دلائل عقلیه و نقلیه که اشاره رفته بضرورت حکم عقل تصدیق و التزام
بجمیع بیانات و احکام حضرت پیغمبر آخر الزمان علیه و آله السلام ضروریست علاوه انبیاء
علیهم السلام بیان این مجملات و کشف این معضلات را بعهده حضرت خیر الانام علیه و آله سلامهم
واگذار نموده اند من جمله در فصل اول انجیل یوحنا میفرماید که اینست آن کسیکه بعد از
من خواهد آمد و پیش از من بوده در فصل سی و چهارم انجیل یوحنا میفرماید ایضاً فارقلیط
آن روح راستی که خدا میفرستد بسوی شما تعلیم خواهد داد شما را هر چیزی و بیاد شما خواهد آورد
هر چه من گفتم سلام من بر شما باد وداع میکنم من شما را انتهی در ضمن بشارات و در ضمن
آیه شریفه ولا تجادلوا اهل الکتاب الآیه در صفحه ۱۰۸ اشاره شده و فارقلیط را از تراجم

اخبار نصاری را ترجمه نمودیم مراجعه فرمائید تمام عقلاء از بدو خلقت حضرت آدم قرآن
مجید را از قوانین مدونه اکمل و اتم و حضرت رسول (ص) را منبع جمیع علوم و حکم مصدر
همه سعادت و تمدن عالم میدانند من جمله ناپلیون بناپارت در کتاب خود در صفحه
ششم مینویسد ظهور و رواج اسلام جمیع بدبختیهای موجوده را از میان برده و نفوذ کامل بتمدن
شرق و اروپا بهترین امیدواریها بعالم وعده داد انتهی در صفحه ۴۴ باهل مصر چنین مینویسد
امیدوارم بزودی نائل بتشکیل جمعی از مردمان عاقل و علماء مملکت شده و میتوانیم بکمک
یکدیگر قانونی از روی قواعد قرآن که سرمشاء افتخار و پنهان است نسبت برای رفاهیت
حال عموم ناس تشکیل بدهیم انتهی در صفحه ۴۵ میگوید چه کسی بهتر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله
اسلام میتوانست جنگجو و فاتح بوده و قانون وضع نماید کدام شخص میتواند با یک نطق
عمیق از گذشته و آینده خبر بدهد انتهی این ناپلیون بناپارت صاحب منصب فرانسوی
یکی از رجال وحید عصر خود بوده و خیال عالی جهانگیری وی در آنوقت عالم را بخود
مشغول کرده باعث تغییرات عمده در عالم شد بسیاری از نقاط مهمه اروپا را متصرف
شده در ابتدا میدان آزمایش تاخت و تاز مشرق زمین را تصمیم نموده از طرف مصر شروع
به تسخیر ممالک شرقی نمود سواحل آسیای صغیر را اشغال بکار وادار شد در آنوقت دولت انگلیس
مانع پیشرفت خیالات او شده از فتوحات شرقی وی جلوگیری کرد تا اینکه ناپلیون

مجبور شده دوباره به مغرب زمین برگشت کم کم قوای حربیهٔ او کاهیده شده بالاخره در
جزیرهٔ سنت هلن محبوس گردید خودش نصاری مذهب است در سنه ۱۷۹۸ مسیحی طلوع
نموده از حسن تدبیر و لطایف حیل آن در اسپانیا و تسخیر قلمرو از تحریر جفاف و زبان از تقریر
کلال دارد خود معترض در صفحهٔ ۲۳۵ از فصل ششم میگوید البته ممکن نیست که چون حضرت
محمد دین خود را ایجاد مینمود چیزی از طبیعه و خوی وی در آن دین و مذهب بظهور نپیوسته باشد
زیرا اگرچه بناء خانهٔ خود را از سنگها و آجرها و خشتهای گوناگون بنا میکند اما کار ترتیب دادن
آن چیزها هنر و هوش او را نمایان میگرداند و ارادت و مهارت از بنایش هویدا میشود انتهی
در صفحهٔ ۲۳۶ میگوید و چون عمارت دین اسلام صورة بسته است و از همهٔ ادیان
دیگر تفاوتی از این سبب ظاهر است که بنای آن عمارت شخص عاقل و هنرمند بوده است و از
فصاحت عبارت قرآن بلاغت حضرت محمد نیز هویدا میگردد و علاوه بر این همه آثار بسیاری
از حوادث و وقایع سرگذشت حضرت محمد در قرآن دیده میشود انتهی در صفحهٔ ۲۴۱
میگوید مخفی نماناد که بسیاری از آن مطالب و تعالیم که در قرآن مندرج است مثل عقیدهٔ
وحدانیت ذات اقدس الهی خوب و مفید میباشد و در آنچه که درباره میزان و جنت
و درخت طوبی و امثال آنها گفته شده است البته اندکی راستی و فائده میتوان یافت انتهی
در صفحهٔ ۲۳۲ از فصل ششم آیه شریفه قُلْ اِنَّنِی هَدَانِی رَبِّی اِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ

دِیناً قِیَماً مِلَّةَ اِبْرٰهِیمَ حَنِیفاً الآیه را عنوان نموده در سطر ششم چنین گوید
و هر کس از صرف و نحو عربی واقف است می بیند که در اینجا حضرت محمد خود را و امت
خویش را هم حنیف ملقب میگرداند) و اگرچه اصل آن لفظ بزبان عبری و سریانی
بمعنی نجس و مرتد میآید اما چونکه اهل عرب زید و اصحاب او را حنفاء یعنی مرتدین میگفتند
زان رو که دین اجداد بت پرست خود را ترک کردند پس هم ایشان و هم حضرت
محمد آن لقب را پسندیده برای خویشتن پذیرفتند و معنی آنرا نیز نیکو گردانیدند انتهی
جواب این معترض فرق ما بین وصف و صفت نگذاشته و از علم نحو نچشیده شنیده که
حنیفاً صفت است نفهمیده که صفت اصطلاحیه مراد نیست بلکه مقصود این است که حنیف مشتق
و صفه مشبهه است و از ابراهیم حال است و حال از مضاف الیه جایز نیست مگر در آنجا
که حذف مضاف و اقامهٔ مضاف الیه در جای او صحیح باشد چنانچه در آیه شریفه
جایز است (بل نتبع ملة ابراهیم حنیفاً) و جایز است صفهٔ دیناً باشد آنوقت بدل
فاصل میشود ما بین صفه و موصوف نزد اهل فن رکیک است و دیناً بدل است از
صراط محلاً منصوب بمعناه هدانی صراطاً مستقیماً کما قال و یهدیک صراطاً مستقیماً
و جایز است مفعول فعل مقدر باشد ای الزموا و اتبعوا دیناً قِیَماً بفتح قاف صفه است از
قام مثل سید از ساد و قیوم بکسر قاف خوانده شده مثل صغر و کبر و حول و شبع

فی التوصیف به من اللطائف مالیس فی نائم ولا فهم اما معنای حنیف لغة مایل از ضلالة
بسوی استقامت (حنف مال عن الشیٔ) احنف لقب صخر بن قیس است از علماء وحکماء
در عهد حضرت رسولﷺ متولد شد پایش متمایل بود ملقب باحنف گردید قالت حاضنة
وهی ترقصه واللهِ لولا حنفٌ برجلِه ما کانَ فی صبیانکم کمثله
تو سر را حنفاء گویند بجهة اعوجاج حنفاء نام آب است برای بنی معاویه بن عامر شاعر گفته
الا حبذا الحنفاء والحاضر الذی به محضرٌ من اهلها ومقامُ قال
الاخفش الحنیف المسلم قال الجوهری وقد یسمی المستقیم بذلک (الحنیف
الخالص وقیل من اسلم لامر الله) وقال ابو زید الحنیف المستقیم وانشد
تعلم ان سیهدیکم الینا طریق لا یجور کم حنیف قال الاصمعی
کل من حج فهو حنیف الحنیف من کان علی دین ابرهیم علیه السلام فی استقبال
قبلة البیت الحرام وسنة الاختتان) در جاهلیت هر که ختنه وحج بیت
وغسل از جنابت میکرد حنیف میگفتند بعد از بعثت مسلم را حنیف گفتند چه مایل از شرک
مخلص در عبادة شد) تحنف عمل عمل الحنفیة یعنی شریعة ابراهیم سُئل رسول
صلی الله علیه واله ای الادیان احب الیک قال الحنفیة السمحة
ودر حدیث دیگر میفرماید بعثت بالحنفیة السمحة السهلة یعنی شریعة ابراهیم که مایل از

شرک است شاعر گفته است حمدت الله حین هدی فؤادی الی الاسلام و
الدین الحنیفی، تحنف اختتن واعتزل عبادة الاصنام قاله الجوهری
وانشد ولما رأین الصبح بادرن ضوءه رسیم قطا البطحاء
اوهن اقطف وادرکن اعجازا من اللیل بعدما اقام
الصلوة العابد المتحنف تصدیع ناظرین کرام در اینمقام خارج از مرام لغویین
دهور وعوام زیاده از این کلام تسطیر واعلام کرده شد این معترض تفسیر برأی نموده
من قال اولی بما قال در صفحه ۲۴۲ که در آخرین صفحه است میگوید وهر که بخواهد بداند
که دین حضرت ابراهیم خلیل الله چه بوده است باید توریة حضرت موسی را با دقة تمام ملاحظه
نماید وآنجا خواهد دید که خدا بوی وعده داده که خداوند نجات دهنده وحید عیسی
مسیح از نسل وی وپسرش اسحق تولد یافت وحضرت ابراهیم آن وعده را پذیرفته وباور کرده
بمسیح موعود ایمان آورد وبوسیلهٔ آن ایمان نجات یافت ودر اثبات این مطلب اکتفاء
میکنیم بذکر دو آیه در توریة حضرت موسی سفر پیدایش باب (۱۷) هفدهم آیهٔ (۱۹) نوزدهم
مکتوب است که خدا تعالی بحضرت خلیل گفت بتحقیق زوجه ات ساره برای تو پسری
خواهد زائید واو را اسحق نام کن وعهد خود را با وی استوار خواهم داشت تا با ذریة او
بعد از او عهد ابدی باشد ودر باب بیست ودوم ۲۲ آیهٔ هجدهم 18 نیز مرقوم است که بار دیگر

خدای عزوجل ویرا مخاطب ساخته گفت واز ذریهٔ تو جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت
چونکه قول مرا شنیدی و در بیان این وعده خود خداوند عیسی مسیح در انجیل جلیل فرمود
پدر شما ابراهیم شادی کرد براینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید انجیل یوحنا
باب هشتم آیه پنجاه و ششم (۸) (۵۶) و بولس رسول نیز بالهام ربانی گفته است وعده ها با ابراهیم
و نسل او گفته شد و نمیگوید به نسلها که گویا در بارهٔ بسیاری باشد بلکه در بارهٔ یکی و به نسل تو
که مسیح است انتهی جواب پس از اغماض از غلطهای معترض که همیشه در تیه ضلالت از سرچشمه
جهالت آب خورده ابدا چشم از غفلت نگشاده در این صفحه دو فقره بحضرت مسیح لفظ خداوند
اطلاق نموده اینکه ما مسلمین جمیع انبیاء مرسلین و کتب منزله بر معصومین را تصدیق داریم
همهٔ ایشان بر بعثت پیغمبر آخر الزمان با علایم و برهان بشاره و اعلام فرموده اند چنانچه
در جزو بشارات اشاره یافت اما این سه فقره آیات اناجیل بخبر پیغمبر آخر الزمان مصداق
ندارد چه حضرت ابراهیم خلیل الرحمن پس از نجات از نار نمرود بمصاحبت جناب ساره و برادر
حضرت لوط که برادر ابن و بنت خال حضرت بود محکوم بنفی و تبعید از ولایات نمرود
جناب ساره توی صندوق با قفل مشدود عشار از کشف آن راز با بذل عشور و اجناس
غیر مردود حضرت خلیل با معیت صندوق بحضور ملک غیر از نمرود مجلوب دست ملک
بقصد سوء بطرف ساره ممدود از معجزهٔ خلیل دست ملک خشک و مشدود بعد الت

تضرع و التجا بحالهٔ سابقه مردود ثانیا قصه عصیان مثل اول مورد خذلان پس از
ندامت طلب عفو و غفران مشمول عطوفت حضرت خلیل الرحمن از ازدیاد تشکر و امتنان
هاجر کنیز خود را بجهة خدمت ساره تقدیم ایشان حضرت با حشم و نسوان در بابین طریق
یمین و شام اجلال نزول فرمودند چون ساره از خود مأیوس به اذن وقاع بهاجر داده
حضرت اسماعیل متولد گشته بعد از ده ساله نزول ملائکه بشارهٔ تولد حضرت اسحق از
ساره دادند و خداوند عالم وحی فرمود که اسحق را بزرگ کنم پیغمبران بیشمار و پادشاهان
بسیار از نسل یعقوب خواهم آفرید زمان طویل و مدت غیر قلیل سلطنت و نبوة
در اولاد ایشان میشود تا آمدن شیلوه که مراد از آن حضرت عیسی است پس حضرت
ابراهیم فهمید که نبوة بنی اسرائیل منقطع است در روی زمین آنی از حجة و خلیفه خالی نمیشود
چنانچه با دلهٔ عقلیه در اثبات نبوة عامه محقق گشته عرض نمود الهی در بارهٔ پسرم اسمعیل چه عطا
خواهید فرمود وحی شد آن عهد که تا روز قیامت باقی است وحی رسید دعای شما در حق
اسمعیل مستجاب است او را بزرگ و بسیار کنم بعد از انقطاع نبوة از سلسله اسحق پیغمبری از اولاد
او بیاورم که اشمس محمد است و دوازده سرور از اولاد او تا قیام قیامت وارث نبوة
و خلافه میشود چنانکه بجمه از این بشارات در اثبات نبوة خاصه از اقوال انبیاء بنی اسرائیل و از
صحف و اناجیل اشاره رفت من جمله حضرت عیسی در انجیل متی میفرماید که من فرستاده

نشده ام مگر برای بنی اسرائیل و در فصل پنجم همین انجیل میفرماید که نه پندارید من آمده ام دین
موسی را بر هم زنم بلکه آمده ام او را باتمام برسانم پس ناسخ ادیان دین پیغمبر آخر الزمان
است نه دین عیسی ع من جمله در فصل دوم کتاب ازدراس نبی میفرماید آنچه من در این کتاب
بفرمان الهی نوشته ام آنرا می باید باید در انتظار چوپان خود یعنی پیغمبر خود باشید زیرا که او
استراحت ابدی را بشما خواهند بخشید زیرا که نزدیک است بیاید آن کسیکه در آخر زمان
خواهد آمد انتهی حضرت ازدراس نبی مقارب بعهد حضرت عیسی ع بود و این کلام بهیچوجه دلالة
بحضرت عیسی ندارد چه استراحة عمومی را وعده میدهد نه تنها استراحة بنی اسرائیل و آخر زمان
میگوید یعنی آن کسی که بیاید خاتم الانبیاء میشود حضرت عیسی خاتم الانبیاء نمیتواند شد عقلا
چون نه اولاد داشت و نه اخلاف روی زمین طرفة العین خالی از حجة و خلیفه من جانب
الله نمیتواند شد انجیل لوقا در فصل چهارم میفرماید همچنانکه یونس ع فرستاده شد باهل نینوا
همچنین عیسی ع فرستاده شد باهل بیت المقدس انتهی پس انتظار همه امت بر آن صادق
نمیشود در اول پاراش لخلخا از توریة عهدنامه حضرت ابراهیم علیه و علی نبینا و آله السلام
مینویسد در آخر پاراش چنین میفرماید بیوم ههو کادت ادنای أت ابرام بریت
لسود لوذعما ماتی ات ها ادص هزدت می نهر مصریم عد ها هادهکا
دولی نهر فرات یعنی در آن روز شرط کرده خداوند با ابراهیم بدادن آن زمین بذریه تو

از نهر مصر تا نهر فرات انتهی در این پاسوق همه وعده ها را بحضرت و جناب هاجر نقل
میکند از جمله همین ذیل پاسوق است که صریح در تسلط حضرت از رود نیل تا نهر فرات
بدیهی است در هیچ تاریخ بذریه حضرت ابراهیم این تسلط نشده مگر از اولاد حضرت اسمعیل
چه بنی اسرائیل باطراف فرات هیچوقت مسلط نشده اند بلکه عبور و مرور هم نکرده اند در
این پاراش میگوید فرشته نازل شد خطاب بهاجر کرد که الحال تو آبستنی و خواهی زائید پسری را
بخوان نام او را اسمعیل که شنید خدا تعالی درویشی ترا و از آن فرزندان خواهد آمد پرادام
یعنی ملک و سلطان و صاحب قدرة و توانا در اتوکوم که یکی از مترجمین توریة است چنین معنی
میدهد که او بر همه مسلط و همه باو محتاج میشود و جرانم که از مترجمین توریة است پرادلم
بمعنی توانائی و قدرة ترجمه نموده در این پاراش میفرماید اطراف این زمین را از شرق
و غرب و شمال و جنوب بذریه تو و اولاد تو میدهیم تا آخر عالم نسل ترا مثل خاک زیاد
میکنم انتهی در این تشبیه یک لطیفه ملیحه دارد یعنی چنانکه خاک زمین مادهٔ حیوة و سبب قوام
و دوام زمین و سموات است اگر در روی زمین خاک نباشد گل و گیاه اشجار و اثمار و سایر فلزات
و معدنیات صورة امکان نپذیرد شاعر میگوید (ز گل و خاک بروید همه نخل و نهال *
گر نباشد خاک و گل حکمی شود کونین محال) پس وجود خلیفه در مابین رعیت سبب
نزول برکت الی قیام قیامت بوده مثل خاک که در پاراش تشبیه می فرمایند

بوجوده ثبتت الارض والسماء وبیمنه رزق الوری بدلایل عقلیه در این
باب اشاره رفته احتمال دارد که مراد از تشبیه بخاک اشاره بکثرة باشد که ذریه حضرت اسمعیل ع
مثل خاک زمین در هر قطر از ق[illegible] بهره و تقدیر این پاداش در حق پیغمبر آخر الزمان
است و خلیفه روی زمین پسرش امام دوازدهم حضرت حجة قائم غایب منتظر است شعر
از پرتو مهر است جهانی روشن هر چند که در سحاب پنهان باشد پس لفظ عهد
ابدی در توریة از تحریف مترجمین است در نسل حضرت اسحق و عهد ابدی را کتب سماویه
در خصوص اسمعیل ع میفرمایند در فصل سیف دیکم در آیه ششم مینویسد و تر ساراات
بن هاغاده همیصریت اش بالاه لابراهام معحق وثومر لابراهام کارش
ها اماه وات بناه کی لا ییرش بن هام اهاه هزوث عیم بن عیم یسیحی
ویرع هدا باد مود بعن ابراهام عل ادوث بنود یومر الوهیم ال ابراهام
ال یرعی بعنخا عل هنعر وعل امانخا کل اشر توامر الخا ساراه شمع بقو
لاه کی سصحق بقاده لخا ذرع وعم ات بن ها اماه لغوی اسیمنو کی
زرعخا هوا انتهی یعنی دید سارا مر پسر هاجر مصریرا آنچه زاید مر ابراهیم خنده کنان چنین گفت
بابراهیم بیرون کن این کنیز و مر پسر او که میراث برد پسر این کنیز همراه پسر من اسحق و بد آمد آنکلام
بسیار بنظر ابراهیم بالای خاطر پسر او فرمود خدا ابراهیم نه بد آمد بنظر تو برای کودک و برای

قطار زمان شود

کنیز تو آنچه را بتو بگوید سارا بشنو بگفته او باسحق خوانده شده از برای تو نسل و نیز مر نسل این
کنیز را گروهی خواهم گذارد که ذریه تو است انتهی در این آیه بخاطر مبارک حضرت اسمعیل ع
خداوند عالم تسلیه داده باینکه ذریه حضرت اسمعیل ع زیاد و زمین بایشان واگذار فرماید
بدیهی است در کثرة نسل که غیر خلیفه و نبی باشد جای منت و تسلی ندارد پس حامل خلافت و امامت
باین رعیت الی قیام قیامت در ذریه حضرت اسمعیل ع انجام و خاتمه یافته نور نبوة
از صلب حضرت اسمعیل بصلب قیدار پسرش انتقال گرفت ایشان جوان بی عدیل و فارس و تیرانداز
بی بدیل و سلطان و فرمانده بی نظیر بودند خیال نمودند که اطهر نسوان جهان از اولاد عمش
حضرت اسحق همسر او و حامل نور نبوة باشد دویست نفر از ایشان بحباله نکاح و بخوابه
خودشان قرار دادند هیچیک حامل نور مقدس نبوة و مورد توجه حضرت ربوبیت
نگشت تا روزی از صید برگشته جم غفیری از وحوش و طیور صید فرموده آوازی
از طرف صحرا شنیده که ای قیدار عمرت تمام شد آیا وقت نیامد که نور محمد صلی الله علیه و آله
را بودیعت بدیگری بسپاری قیدار بخانه رسید غمناک شدید شد پس از چندی
در صحرا نشسته بود حقتعالی ملکی بصورة مردی فرستاده بقیدار سلام داد گفت ای
قیدار از این نور که بتو انتقال یافته لابد است از فرزندی تا بوی انتقال یابد از نسل و دختران
اسحق اگر تو نذری بکنی و برای خدا تعالی قربانی بکنی و در خواست نمائی حاجة تو بر آورده شود

پس قیدار هفتصد قوچ قربانی کرده از آسمان آتش رسیده میسوزانید آنقدر قربان گشت تا
وحی رسید ای قیدار هستدعا، تو مستجاب و قربانیها مقبول گشت کنون برو بر نزد فلان
درخت بخواب آنچه در آنخواب دیدی عمل کن جناب قیدار بحکم قادر متعال در زیر
درخت خوابیده در خواب دید گفتند محل این نور نیست بکر پاک و با ادب دختری هست
از قبائل عرب غاضره نام جناب قیدار از خواب بیدار خیلی مسرور شد همین دختر را
خطبه کرده گرفت از او حمده متولد گشت نور حضرت محمد ص در پیشانی او درخشید و از
او نبت و از او سلامان و از او همیشع و از او الیسع و از او اود(۱) و از او عدنان
و از او معد و از او نذار و از او مضر و از او الیاس و از او مدرکه و از او خزیمه
و از او کنانه و از او نضر و از او مالک و از او فهر و از او غالب و از او لوی و از او
مرة و از او کلاب و از او قصی و از او عبد مناف و از او هاشم و از او عبد المطلب و از
او عبد الله و از آنجناب حضرت محمد ص بوجود آمد حضرت رسول ص با بیست و هفت پشت
بحضرت ابراهیم ع و چهل و پنج پشت بحضرت آدم ع میرسد باین ترتیب محمد بن عبد الله بن
عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن لوی بن غالب
بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار(۲)
بن معد بن عدنان بن اود بن الیسع بن سلامان بن نبت بن حمدة بن قیدار

بن اسماعیل بن ابراهیم بن تارح بن ناخور بن سروع بن ارغو بن فالغ بن عابر بن شالخ
بن ارفخشد بن سام بن نوح بن مالک بن متوشلخ بن اخنوخ(۱) بن مهلائیل بن قینان
بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام در تاریخ حضرت ابراهیم ع در صفحه سیصد و هفتاد و سه ۳۷۳
مشروحا نوشته اجمال همین است نقل کردم از بدو خلقت الی انقراض دنیا روی زمین خالی
از حجة نگشته بادله عقلیه و نقلیه در جزوهای سابقه ثابت و محقق نموده که الیوم خلیفه
سائس و راعی امت حضرت حجة بن الحسن علیه آلاف التحیه بوده و میباشد تیمنا چند خبر
برشته تحریر بیاورد روایت کرده مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب که داخل شدیم
بحضور مبارک مولانا حضرت ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام دیدیم نشسته بر خاک گریه
میکند گریه شدید و میفرماید سیدی غیبت شما خواب مرا نفی کرده و سلب کرد از
من راحتی قلبم را شدیر میگوید قلب ما را بدرد آورد از جزع پس عرض کردیم لا ابکی الله
یابن خیر الوری عینیك فزفر زفرة انتفخ منها جوفه پس حضرت
فرمود نگاه کردم به جفر جامع در صبح امروز و آن کتاب است مشتمل بر علم ما کان و ما یکون
الی یوم القیمة و آنخبر است که مخصوص کرده است بآن خدای تعالی محمد و الائمه بعد از ابراهیم
و تاملت فیه مولد قائمنا المهدی و طول غیبته و طول عمره و بلوی المؤمنین فی
زمان غیبته و تولد الشکوك فی قلوبهم و ابطاء ظهوره و خلعهم ربقة الاسلام

عن اعناقهم قال الله عز وجل وكل انسان الزمناه طائره في عنقه يعني ولاية
الامام فاخذني الرقة واستولت علي الاحزان بعد فرمود خداوند حالم مولد
آن حجة را مولد موسى ومقدر كرده غيبة او را غيبة عيسى و دير تشريف آوردن او را
چون دير كردن نوح عليهم السلام و خدا تعالى عمر عبد صالح خضر را دليل كرده است بر عمر
شريف آن ذات مقدس اما مولد موسى فان فرعون لما وقف على ان زوال
ملكه بيد مولود من بني اسرائيل امر بقتل كل مولود ذكر من بني اسرائيل حتى
قتل نيفا وعشرين الفا مولودا فحفظ الله موسى كذلك بنو امية وبنو
العباس وقفوا على ان زوال الجبابرة على يد القائم منا فقصدوا قتله
ويابى الله ان يكشف امره لواحد من الظلمة الا ان يتم نوره اما غيبة آن
غيبة عيسى است پس يهود و نصارى اتفاق كرده اند برانيكه مرده است پس تكذيب
كرد خدا تعالى ايشان را بقوله وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم كذلك غيبة
القائم فان الناس استنكرها لطولها فمن قائل بغير هدى بانه لم يولد وقائل
يقول انه ولد ومات وقائل يقول ان حادي عشرنا كان عقيما وقائل يقول
انه يتعدى الى ثلث وما عداه وقائل يقول ان روح القائم ينطق في هيكل غيره
وكلها باطل واما ابطائه كابطاء نوح فانه لما استنزل العقوبة على

قومه بعث الله الروح الامين يا نبي الله ان الله يقول لك ان هؤلاء خلائقي
وعبادي لست اهلكهم الا بعد تاكيد الدعوة والزام الحجة واغرس النوى
فان لك الخلاص اذا اثمرت فاذا اثمرت قال الله له اغرس النوى واصبر و
اجتهد فاخبر ذلك للذين امنوا به فارتد منهم ثلاثمائة رجل ثم ان الله
يامر عند ثمرها كل مرة بان يغرسها مرة بعد اخرى الى ان غرسها سبع مرات
فمازال يرتد منهم الى ان بقي بالايمان نيف وسبعون رجلا فاوحى الله
اليه الان صفى الخلق عن الكدر بارتداد من كانت طبيعته خبيثة فكذلك القائم
منا فانه تمتد غيبته و ثم تلا هذه الاية حتى اذا استيأس الرسل وظنوا انهم
قد كذبوا جائهم نصرنا واما الخضر ما طول الله عمره بنبوة قدرها له و
لا لكتاب ينزل عليه ولا لشريعة ينسخ بها شريعة من كان قبله ولا لامة يلزم
اقتدائهم به ولا لطاعة يفرضها له بل طول عمره بالاستدلال به على طول عمر
القائم عجل الله فرجه وليقطع بذلك حجة المعاندين لئلا يكون للناس حجة
انتهى في كتاب الغيبة عن احمد بن اسحق بن سعد الاشعري قال دخلت على ابي محمد
حسن العسكري وانا اريد ان اسئله عن الخلف بعده فقال لي قبل اظهاري يا احمد
ان الله تبارك وتعالى لم يخل الارض منذ خلق آدم الى ان تقوم الساعة من

حجة على خلقه يدفع البلاء عن اهل الارض وبه ينزل الغيث وبه تخرج بركات
الارض قال قلت له يا ابن رسول الله جعلت فداك فمن الامام والخليفة
بعدك فنهض مسرعا ودخل بيته ثم خرج وعلى عاتقه غلام كان وجهه القمر في
ليلة البدر من ابناء ثلث سنين فقال يا احمد لولا كرامتك على الله ما عرضت
عليك ابني هذا انه سميه باسم رسول الله وكنيه بكنيته وهو الذي يملأ الارض
قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما يا احمد مثله كمثل خضر في طول العمر وفي العلم
والله ليغيبن غيبة لا ينجو الناس من زمان غيبته من ضعف الدين الا من
اثبته الله عز وجل على القول بامامته فقال احمد قلت يا مولاي هل من علامة
لي يطمئن قلبي فنطق الصبي وقال يا احمد انا بقية خلفاء الله في ارضه وانا المنتقم
من اعدائه فلا تطلب ما ما غيري من بعد ابي انا امر من امر الله وسر من سر الله
وغيب من غيب الله فخذ ما آتيتك وكن من الشاكرين تكن غدا معنا في عليين
ففرحت له فرحة وقلت لله الحمد والمنة على احسانه في ينابيع المودة عن كتاب
الغيبة عن سعد بن عبد الله القمي كنت رجلا مشتغلا بغوامض العلوم واثبت في درج
نيفا واربعين مسئلة من صعاب المسائل على ان اسئل خبير بلدي احمد بن اسحق
صاحب مولانا ابي محمد الحسن العسكري ع وقد خرج قاصدا نحو مولانا بسامرا

فلحقته فدخلنا بالاذن عند مولانا وعلى عاتق احمد بن اسحق جراب فيه
من الدنانير والدراهم وعلى كل صرة
مائة وستون صرة منها ختم صاحبها وعلى فخذ الايمن لمولانا غلام كالقمر
وبين يدي مولانا رمانة ذهبية تلمع بدايع نقوشها وغرائب الفصوص المركبة
عليها قد اهديها اليه بعض رؤساء البصرة بيده قلم يسطر وقبض الغلام
اصابعه مولينا يدحرج الرمانة ويشغله بادارتها كيلا يمنعه عن كتابته
فلما فرغ من الكتابة اخرج احمد جرابه من كسائه فقال مولانا يا بني فض
الخاتم عن هدايا مواليك فقال يا مولاي ايجوز ان امد يدا طاهرة الى هدايا
نجسة واموال رجسة فقال مولانا يا ابن اسحق اخرج ما في الجراب فاول صرة
اخرجها ابن اسحق قال الغلام هذه لفلان بن فلان من محلة كذا بقم تشتمل اثنين
وستين دينارا من مال حرام لان صاحبها وزن في شهر كذا في سنة كذا على حائك
من جيرانه من الصوف منا وربع من فسرقه سارق من عنده فاخبره الحائك فكذبه
فاخذ منه بدل ذلك وربع من غزلا واتخذ منه ثوبا فباع الثوب وثمنه هذه الدنانير
فلما فتح الصرة وجد رقعة باسم من اخبر عنه وعددها مطابق لما قال فقال مولانا
صدقت يا بني ثم اخرج ابن اسحق صرة اخرى فقال الغلام هذه لفلان بن فلان
من محلة كذا بقم تشتمل على خمسين دينارا لا يحل لنا مسها لانها ثمن حنطة خان

ناجيهما تبكيان وتناجيان بكيكما فقال مولانا صدقت يا بني ثم قال
مولانا يابن اسحق احملها باجمعها لترد على اربابها وأتنا بثوب العجوزة فلما
انصرف ابن اسحق ليأتيه بالثوب قال لي مولينا يا سعد ما جاء بك قلت شوقا الى
لقائك قال عليه السلام فالمسائل التي اردت ان تسئلها سلهن قرة عيني واومى
الى الغلام فقال الغلام سل عما بدا لك فسئلت مسائلي واحدا بعد واحد فاجابني
بجواب شاف من جملتها قلت اخبرني يابن رسول الله عن تاويل كهيعص قال هذه
الحروف من انباء الغيب اطلع الله عليه عبده زكريا ثم قصها على محمد صلى الله عليه واله
وذلك ان زكريا سئل ربه عز وجل ان يعلمه اسماء الخمسة فاهبط جبرئيل
فعلمه اياها فكان زكريا اذا ذكر محمدا وعليا وفاطمة والحسن عليهم السلام
سري عنه همه وانجلى كربه واذا ذكر الحسين خنقته العبرة ووقعت عليه البهرة فقال
ذات يوم الهي ما بالي اذا ذكرت اربعا منهم تسليت باسمائهم من همومي واذا
ذكرت الحسين تدمع عيني وتثور زفرتي فانبأه الله تبارك وتعالى عن قصته وقال
كهيعص فالكاف اسم كربلا والهاء هلاك العترة والياء يزيد وهو ظالم الحسين
والعين عطشه والصاد صبره فلما سمع ذلك زكريا فارق مسجده ثلثة ايام
ومنع فيها الناس من الدخول عليه واقبل على البكاء والنحيب وكانت ندبته

الهي اتفجع خير خلقك بولده اتنزل هذه الرزية بفنائه الهي اتلبس عليا وفاطمة
ثياب هذه المصيبة الهي اتحل كربة هذه الفجيعة بساحتهما ثم كان يقول الهي
ارزقني ولدا تقر به عيني على الكبر واجعله وارثا وصيا واجعل محله مني محل
الحسين فاذا رزقتنيه فافتني بحبه ثم افجعني به كما تفجع محمدا حبيبك بولده
فرزقه الله يحيى وفجعه به وكان حمل يحيى ستة اشهر وحمل الحسين كذلك وله
قصة طويلة قلت اخبرني يا مولاي عن العلة التي تمنع القوم من اختيار امام
لانفسهم قال مصلح او مفسد قلت مصلح قال فهل يجوز ان تقع خيرتهم على
المفسد بعد ان لا يعلم احد بما يخطر ببال غيره من صلاح او فساد قلت بلى قال
هي العلة اوردها لك ببرهان يثق به عقلك اخبرني عن الرسل الذين اصطفاهم
الله وانزل الكتب عليهم وايدهم بالوحي والعصمة اذ هم اعلام الامم واهدى
الى الاختيار منهم مثل موسى وعيسى عليهما السلام هل يجوز مع وفور عقلهما وكمال
علمهما اذا هما بالاختيار ان تقع خيرتهما على المنافق وهما يظنان انه مؤمن
قلت لا فقال هذا موسى كليم الله مع وفور عقله وكمال علمه ونزول الوحي
عليه اختار من اعيان قومه ووجوه عسكره لميقات ربه سبعين رجلا ممن لا
يشك في ايمانهم واخلاصهم فوقعت خيرته على المنافقين قال الله عز وجل

واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا الى قوله تعالى قالوا لن نؤمن لك
حتى نرى الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فلما وجدنا اختيار من اصطفيه
الله للنبوة واقعاً على الافسد دون الاصلح وهو يظن انه الاصلح دون الافسد
علمنا ان لا اختيار الا لمن يعلم ما تخفى الصدور وما تكن الضمائر وتنصرف عليه السرائر
وان لا خطر لاختيار المهاجرين والانصار بعد وقوع خيرة الانبياء على ذوي
الفساد لما ارادوا اهل الاصلاح الحديث. في الينابيع في كتاب الغيبة وكمال الدين
قال حدثنا ابو الاديان قال كنت اخدم ابا محمد الحسن العسكري عليه السلام
وابلغ كتبه الى الامصار فكتب كتباً وقال لي انطلق بها الى المدائن فانك
تغيب خمسة عشر يوماً وتدخل سامرا يوم الخامس عشر وتسمع الناعية في داري
وتجدني على المغتسل فقلت يا سيدي فاذا كان ذلك فمن قال من طالبك
بجوابات كتبي فهو القائم بعدي فقلت وزدني فقال من يصلي علي فهو القائم
بعدي فقلت زدني فقال من اخبر بما في الهميان فهو القائم من بعدي ثم منعتني هيبته
عن السؤال فخرجت بالكتب الى المدائن واخذت جوابها فدخلت سامرا يوم
الخامس عشر وسمعت الناعية في داره وهو على المغتسل ثم كفن فلما هم اخوه
جعفر ان يصلي عليه ظهر صبي فجذب رداء جعفر وقال يا عم تأخر فانا احق

بالصلوة على ابي فتقدم الصبي وصلى عليه ثم قال يا ابا الاديان هات جوابات
الكتب التي كانت معك فدفعتها اليه فقلت في نفسي هذه اثنتان بقي الهميان
قال فبينا جلوس اذ قدم نفر من القم وقالوا ان معنا كتباً ومالاً فسألنا جعفر
عن اصحاب الكتب وكم المال قال لا اعلم الغيب فخرج الخادم قال ان صاحب
الزمان وجهني اليكم ان ارباب الكتب فلان وفلان وما في الهميان الف
دينار وعشرة دنانير تطلبه فدفعوا اليه الكتب والمال الحديث اتفقت
الشيعة وشرذمة من اهل الجماعة على وجود الحجة معتضداً باخبار متظافرة وروايات
متواترة وقد مضت اشارة الى الادلة العقلية والمعجزات الصادرة ولولا
الاطالة والخوف من الملالة لجمعنا في هذا المعنى اشياء كثيرة فلنشر الى فلسفة
الغيبة وحكمة اسرار الحجة فقد روى الخاصة والعامة عن النبي عليه وآله
الا ان الحجة انه يجري في هذه الامة ما جرى في الامم السابقة حذو النعل بالنعل
والقذة بالقذة ولم تقع في هذه الامة غيبة لاحد من الائمة الا للقائم المنتظر
الحجة فكما لا يقدح غيبة الانبياء في نبوتهم على الامم الماضية كذلك غيبة مولينا
الحجة على الامة المرحومة من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة الجاهلية
قال الباقر عليه السلام في صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبياء سنة

من موسى وسنة من عيسى وسنة من يوسف وسنة من محمد عليهم السلام اما
من موسى فخائف يترقب واما من يوسف فالسجن واما من عيسى فيقال
مات ولم يمت واما من محمد فالسيف وفي رواية اخرى سنة من يوسف انه
يعرفنا الناس لا يعرفونه مثل يوسف بالنسبة الى اخوانه لما وردوا عليه
في مصر من اراد التفصيل فليراجع على الكتب المبسوطة ليطلع على كيفية غيبة
ادريس وصالح وابراهيم ويوسف وموسى وعيسى وسائر الحجج عليهم السلام حيث
احتجبوا عن الرعية لحكمة الهية رواه عبد الله ابن الفضل الهاشمي قال
سمعت الصادق ع يقول لصاحب هذا الامر غيبة لا بد منها يرتاب
فيها كل مبطل فقلت له لم جعلت فداك قال لامر لم يؤذن لنا في كشفه لكم
قلت فما وجه الحكمة في غيبته قال ع وجه الحكمة في غيبات من تقدمه من
حجج الله تعالى ذكره ان وجه الحكمة في ذلك لا ينكشف الا بعد ظهوره كما لا
ينكشف وجه الحكمة لما اتاه الخضر ع من خرق السفينة وقتل الغلام واقامة الجدار
لموسى الى وقت افتراقهما يا ابن الفضل ان هذا الامر امر من امر الله وسر من
سر الله وغيب من غيب الله ومتى علمنا انه عز وجل حكيم صدقنا بان افعاله
كلها حكمة وان كان وجهها غير منكشف الوجه الثاني انه عليه السلام غاب

لخوفه على نفسه لانه لو قتل لم يكن من يخلفه ويقوم مقامه لان عليه يدور رحى
ودولته اخر الدول بخلاف ابائه عليهم السلام فانهم يعلمون انهم لو قتلوا كان
عندهم من يقوم مقامهم مع ان دواعي القتل فيه اكثر من ابائه لعلم الطغاة
والجبابرة بان زوال ملكهم في يد ثاني عشر وهو الذي يخرج بالسيف و
يملأ الارض عدلا وقسطا وان دولته تغلب على كل الدول فينتظرون
حصول الثاني عشر منهم ليقتلوه ويبيدوه فلما دفن ابو محمد العسكري ع
اضطرب السلطان واصحابه في طلب ولده واكثر التفتيش في المنازل
والدور وارسل المعتضد رشيق الحاجب مع رجلين اخرين واوصى اليهم
ان يكبسوا دار الحسن بن علي عليهما السلام فانه توفي ومن رايتم في داره فارموه وقصته
مشهورة في الكتب المفصلة المبسوطة الوجه الثالث ان لا يقع لاحد في عنقه بيعة لان كل واحد
من ابائه حيث اضطر الى البيعة للثلاثة ثم لم يمكنه نقضها اتقاء على نفسه لان نقض
البيعة عندهم ارتداد والوجه الرابع انه لا يظهر حتى يخرج ودايع الله عز وجل من الاصلاب
والارحام فاذا خرجوا ظهر على من ظهر من اعداء الله يقتلهم ويطهر الارض من ارجاس الكفر لو تزيلوا
لعذبنا الذين كفروا منهم عذابا اليما كما اخبر مولينا الصادق ع عند السؤال عن قعود امير المؤمنين
عن طلب حقه قال الراوي قلت ما يعني بتزايلهم قال ع ودايع مؤمنون في اصلاب قوم كافرين

اخرج ابرهیم بن محمد الشافعی فی کتابه المسمی بفرائد السمطین عن سعید بن
جبیر عن ابن عباس عن النبی انه قال علی امام امتی بعدی و من ولده القائم
المنتظر الذی یملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً والذی
بعثنی بالحق بشیراً و نذیراً ان الثابتین علی القول بامامته فی زمان غیبته لاعز
من الکبریت الاحمر فقام الیه جابر بن عبدالله فقال یا رسول الله وللقائم من ولدک
غیبة قال ای وربی و لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین یا جابر
ان هذا امر من امر الله و سر من سر الله فایاک والشک فیه فان الشک
فی امر الله عز و جل کفر بدانکه وجود مقدس امام در ما بین رعیت و بقا حال
عامه در صلاح و استقامت بمثابه قلب است در ما بین اعضا و جوارح که موضوع باحسن
ترتیب و خلقه همیشه در امور معاد و معیشة جلب نفع و دفع مضرة باشاره آن جارحه مخصوصه مشغول
پس خداوند حکیم این جوارح معدوده را بدون فرمانفرما و رئیس نگذاشته چطور متصور است آیا
عالم مشکره و مخلوقات غیر متناهیه را بلا حکومت و خلیفه مهمل و ضایع فرمایند قصه هشام ابن حکم
با عمرو بن عبید شاهد این مطلب است روزی حضرت صادق بهشام فرمودند آیا خبر نمیدهی
بمن که با عمرو بن عبید چه کردی و چطور سؤال نمودی عرض کرد یا ابن رسول الله حیا میکنم از شما
و در محضر شما زبانم یارا ندارد حضرت فرمود وقتیکه امر بشیئ کردم بکنید عرض کرد رسید بمن

فضیلت عمرو که در مسجد بصره می نشیند بمردم تعلیم میکند این مطلب بمن گران آمد رفتم
ببصره داخل مسجد شدم جماعت زیاد حلقه زده بودند تا رسیدم در آخر قوم نشستم گفتم
ایها العالم من مرد غریبم آیا اجازه میدهی از شما سؤال مسئله بکنم گفت نعم گفتم آیا چشم
داری گفت ای پسر این چه سؤال است چیزیکه می بینی از او سؤال میکنی گفتم مسئله من همینست
گفت بپرس اگرچه حمق است گفتم اَلَکَ عَینٌ قالَ نَعَم قُلتُ فَما تَری بِها قالَ الاَلوانَ و الاَشخاصَ
قُلتُ اَلَکَ اَنفٌ قالَ نَعَم قُلتُ فَما تَصنَعُ بِهِ قالَ اَشُمُّ بِهِ الرّائِحَةَ قُلتُ اَلَکَ لِسانٌ قالَ نَعَم
قُلتُ فَما تَصنَعُ بِهِ قالَ اَتَکَلَّمُ بِهِ قُلتُ اَلَکَ اُذُنٌ قالَ نَعَم قُلتُ فَما تَصنَعُ بِها قالَ اَسمَعُ بِها
الاَصواتَ قُلتُ اَلَکَ یَدانِ قالَ نَعَم قُلتُ فَما تَصنَعُ بِهِما قالَ اَبطِشُ بِهِما و اَعرِفُ اللّینَ
والخَشِنَ قُلتُ اَلَکَ رِجلانِ قالَ نَعَم قُلتُ فَما تَصنَعُ بِهِما قالَ اَنتَقِلُ بِهِما مِن مَکانٍ اِلی مَکانٍ
قُلتُ اَلَکَ فَمٌ قالَ نَعَم قُلتُ فَما تَصنَعُ بِهِ قالَ اَعرِفُ بِها المَطاعِمَ عَلی اختِلافِها قُلتُ
اَلَکَ قَلبٌ قالَ نَعَم قُلتُ فَما تَصنَعُ بِهِ قالَ اُمَیِّزُ بِهِ کُلَّما وَرَدَ عَلی هذِهِ الجَوارِحِ قُلتُ اَفَلَیسَ
فی هذِهِ الجَوارِحِ غِنیً عَنِ القَلبِ قالَ لا قُلتُ وَکَیفَ ذلِکَ وَهِیَ صَحیحَةٌ سَلیمَةٌ قالَ یا بُنَیَّ اِنَّ الجَوارِحَ اِذا
شَکَّت فی شَیءٍ شَمَّتهُ اَو رَأَتهُ اَو ذاقَتهُ رَدَّتهُ اِلی القَلبِ فَیَتَیَقَّنُ بِهِ الیَقینَ وَ اَبطَلَ الشَّکَّ قُلتُ
اِنَّما اَقامَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ القَلبَ لِشَکِّ الجَوارِحِ قالَ نَعَم قُلتُ لابُدَّ مِنَ القَلبِ وَاِلّا لَم یَستَیقِنِ
الجَوارِحُ قالَ نَعَم قُلتُ اِنَّ اللهَ لَم یَترُک جَوارِحَکَ حَتّی جَعَلَ لَها اِماماً یُصَحِّحُ بِهِ الصَّحیحَ

اشعار نظام العلما و اعلی الله مقامه

[illegible]

ویبقی ما شککت فیه ویترک هذا الخلق کلهم فی حیرتهم وشکهم واختلافهم لا یقیم لهم اماما

یؤدون الیه شکهم وحیرتهم پس عمرو ساکت شد جواب نداد بعد ملتفت شد بمن گفت تو هشامی

گفتم نه گفت با هشام مجالس هستی گفتم نه گفت از کجائی گفتم از اهل کوفه گفت پس شما هشامید مرا بر برش

کشید در نزد خود جا داد نطق نکرد تا از مجلس برخاستم پس حضرت صادق خندید فرمود یا هشام که تعلیم

کرد بتو این را عرض کرد یابن رسول الله بزبانم جاری شد حضرت فرمود یا هشام هذا والله مکتوب فی صحف

ابراهیم وموسی وعیسی انتهی دعاء زمن الغیبة اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی

نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی نبیک فانک ان لم تعرفنی نبیک لم اعرف حجتک

اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی وفی نسخة عن دینک

دعاء دیگر یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک صحیح نجم

انتهی اللهم لا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی اللهم کما هدیتنی بولایة من فرضت طاعته

علی من ولاة امرک ثبتنی علی طاعة ولی امرک الذی سترته عن خلقک فباذنک

غاب عن بریتک وانت العالم بصلاح الاذن فی اظهار امره وکشف

سره فصبرنی علی ذلک حتی لا احب تعجیل ما اخرت ولا تاخیر ما عجلت

ولا اکشف عما سترت ولا ابحث عما کتمت ولا انازعک فی تدبیرک علی ذلک احیی

وعلی ذلک اموت وعلیه ابعث اللهم ارنی طلعة الحجة وارزقنی السعادة والشهادة

۵۰۰







